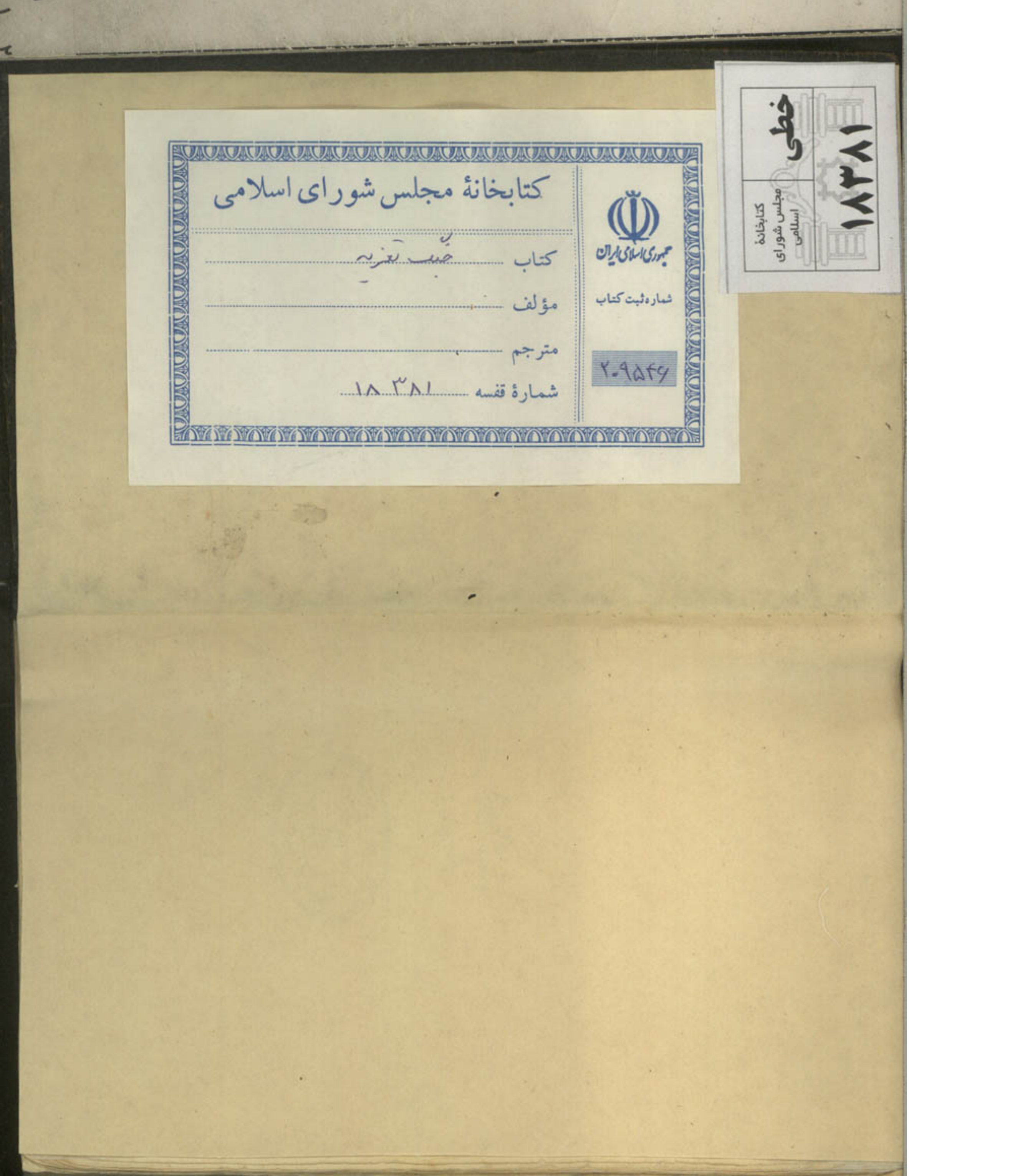
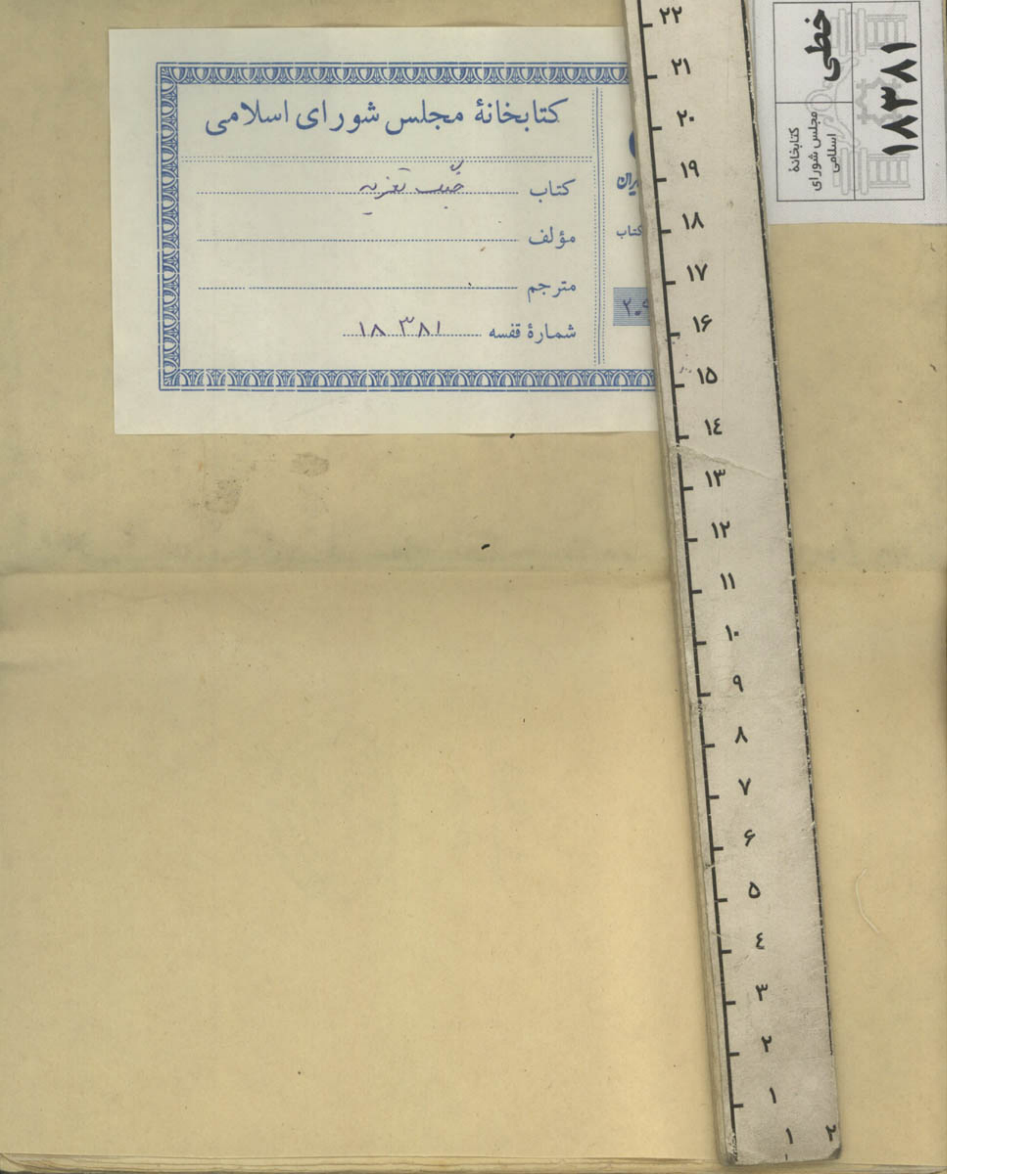
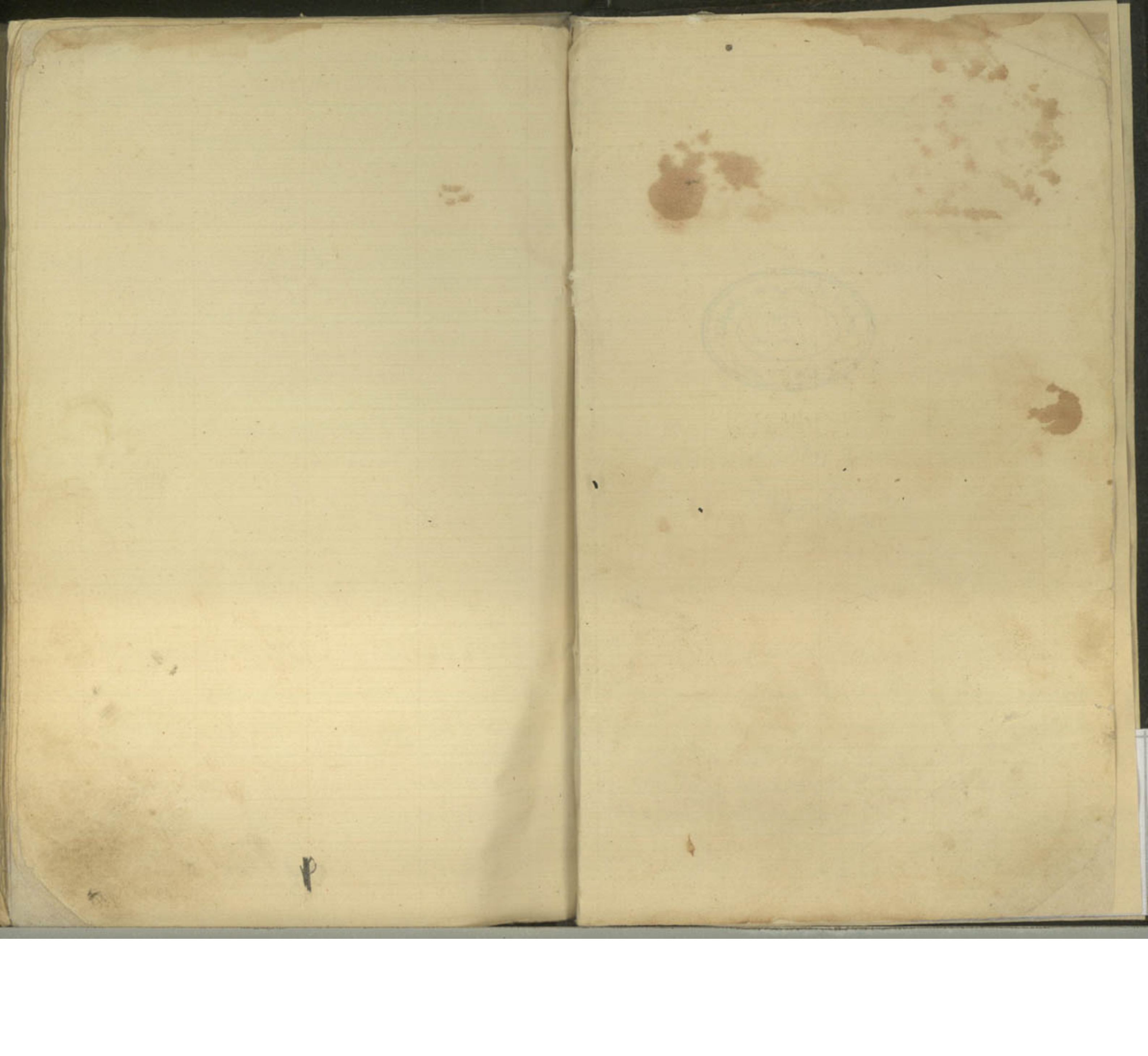
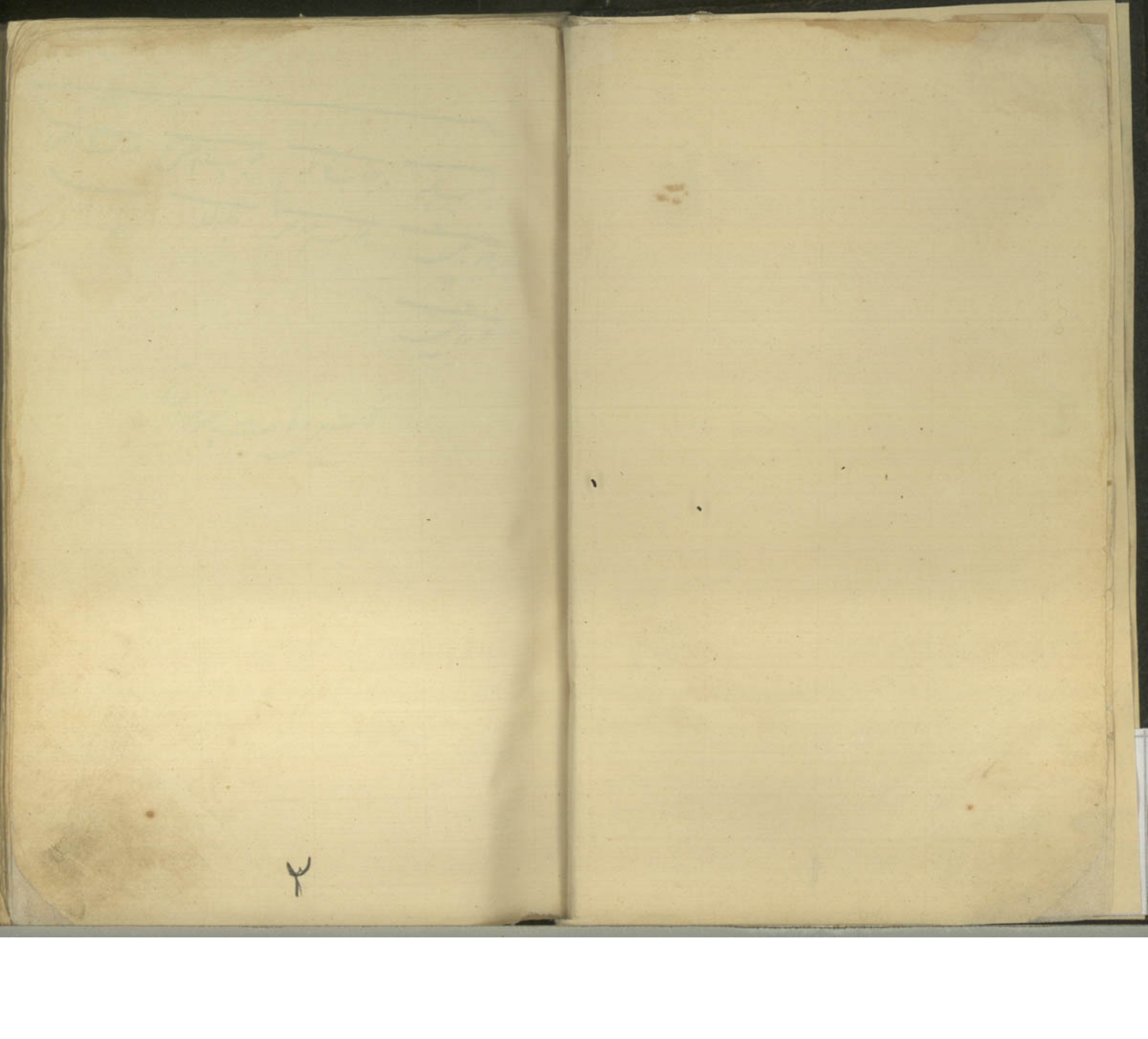


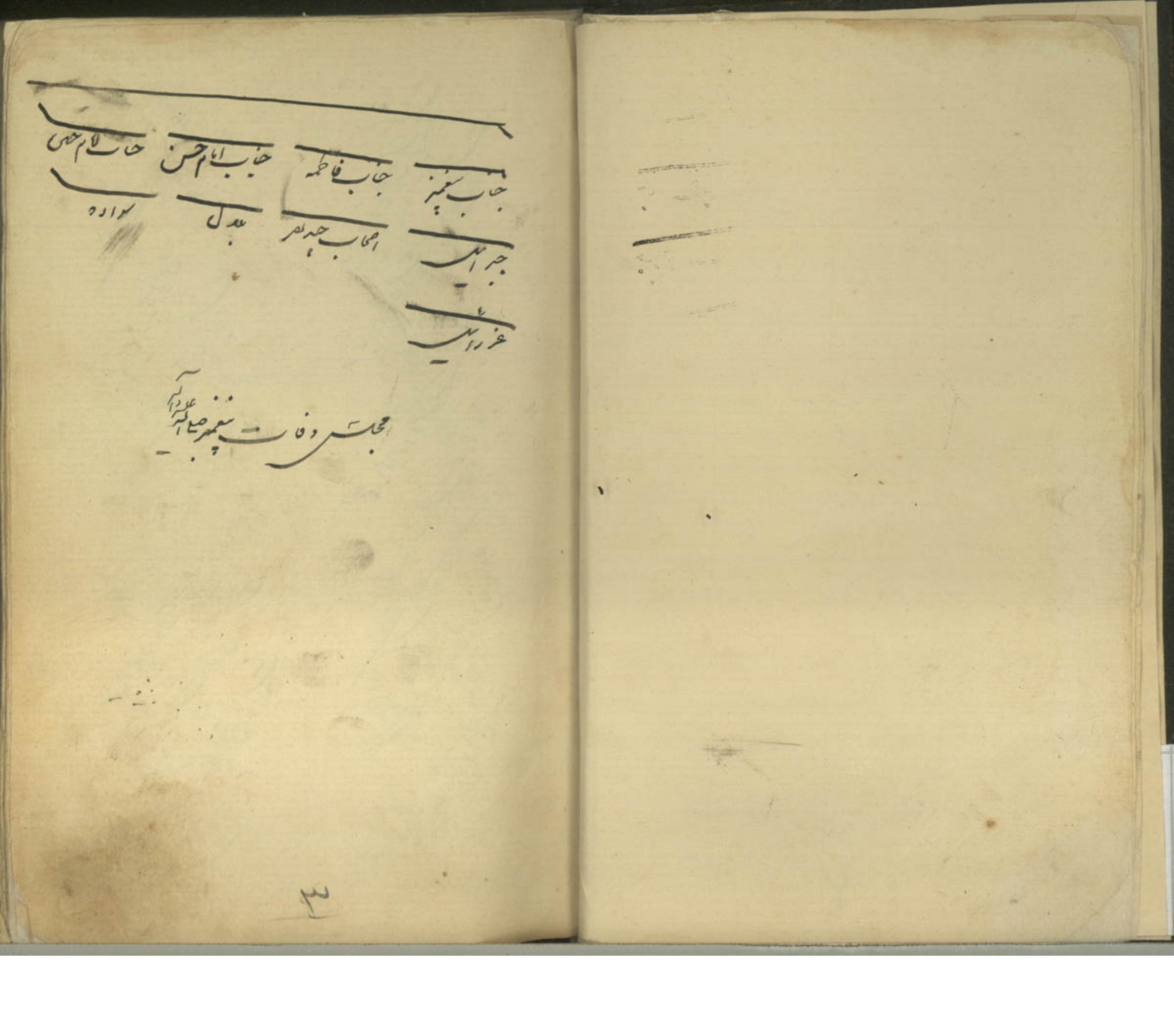
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب جنگ تعزیه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۳۸۱
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۵۴۶
خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۳۸۱




کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
۱۸۳۸۱
۲۰۹۵۴۶

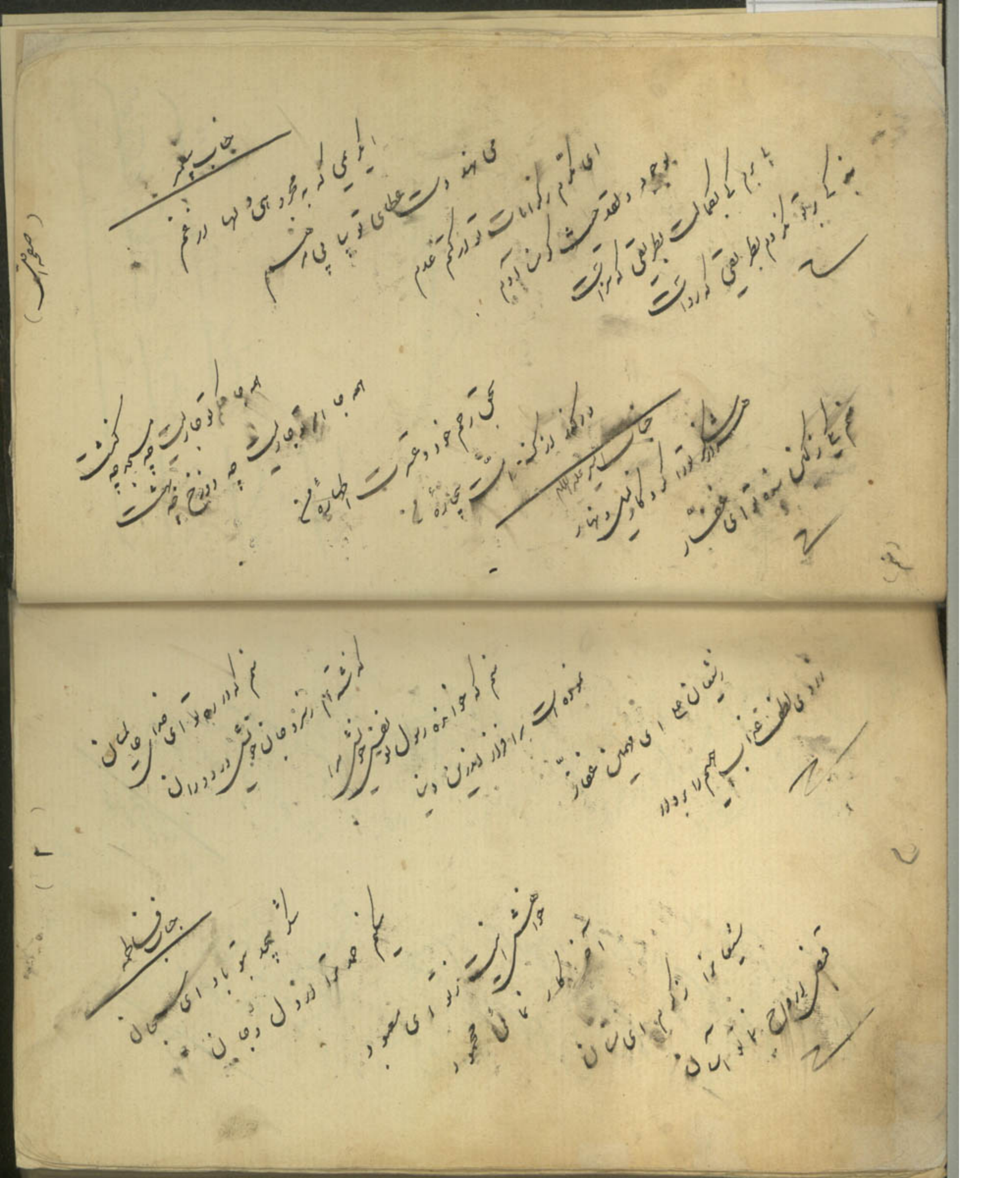






جناب پیغمبر
جناب فاطمه
جناب امام حسن
جناب امام حسین
جبرائیل
اصحاب چند نفر
عدل
سواده
عزرائیل

مجلس وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله



جناب بصیر

ای آنکه بمحمودی و بها در غم [illegible]

[illegible] دست عطای تو پا پی [illegible]

[illegible] در کرم عدم

[illegible] کون [illegible]

[illegible] بطریقی که [illegible]

[illegible] بطریقی [illegible]

جناب [illegible]

[illegible] چه دوزخ چه بهشت

[illegible] عترت [illegible]

[illegible] ای غفار

[illegible]

[illegible] ای عفار

[illegible] ای [illegible]

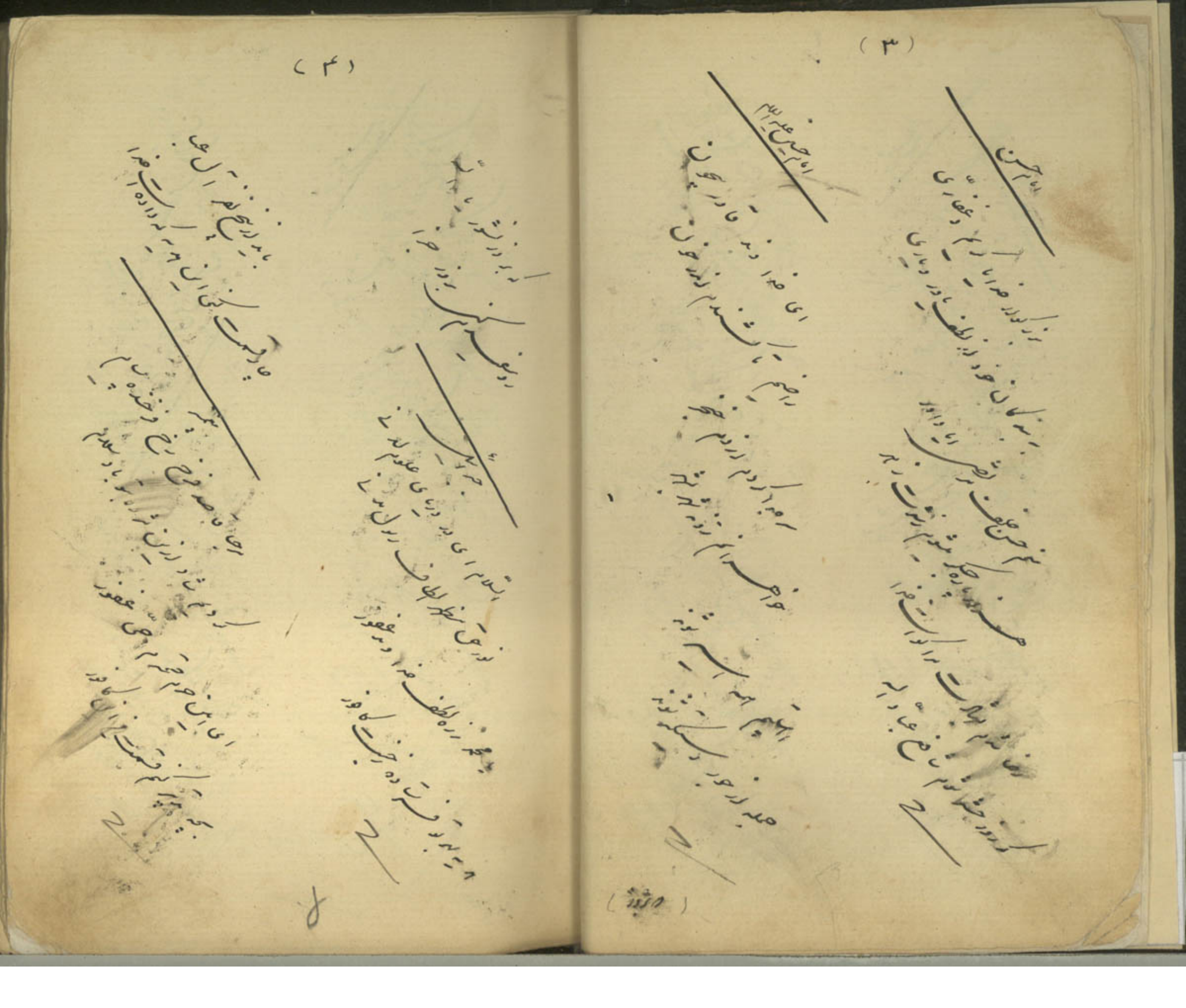
جناب فاطمه

[illegible] بجود تو باد ای سبحان

[illegible] ای معبود

[illegible] محمود

[illegible] ای رحمان


(٣)
(٤)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام حسن

[illegible]

قطعه

[illegible]

امام حسین

[illegible]

قطعه

[illegible]

امام حسین

[illegible]

فاطمه

[illegible]

امام حسن

[illegible]

فاطمه

[illegible]

امام حسن

[illegible]

فاطمه

[illegible]

امام حسین

[illegible]

فاطمه

[illegible]

درکجائی تو عمو ساقی حوض کوثر
یک زمانی تو بیا حال حسین بنگر

جناب ابوالحسن

ای حسین وقت است زانوی علی غصه مخور
ای حسین نور دو چشمان نزن غصه مخور
نشنیدی که دو چشمان تو را پاک کنم
ناله مکن [illegible] جامه جان چاک کنم

بستان [illegible] که [illegible] نور دو عین
تا دامان [illegible] در ازل پیش حسین

امام حسین

ملک [illegible] ای پدر دادم جاه
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] راه [illegible] دهان [illegible]
[illegible] ده شدم [illegible]

(۲۵۳)

آه دادم [illegible] فلک خوار شدم نزد رسول
خانه آباد ز تو تخت شدم زار و ملول

امام

ای حسین ای بعد [illegible] شدم ای نور بصر
ناله مکن که شده خون دل حسن دلبر
دل کباب حسن ای نور دو چشمان ترم
[illegible] حسین [illegible] زخم [illegible] جگرم

امام حسن

ای حسین جان حسن وقت رفت
[illegible] دو چشمان زخم [illegible]
[illegible] دو [illegible]
ای برادر [illegible] تو [illegible]
تو نهال [illegible] باغ ولی اللهی
[illegible] دیده [illegible]
بستان جان [illegible]

امام حسن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پیغمبر

السلام ای حرم خاص خداوند محرم
مژده آورده ز درگاه خداوند حرم

ای که روحانی به هم در ره آن مژده روانست
شوق پیدا دلم منتظر امر خداست

جبرئیل

ماه رخشنده شرف در خور رشد بود
سرمه هر دو جهان چهره نیکت گردد

رو به مسجد ز پی انجام رسالت پیمان
[illegible] ابرار علی را بنشان

عزم رفتن کنم ای زنده دل اشتیاق توام
دهم از نقدم تو [illegible] بستان نعیم

السلام ای همه فرمان خدا دیده صفیر
بسکه دارم غم [illegible] نخست مجنون جم

(بقیه)

بلکه شریف توفیق هدایت تو بدل
روز ماهان دوازده دل کرده بدل

روز نامه دی تا در همه شهر دیار
اصل پیغمبر [illegible] و بکنار

ای که پیغمبر امتی حرمت دارد
صبح که دید به مسجد که حرمت دارد

بلال

دوش تن جمع امروز تمام [illegible] جهان
هست امروز کرامت و زیارت جهان

صبح که دید به مسجد همه اندیشه دوران
چه گفتم جمع بچشم کریمان

بعد از دیده [illegible]
رشته به مسجد که رسول [illegible]
روشنی بخشد تن از کرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

اولین نکته بفرما تو ایا جان جهان
چه بود تا بنمایم همه جان را قربان

پیغمبر

زان که فرمود [illegible]
این چو گفتم ز ره [illegible]
بود این دین گران [illegible] به شما
که یکی مصحف پیغمبر و یکی عترت ما
وحدت هر دو [illegible] بود در جنت ما

حرمت عترت و قرآن [illegible]
بود [illegible] کرم در جنت ما

ای رسول عربی [illegible] تاج [illegible]
لیک عترت [illegible] نمودا [illegible]
لیک از رحمت حق [illegible] دور
دل زدار حشمت [illegible]

از آن هست [illegible] دلارای فخر [illegible]
امت ز تو جز [illegible]

پیغمبر

دو تن این است که با عترت [illegible]
تا نشستم [illegible]
با علم [illegible] این کلام [illegible]
پس ز فاطمه [illegible] باغ [illegible]

ست [illegible] جور [illegible]
چون [illegible] است [illegible]
فاطمه است [illegible]
بود این [illegible]
هر که از زر دل [illegible] فاطمه [illegible] نظر
زده بر سینه مجروح [illegible]

صحابه

لعنت حق بر کسی که فاطمه را آزرده
کیست که آن بتول فاطمه غم پرورده
فاطمه است جگرپاره تو ای سرور
سیده کاینات پس از حضرت ای فخر بشر
مطلب بنما اگر در دین بازگو
گر زدن آن بر دل مجروح [illegible]

پیغمبر

مطلب بنما خود [illegible] چه [illegible]
عالم آن است که در حق علی گفته خدا
گر [illegible] در دامادم آن است
شد درمان دل خسته [illegible]
پاره [illegible] [illegible] را [illegible]
چون علی [illegible] [illegible]

(۱۱۶۸)

صحابه

دوستی و [illegible] آل یا [illegible]
هر [illegible] خداوند چون [illegible]
ای بر [illegible] که تو قصد [illegible] حیدر
هست تو [illegible] همه [illegible] حیدر
این غم تو [illegible] است چه [illegible]
پیدا [illegible] همه [illegible]

پیغمبر

او [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
به [illegible] که حق علی [illegible]
ایها الناس علی [illegible] است به جان
هست و آن [illegible] است علی چون قرآن
ایها الناس بود حب علی [illegible]
ایها الناس بود بغض علی دوزخ و نار

ایا اهل انس علی حبیب ان ایات

ایا اهل انس علی عشق ایات

ایا اهل انس در ... در تقصیر

ایا اهل انس علی ... باشد

ایا اهل انس ... باشد

...

ایا اهل انس از اهل علم و ...

باشد ... حکم ...

... انس

... علی ...

... ابدال ...

... دل ... در ان ...

ایا اهل انس ... در ...

... نموده ...

... مطلوب ...

... نامه ...

...

[illegible] دیده [illegible]

چو زلف [illegible] چون [illegible] برید

[illegible] شنیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۸

[illegible] ۱۲

[illegible]

که تا زیانه [illegible] معشوق را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که تا زیانه معشوق را [illegible]

فاطمه

[illegible] بلبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دارد

[illegible] دارد

پهلوی را که بود باری نیست
ذرهٔ طاقت بوداری نیست
این سخن حرف رقیب‌ها زنست
این عصا جوانش ز پا چون است

قال امام

بدان تو قاطع کان نفقه ای
وداع کرد ماتی خشق قاص و عم

پس از وداع بگفت که عهد چو اصفار
به کسی که رسیده است در نی در آرد
پاینده باید قصاص به خدا
که مستغفر توئم من به رضه فرد
رفای جهت بواده که ای رسول جهان
تو ماز زمانه بود شیم روزی یوم فدان

(۲۱۰)

بر این غم یقین در پایه هر بود
که در حق که آتش در حجاج ضربود

فاطمه

در زمانم که با آن شخص بواده ای بدل
بعد از زمانم تجلی رب ذات دو تجلیل
این نهایت بودی زرد دل چیره‌ام پر تجوان
همچو که با آب بات ما چه پیچوان

در چشم نه وقت این کم پرسد ابرار جبت
به دار ای درد نشر باری بگو ر بار جیست
در بی چشم شفقت در صف محشر چه شد
با دو چشم ز ذقت عین بیغم چه شد
با صف محشر دل اعراب با ماه فرنست
با چنین جسم ضعیف این رنج در احضا فرنست

بر دوش من بجای تو تازیانه زن
کشتن از این اراده دل زار بو نخ
ای بی یار بیکس تو ... صد عوض ما
رنجور و ضعیف بود جسم مرتضی
سیمبر
باید ... زین نشین حال ...
بقصاص ... مظلوم قاتلت چکار

پاداش ... ز بلای ... است رد
که ... تن بقصاص ... در پی تسلیم رضا
ای برادر تو قصاص خود ... زبان
جز تو دیگری حق ... جان
فاطمه
ای حسن ای حسن جام ... [illegible]
رو بمسجد آورید ... بعد ... [illegible]
([illegible])

رو بمسجد آورید جد خود ... خلاص
جای جد خود ... دو صد چوب قصاص
امام حسن
ای برادر جان چه باشد ...
که ... در مسجد ... ولوله
ای برادر تو قصاص خود ... زبان
جز تو دیگری حق ... جان

ای برادر ... سینه زنم
چشم ... چشم ...
زهر ... جگرم ...
... در ... دن
قاسم ... پدرم

داده صبح جز کفن [illegible]
با نه چمون زرداد زین خرم
در نو قیمون دیو [illegible] شود شم
بودن ای [illegible] صم [illegible] کم

امام حسن

ای موادده [illegible] ازاین جدول آزرده کم
کشتن ده طره را بیست [illegible] بال دهم

همه آن تشنه که [illegible] پیغمبر کفن
[illegible] بر باشد دم مردن ترم
[illegible] در قصاص
کس [illegible] در عوض [illegible] پیشم
کی درجه [illegible] در

[illegible]

یا دو [illegible] خین و حسن
دیعه تمام [illegible] دیدم

(پ ۷ وادده)

پ ۷ واده [illegible] تا [illegible] بسجت بردشم
با د رور [illegible] قیمت [illegible] از قصاص خودشم

۷ واده

[illegible] اینان خود ای [illegible]
[illegible] کتف [illegible] عزت [illegible] در
تا [illegible]
ای [illegible] صدق [illegible] ده فاق
کو [illegible] باحسن [illegible] القصاص

بار [illegible] پا [illegible] شمار
[illegible] کو [illegible] زد

کتف [illegible] بود [illegible]

[illegible] برده [illegible] چشم را
[illegible] دو چشم را
بعضی [illegible]
تا [illegible] زن [illegible] ده [illegible] ت
گردی [illegible] شده [illegible] است

سواده

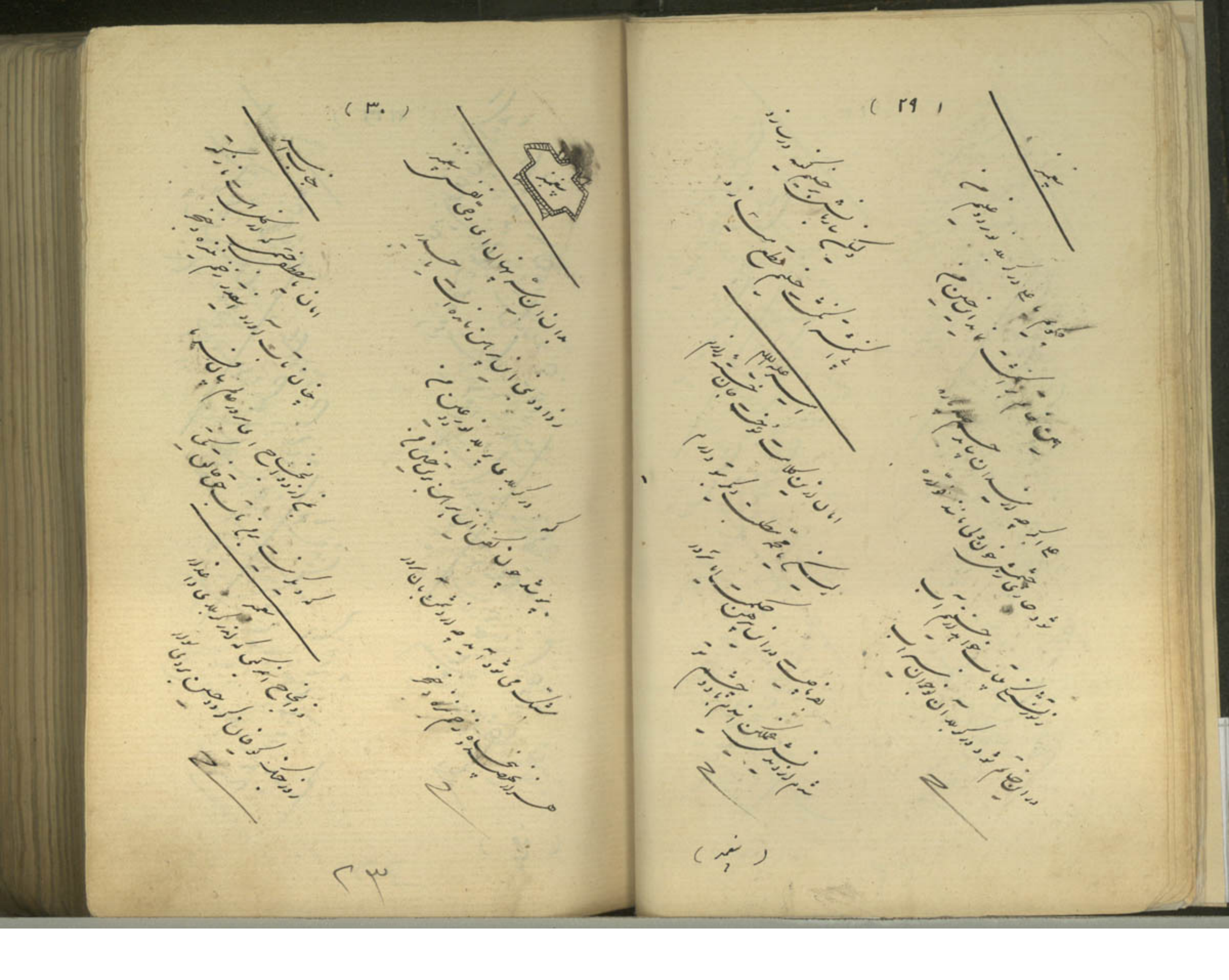
به مجلس رسیدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]


(۳۰)
(۲۹)

[illegible]

[illegible]

السلام ای گهر علم خدا را مخزن
السلام ای به سر تخت خدا را مأمن

ای زمان حرم محترم آل رسول
از ره دور رسیدم به هوس اون ذحول

فاطمه

بار الها چه بود صورت کار عجب
کر فتاده بدم از آتش خون عجب

دل به آن قبله ندارم ز غم هجر پدر
چه صدا بود که هوشم ببودی از سر

ای عزیز کیستی این در کوی غریبان
در کجا آمده حاجت خود ز زبان

قاصد

قاصدم قاصدم از شهر سموات ام
بحوایج بر قاضی حاجات آم

علم اون دخولی بر سم پابوس
که نشسته بدم داغ غم انوش

فاطمه

تو بخت بدم بخود ز زار افتاده
تن برگ در از زکرت بتافتاده

یک دهکش که در غم بخ نشون نیست
دو صد عمره قیل و قال دم دیدن نیست

عزرایل

بر باب عزت این کردم دار
ما ترک نموم عزت سلطان صبور

عرض کن عزت پیش که اینشه جهان
بنده تاج با نور با فرشیان

بهنده است حکی در عرش آیت
اذن خواهم که ز رفقد حضورت بیابت

فاطمه

بمادر عرض کردم دل ندارم
بغیر از گریه حاصل ندارم

الهی [illegible] ده [illegible]

عزیز [illegible] دیدار سپهر

بخواهم قدم [illegible] دل [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] هوس

[illegible] آن پای [illegible] بوسه
[illegible] جان [illegible] تو از این تا بوسم

عرض [illegible] خدمت بابت برسان
مانده در [illegible] هلاکم ز هلاکم برهان

فاطمه

جان من آمده بر لب [illegible] داد [illegible]
بکن رحم این مرد غریب [illegible]

چه خبر است که با دردم یار شود
[illegible] غصه ام یار مدد کار شود

فاطمه عجب

ای پدر [illegible] که با [illegible] عجب
[illegible] تو خواهر [illegible] برده [illegible]

[illegible] چه [illegible] است
[illegible] دوران [illegible] است

فاطمه آن [illegible]
[illegible] اول [illegible]

[illegible] طلب [illegible]
[illegible] تو در [illegible] بر آید [illegible]

[illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] دخمن

[illegible] در [illegible] بر آید [illegible]

فاطمه

ای پدر شخص تو کیست — که تو ناشی چیست

از آمدن حضرت تو جان پدر کارش چیست

گوئی با شادمانی ای پدر دیده جان

معلومت هست چه بخش بود ایام حسد

پیغمبر

این عروس که جمع زنان است جهان

این عروس قطع نظر است جهان جهان

این هم بزن اسباب عیدی تا شاخ

این عروس قابض در رواج خندیق با شاخ

این ملک است جهان زد فتنه رب جلیل

آمده اسم ارایش بود عزیز است

فاطمه

بعد ای رب تو فاطمه بزرد عبیر

تو در این لحظه پدر جان ذوق عزیز است

(مکرر)

بچه کار آمده در خانه تا ای بابا

معلومت هست بنی کوی پدر حق صفا

پیغمبر

فاطمه آمده پیغام الکند بابا است

دیده فاکر چه بخاید برت

یکسین جنت زنیمی دارد

بهل زرد عید داغ را بگذارد

رویم آن بخت چه جای پدر زادن چون

پسر از غش نما زرد دل افکار دل

فاطمه

دیشب در ... زهرا تو بفرما نبرد دل

زنگی بودنه دلها بفرما نبرد دل

تو این کاش ... ام دردت تو رحش یار

بگو زنها تو بفرما نبرد دل

عزرائیل

السلام ای ... بشن بودی که
شان در اینست شأن تو دما ازسر کی
حالی و کون و مکان خوانده ترا ... بسته
لم یزل بس تو این عرض کنم آهسته
لم ترا بین ... انم در رزا
لم ترا بین بوی ... چه اجر اها

پیغمبر

اینجا آمدی در رواح همه حق جهان
القائم بوی دهر ... نیست ... ان
چون جان دادن و وارستن ازین دار فنا
چاره نیست ... اند ... ان است ...
جبرئیل ما که پایه رتبه جبرائیل
مژده ده ... [illegible] حبیب

جبرائیل

چون قیامت بود ... ملکوت ای یاران
رحمت ... افتاده ... سرور دوران
محرم ... درگاه خداوند حبیب
قابض ... در رواح ایا عزرائیل
قبض روح ... کردی تو مرا
... خوف ایما دشود

عزرائیل

که مرا قدرت است ای جبرئیل
از فراق ... کشم در غم حبیب
شوق دیدار تو دارد دل غم پرور او
انتظار در بردن ... چشم پر ... او

جبرائیل

ای عزرائیل ... با ... رسم
ز ... احوال ... نظم

چو فیض روح او اظهار کردی
بآن حضرت چنان رفتار کردی
در آن بیت مقدس پا نهادی
نشستی یا که بر پا ایستادی
چو بر خوش لهجه آن کاشانه رفتی
مؤدب یا که گستاخانه رفتی

ح

جوابیّه

بیان ای محرم اسرار سرمد
بدست قاصدی گوی محمد
که چون پا در حریم او نهادم
بحرمت چون غلامان ایستادم
نه گستاخ و روش بودی احمد
نه با حرمت در او بودی احمد

ح

(کمترین)

اگر کاری که او کرده دل آزار
معاذالله معاذالله ازین کار
نه همچون حق دروغ چون بشنید
ادب با جهل پر شگفت و خندید
بحق پیران این عالم مرادم
که در فردوس رضوان هم مرادم

ح

دلم در باغ رضوان کی گشاید
مرا بی وصل دوست باید
دعا جوئی که در لطف رو کرد
زمانه وصف دروغ در آرزو کرد
در این ساعت که او در دل بتحقیق
مراد او بزبان جز حرف حق نیست

ح

شب معراج بودی غم کی رش
ولی رفته شدی تا کوی یارش

جبرئیل:

السلام ای شه [illegible] و عونی شان
ترا جان جهان جمله شفقت قربان
دیده بگشا و نظر کن رخ جبرئیل
ای تو ده [illegible] پا بوس تو این عید دبیر

پیغمبر:

این چه دیدی خدا علیک سلام
رخ [illegible] دل بسته سلام علیک
ز برای او ای یار با وفا باش
[illegible] از ما جدا باش
کس در او در [illegible] بسم در اینجا
چرا گذشته ای [illegible] بسم [illegible]
چه ایشان تو افتاده [illegible] زعیت

(جبرئیل)

جبرئیل:

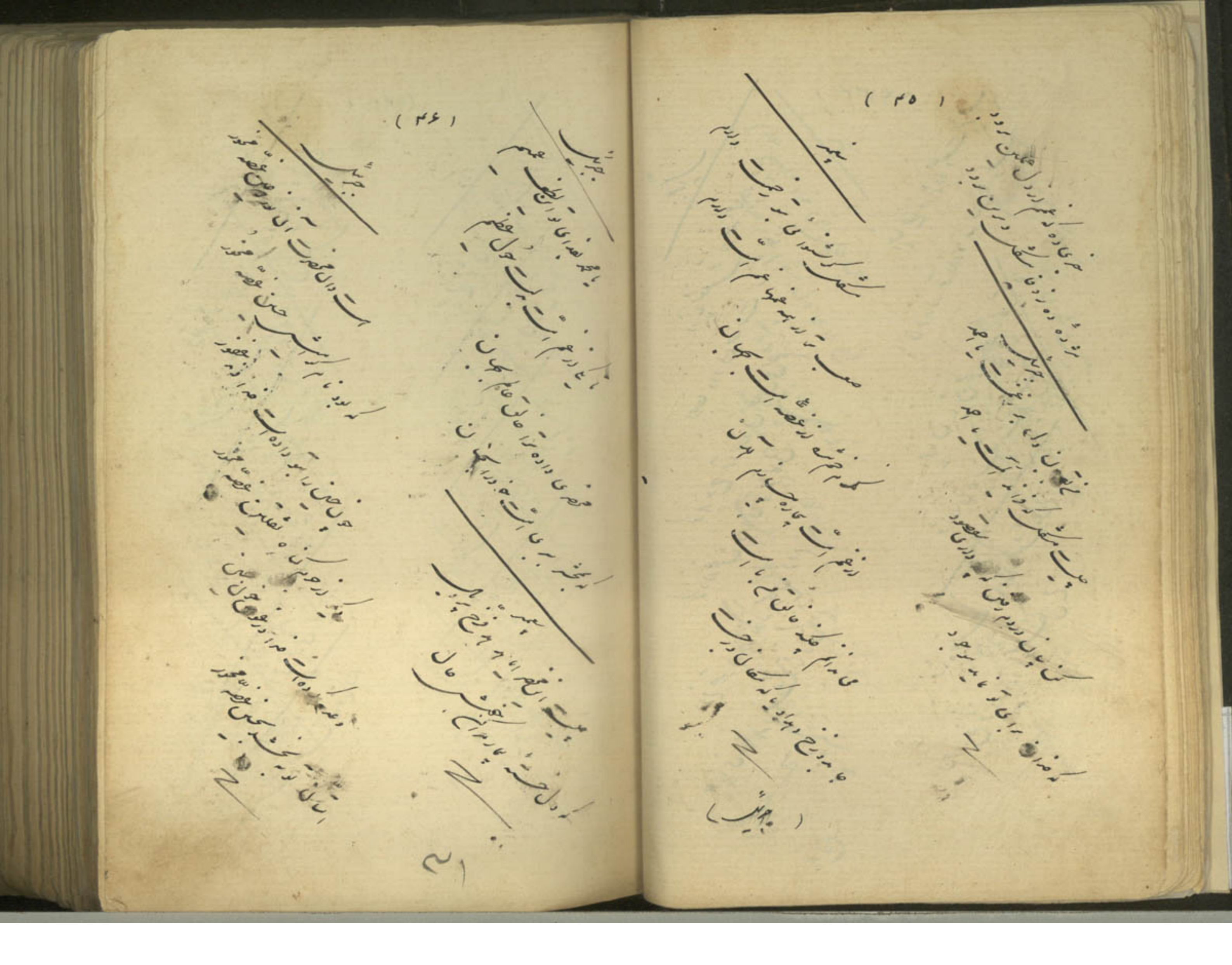
در پی شغل تو در خلد مجاور بودم
وصف دادن جنت به بشارت بودم
تو ۸ صبح ترا از دل و جان می‌گفتم
تو دوری [illegible] از برای تو بزرگان رفتم
داغ هجر تو [illegible] کردم
حوریان را همه در صفت [illegible] روان کردم

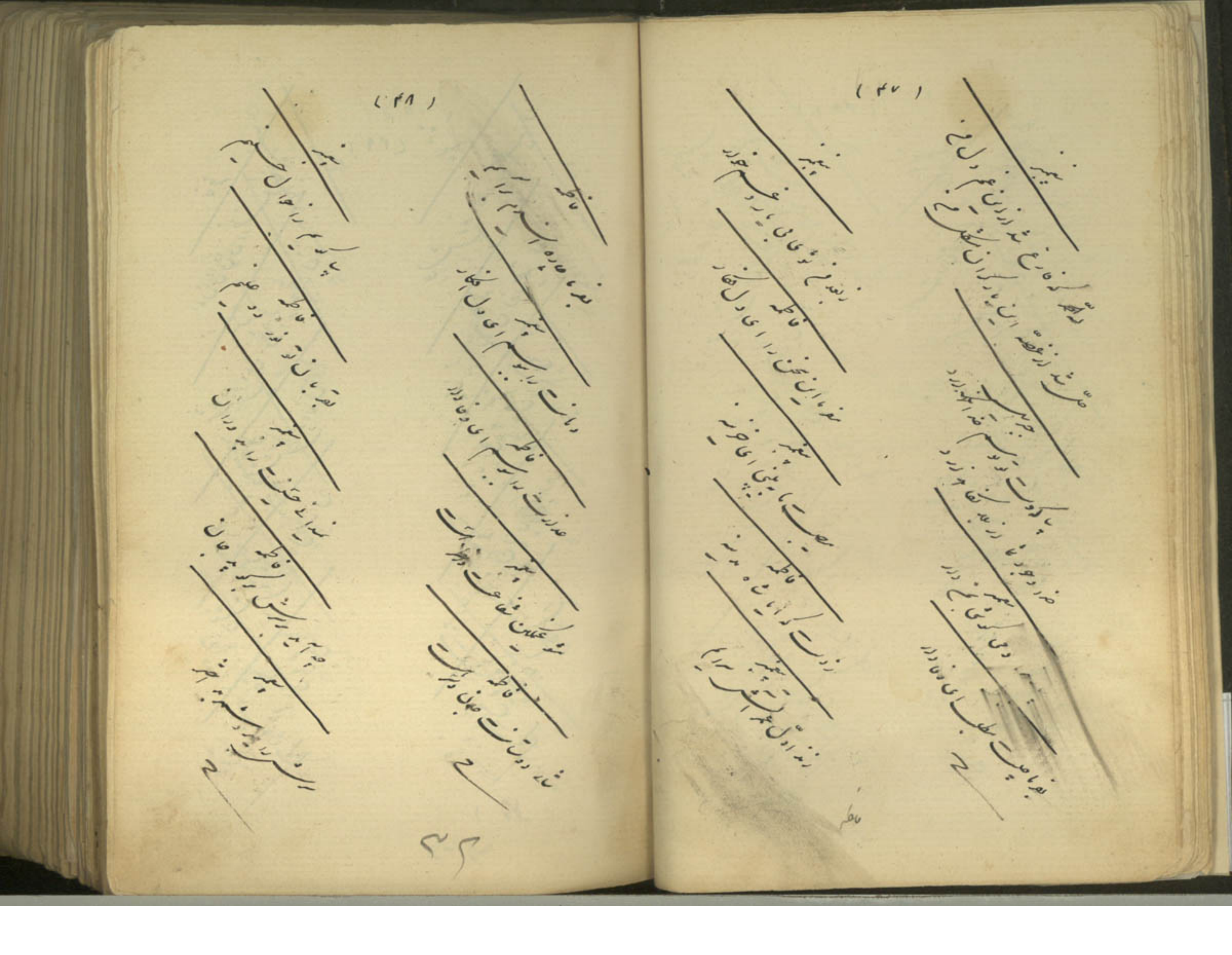
[illegible]

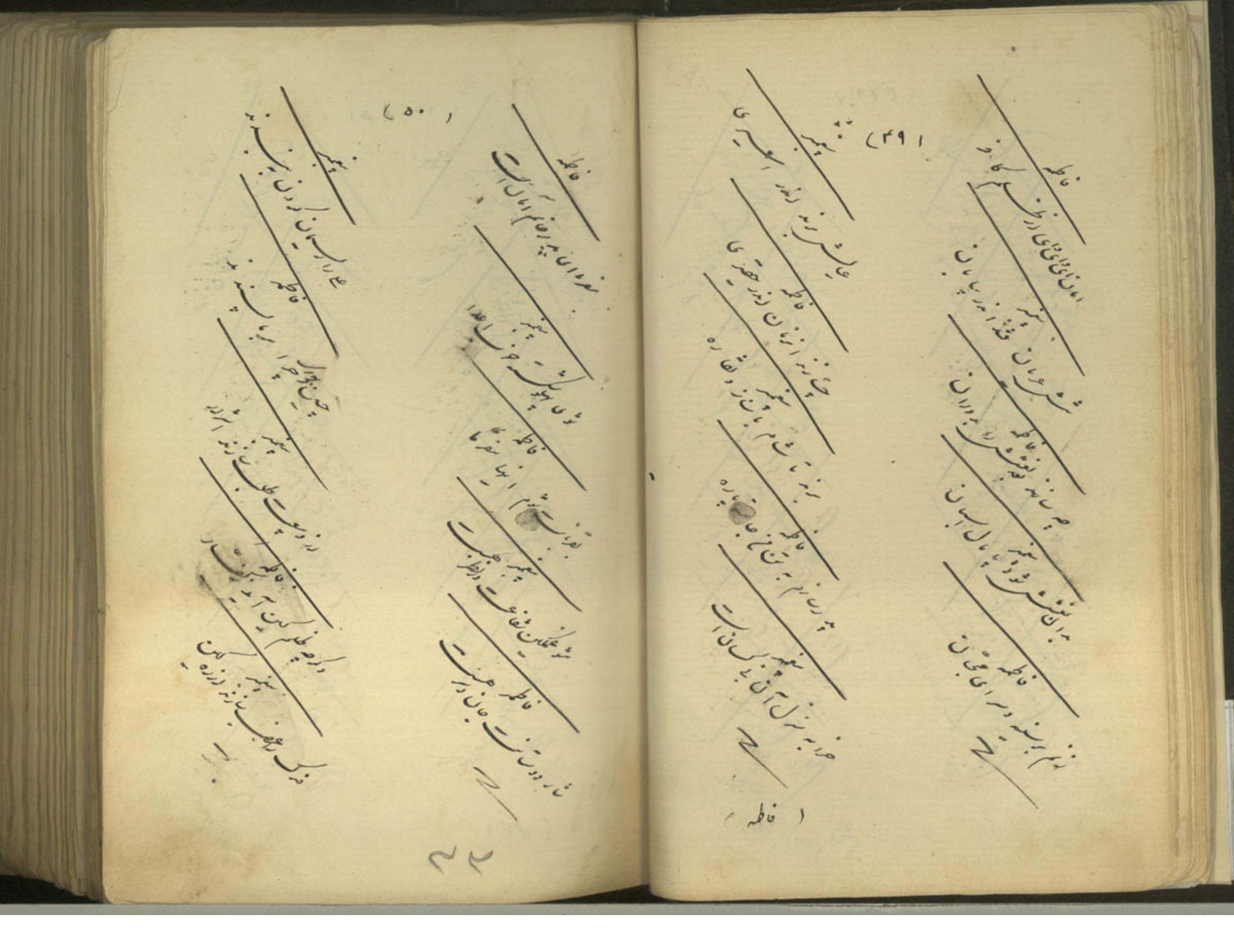
ای جانا [illegible] هر ده صلت برف
پای [illegible] تو دارد همه جان ها به کف
ای جانان با تن مجروح به نامه آمده
تو را جان [illegible] بسم [illegible]

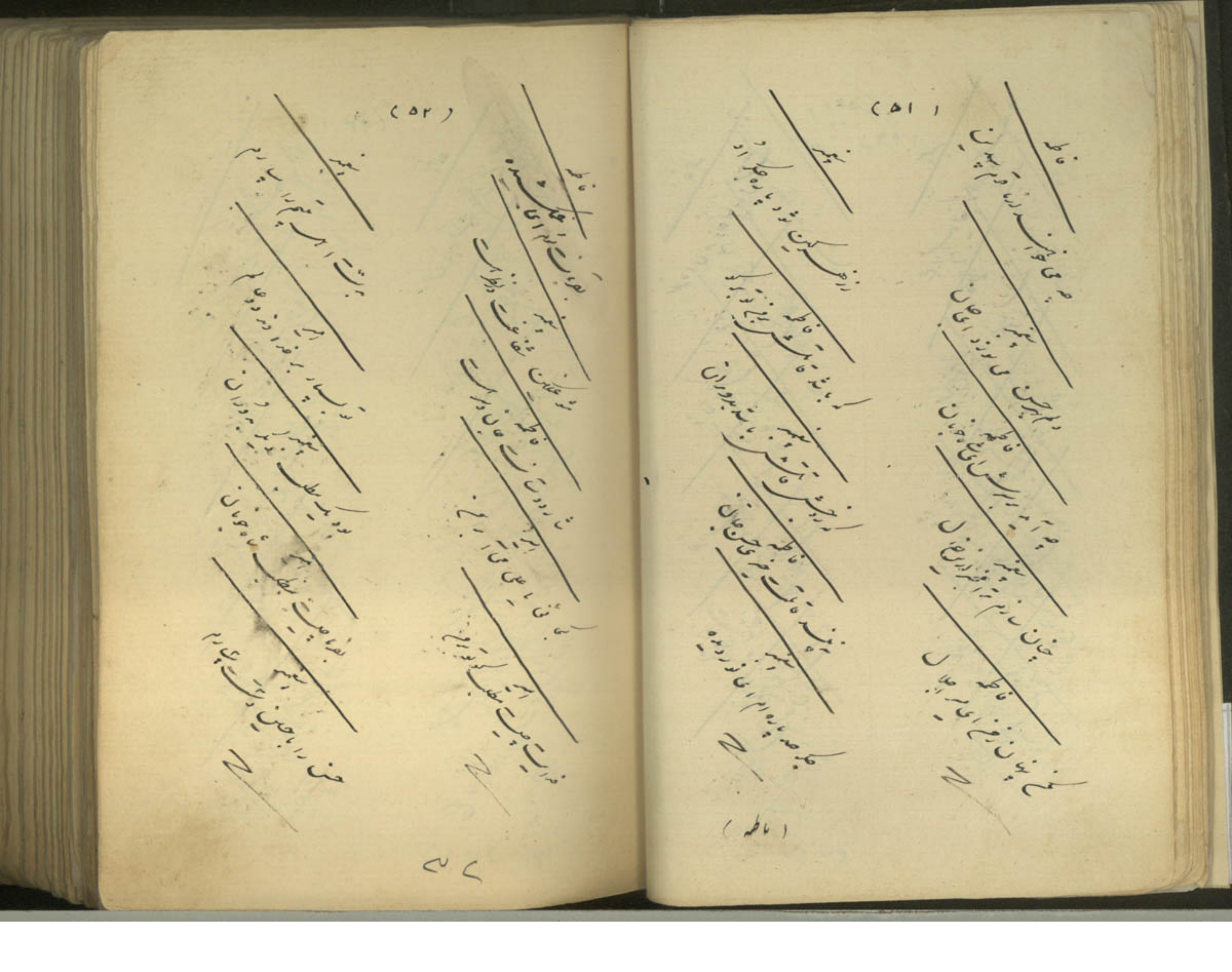
[illegible] دلاغ

مژده [illegible]
[illegible] رخ تو دیده [illegible]








(٥٢)
(٥١)

شو غلامت ای شاه معظم (امیر)

زنده نی با یادت ای باشد یادر (بیغم)

بحکم ای شاه است بخش (امیر)

حضور فاطمه ای نور چشمان (بیغم)

شو غلامت کنی زیاد از غربان (امیر)

عرض درد تو رحمت کنم حلالم (بیغم)

غم در هجر تو دادن دل پر الم (امیر)

وقتم سر در [illegible] ای عزیز [illegible] (بیغم)

بسر [illegible] در راه حق [illegible] چیل

چشم دوم که [illegible] کوشش نمای رفتار

بیخ جان دادن است [illegible] خسته کوزر

[illegible] طاقت جان دادن نیست

بیغ غم فخر غم غصه [illegible] شان کار نیست

یا حق [illegible] زینهار

[illegible] چشم [illegible] دور آخر کار

چو نشم ستمکار چون [illegible] جفا

بر ان [illegible] بصد غم بیا

[illegible] عاصی دادم

در [illegible] کمین بگو چون مکر [illegible]

ای بخت [illegible] است [illegible] جهان

نقاعت [illegible] بلا [illegible] را بجان

بحکم [illegible] حق [illegible]

و تمام [illegible] ای نطق ای [illegible]

(55)

پیغمبر

ای تو قابض ارواح ای جبین عزت
و ای سینه نوران و رعین عزت
ای نو گرشته چشم ما نه آگاهی
کند شفاعت امت زماه تا ماهی
اجل و نفس که ما و تو بی یقین دارند
تمام غرق تو ای هند یک چین دارند

ای وای که دردم چشمت ای سرور
چه ابجد می شود زلفی باز
ای آنکه ... بختن ایام و
چه دری درد دارد پیمان
پیغمبر
ای که سر ای کنه دروغ چین
باشد چین چو عین ای در عین

(قربان)

(66)

وقتی آن ... بادیه بهشت
... ای آنکه ... در عرش
ای شیعیان ... کشید
... آب ... کشید
... سلطان مشرقین
... غم ...
... محشر ... حسین

بستان ... ای خسرو ... قسم جلال
بحق روی دهی تا بنوشی فارغ بال
مناجات پیغمبر
... ای ... علی ابو طالب
... یاری ... در رحمت
دو عالم ... ال ... است

[illegible]

(کنز الجواهر)

[illegible]

جناب فاطمه	جناب امیر	جناب امام حسن	جناب امام حسین	جناب زینب
جناب فضه	اسد الله	بلال	سلمان	عمار
شمعون یهودی	نور	عزرائیل		

مجلس وفات جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها۔

۴۷

جناب طاهر

ای خالق آفرینش پاک
در رفعت این سپهر افلاک
تا چند به پیچ و تاب نازم
گه تشنه در فراق عشق غمناک
بردم بردم ز دست هجران
گفتم که شوم غمت چه باک

یارب چه شود شوم ز برق
در حضرت شاه ما عو فلک
ای ذات تو از صفات ذم پاک
از تو بدون ز وهم و ادراک
پرورده بار رحمت
همچون گل لاله در خاک

(ادیب)

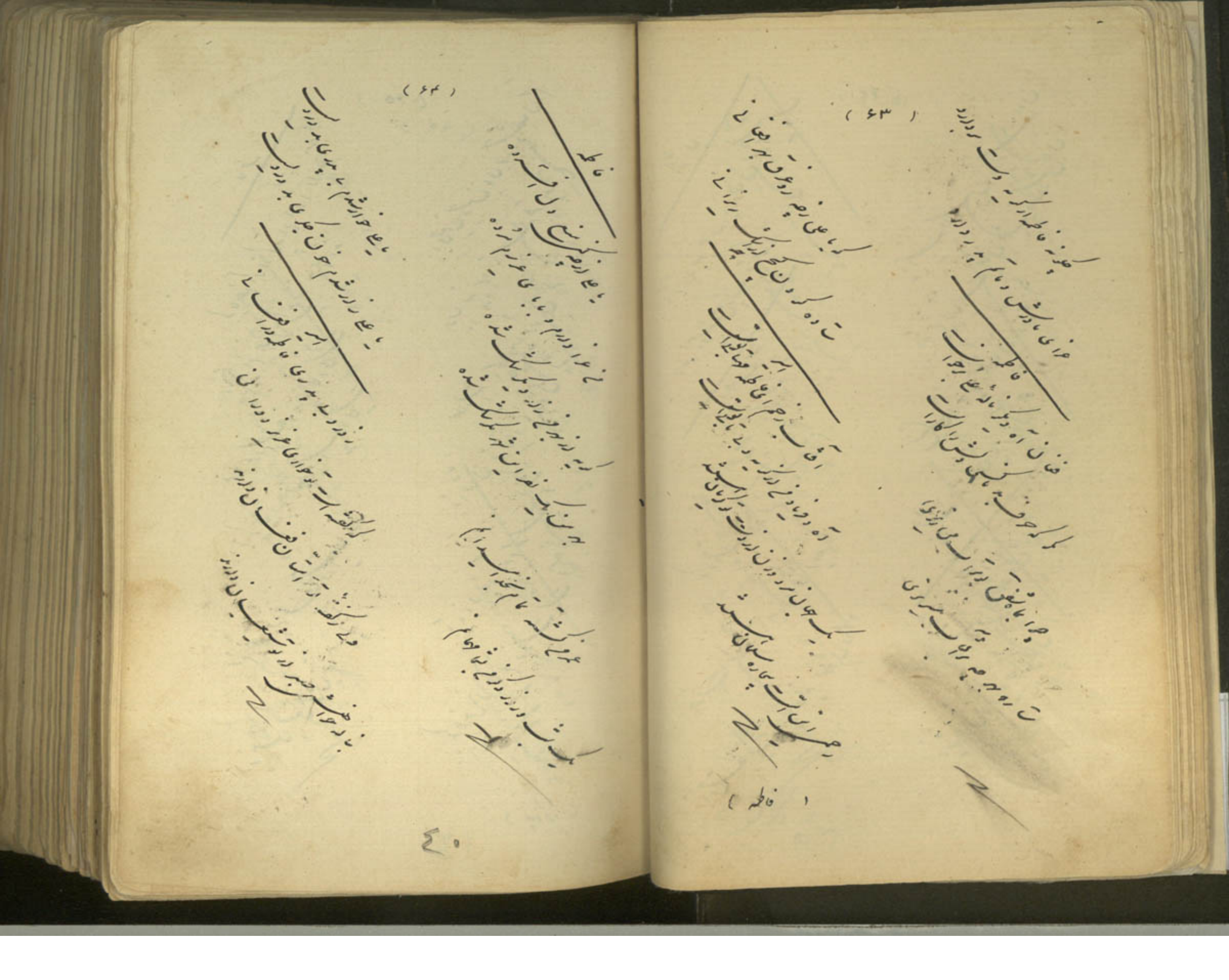
از دست تو یافت چه بغصه
دو لک همت لا فلک
فاطر
ای قصه تو آن تا بم آور
الب عوای بنم آور
غمی ز غم بپوش کن
ای ای جور ز طلب کن

هفته
یارب بزلف کاکل هفته
خون شد دل پیچ زلف هفته
ای اهل عزادم غم آمد
غم ماتم دمادم آمد
الی ز آه بر زند
بت هوس پیره بر زند

[illegible]

[illegible]

۴۹



فاطمه

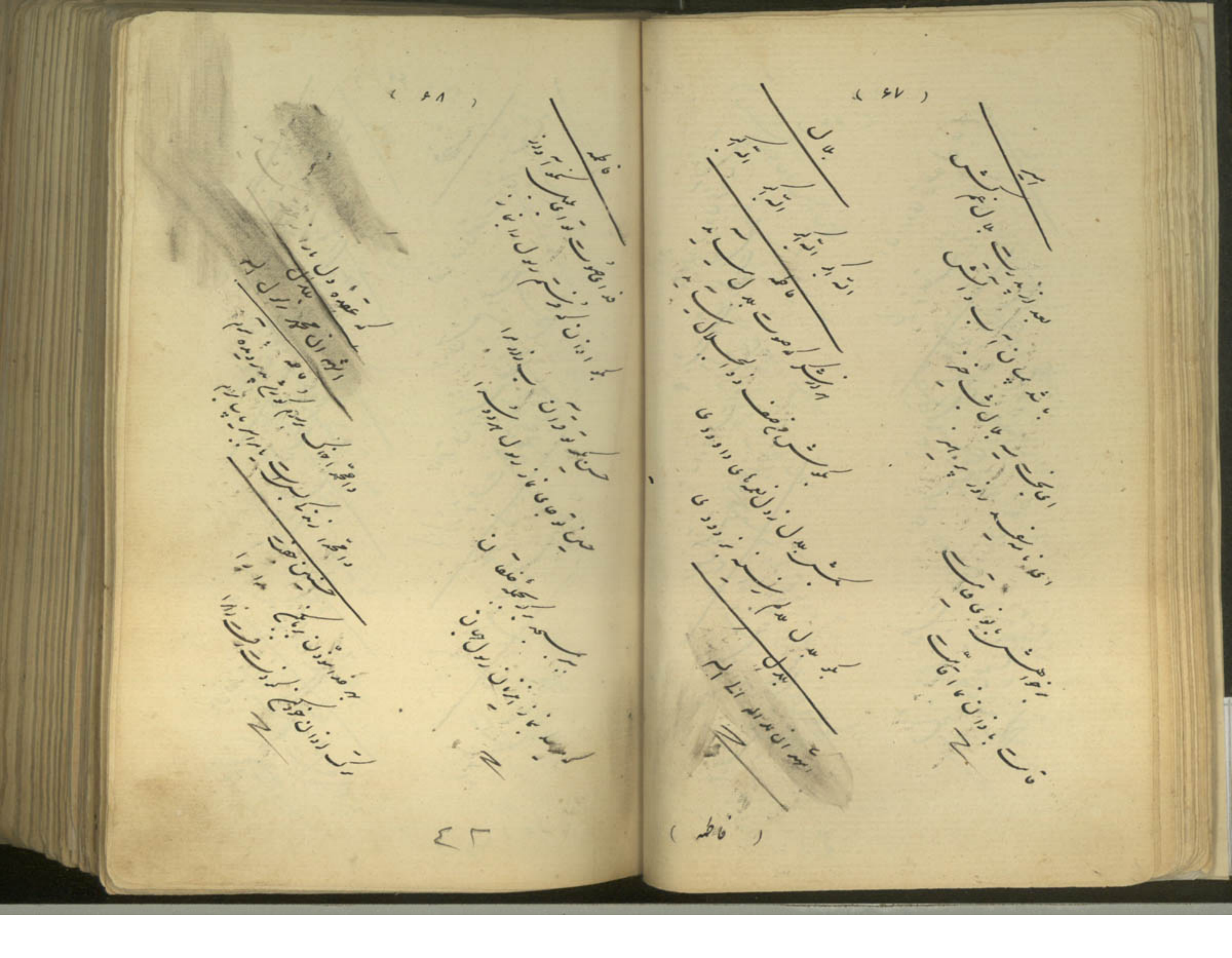
گویا که عیان از ازل آورده ام در آورده
زناکه دام همه ابر یزه چیز آورده
ما بودم شعر بر نگار بی
دلم از تو دلتنگ خسته دلی بی
تیر تیم غمت در آورده
مرا بی نگاه دلتنگ نیم

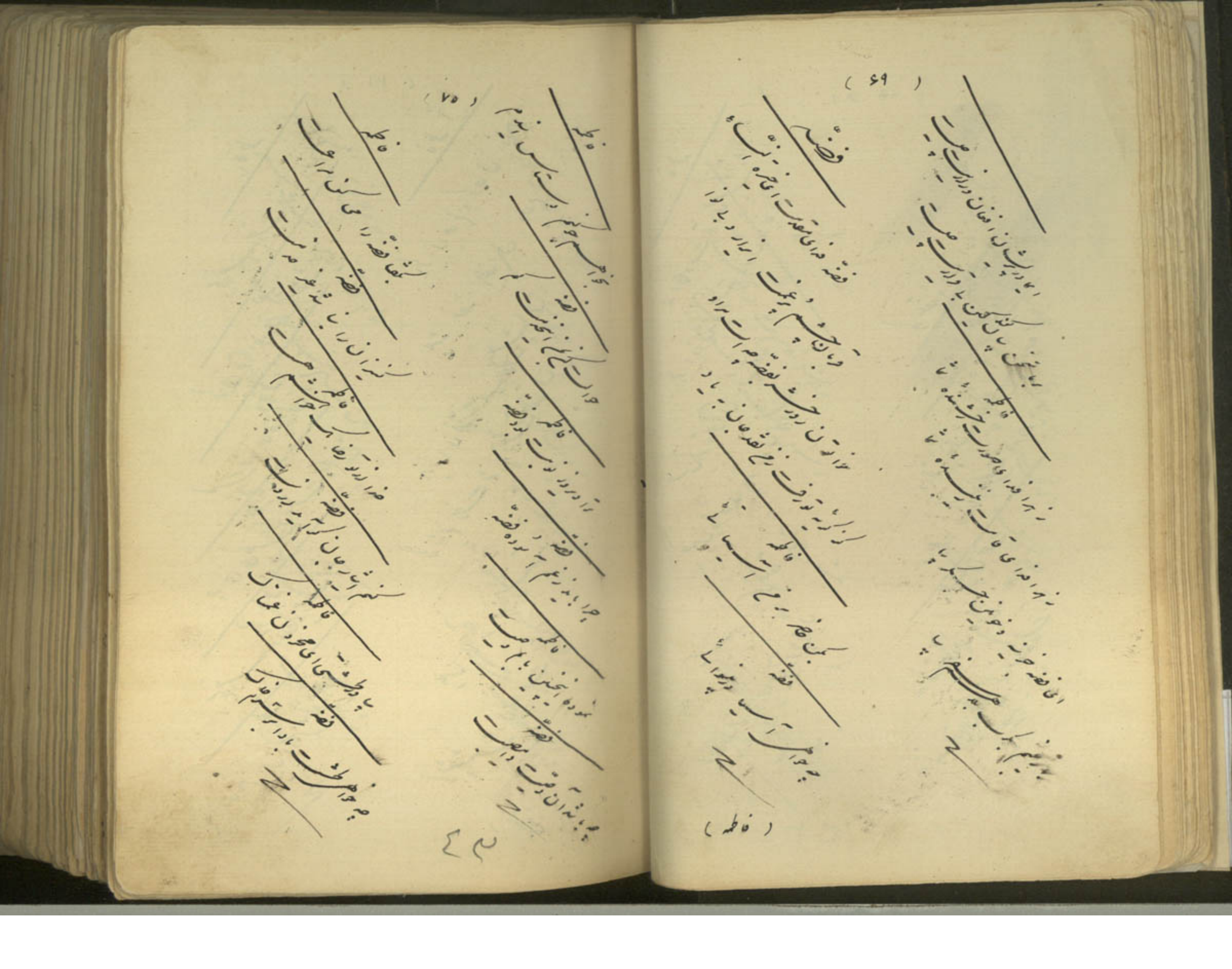
ای حسن رخ روی تو خورشید جهان
بر سینه مرا تا سر تیر جگرم
سلام الله انکه یا رسول الله
زان آن تو زیاد یا رسول الله
بآه ناله مرا کم بجز نیست دگر
که عرض حالم با تو روز بیست دگر

(پیرو آوا)

چو روی تو بر روی قرآن نشسته
بر پشت است بر نهر نشسته
چو از رو فرق مدار شکل
ریف ابرو تسم مداوا بغرنا
ای ماه رخ خسره تو ثوابت
خورشید و ماه یک ستاره

ای ابروی تو هلال عالم
بی تو بلعت
فاطمه
ای وحشی نگاهان آسمان فرش
ای وحشی زمین زیر از غرش
در خیمت جلال اوزان بخو
یکی دل غمن بجو




(۶۹)

(۷۵)

(فاطمه)

قطعه

نگارا همسر رخت و زنده ان نیوشم

نخفته [illegible] شقه نیوم

خطای خوابی محمود

قطعه

[illegible] عارض کن [illegible]

[illegible] نقرت [illegible]

چو خوابی [illegible]

قطعه

نگارا همسر رخت [illegible] نیوشم

نخفته [illegible] در کلوم

[illegible] زبان زد شکر جانی در کلوم

قطعه

دلی بی عالم و زعال دارم

بیشه غفه [illegible] ل دارم

[illegible] خفه آب رزجوی چشمان

[illegible] رخت شوه رخت طفلان

همین عالمه جوزرشه

[illegible] جوی جانت [illegible]

([illegible])

[illegible] چون زبان طاق محراب

[illegible] نجم [illegible] آب

[illegible] الکل [illegible]

[illegible] خفه جان رخت حسن را

همین [illegible] حسن را [illegible] دل

[illegible] خفه رخ [illegible] حل

[illegible] ح آمده نوشم

[illegible] خفه جان رخت چشم

همین [illegible] رخ [illegible] تاخ

[illegible] [illegible] داغ

[illegible] دل [illegible] کواهی

[illegible] [illegible] الهی

[illegible] [illegible]

بوئیم ز رنگ گل یعنی که بیو
ای عادت چشم تو ...
ای پیش عادت دهش پیر سلمان
خوش رحمت ای ... روم تا ... حیدر
سلام فیض کسی باد در طریق وفا
سلام فیض بر او باد بحضرت رضا

قطعه

جز دو کس که سلمان پیر زار بول
طلب نموده ز حضرت رسول زدن و جول
چونه بابا ... کش فی ملدن
تا ده در پس در پیر تا توان سلمان
پا دول چه ... ایشم در تحقیق
بر ... ز جهت باد بر جهت

(قطعه)

قطعه

کر ... ز حضرت سلمان
صحبت ... سلام فی ... ن
با تو ... حضرت سلمان ... بعد دوام
از حضرت ... ز کنده ... عجم
از چه پیش عادت طالع ... پیسار
... نکو ...

قطعه

پا رفال من ... که ...
با ... صبح ... که ... وا دار
ای صحبت اهل ... کیش پیغمبر
تا سم ... ریسنه ... رده ... چه
از دول زدن دوس ... کف بعد دوام
رحمت ... پیش ... تا ... عجم

[illegible]

[illegible]

[illegible] تا [illegible] عجب

[illegible] آفتاب

[illegible] عشاق [illegible] مقام

[illegible] های [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دخول

فضه

[illegible] سلمان [illegible] اذن دخول

[illegible]

[illegible]

سلمان

[illegible] رسول [illegible]

[illegible] چرخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

فاطمه

[illegible] سلمان

[illegible] ای [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

سلمان

[illegible] اذن دخول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاطمه

جان تو حضرت سلمان که احمد مختار
گفته چنین به او [illegible]

تو همچو صبح به آتش جهد
تو چو دور از فضه گشته جهد

از آن به دست حضرت داد
به شرم از آن دست حق داد

بود صفای جهان زین درود پاک باد
بود خشنود رسول به داد خواست باد

سلمان

شفیق جهان در جوار خدا و خدا
ای با محمد زمان رهنما خدا و هدا

امام حسین

برادر جان پا درد است کنم

امام حسن

چو مطلب داری ای امام ...

(امام حسن)

امام حسن

برادر جان دلم با آتش گرفته

امام حسین

چرا چشمان تو پر آب گشته

امام حسن

غم بود است ای برادر تن گردم

امام حسین

غم چون تو برادر غم نخوردم

امام حسن

برادر جان دگر وقت مردنم

امام حسن

غم چون تو دگر وقت مردنم

امام حسین

تو وطن چه ما را آمد

امام حسن

چه ما بود در این دنیا کس

امام حسین

برادر ... چه از ما مردند

امام حسن

چه از چاره امروز مردند

امام حسین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امام حسین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فاطمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(تو شاهد)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(خوش)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(فاطمه)

[illegible]

[illegible]

(ایه)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(زن)

فاطمه

(فاطمه)

فاطمه

فاطمه

[illegible]

زینب

[illegible]

فاطمه

[illegible]

فاطمه

[illegible]

زینب

[illegible]

فاطمه

[illegible]

فاطمه

[illegible]

زینب

[illegible]

فاطمه

[illegible]

(کفی است)

[illegible]

فاطمه

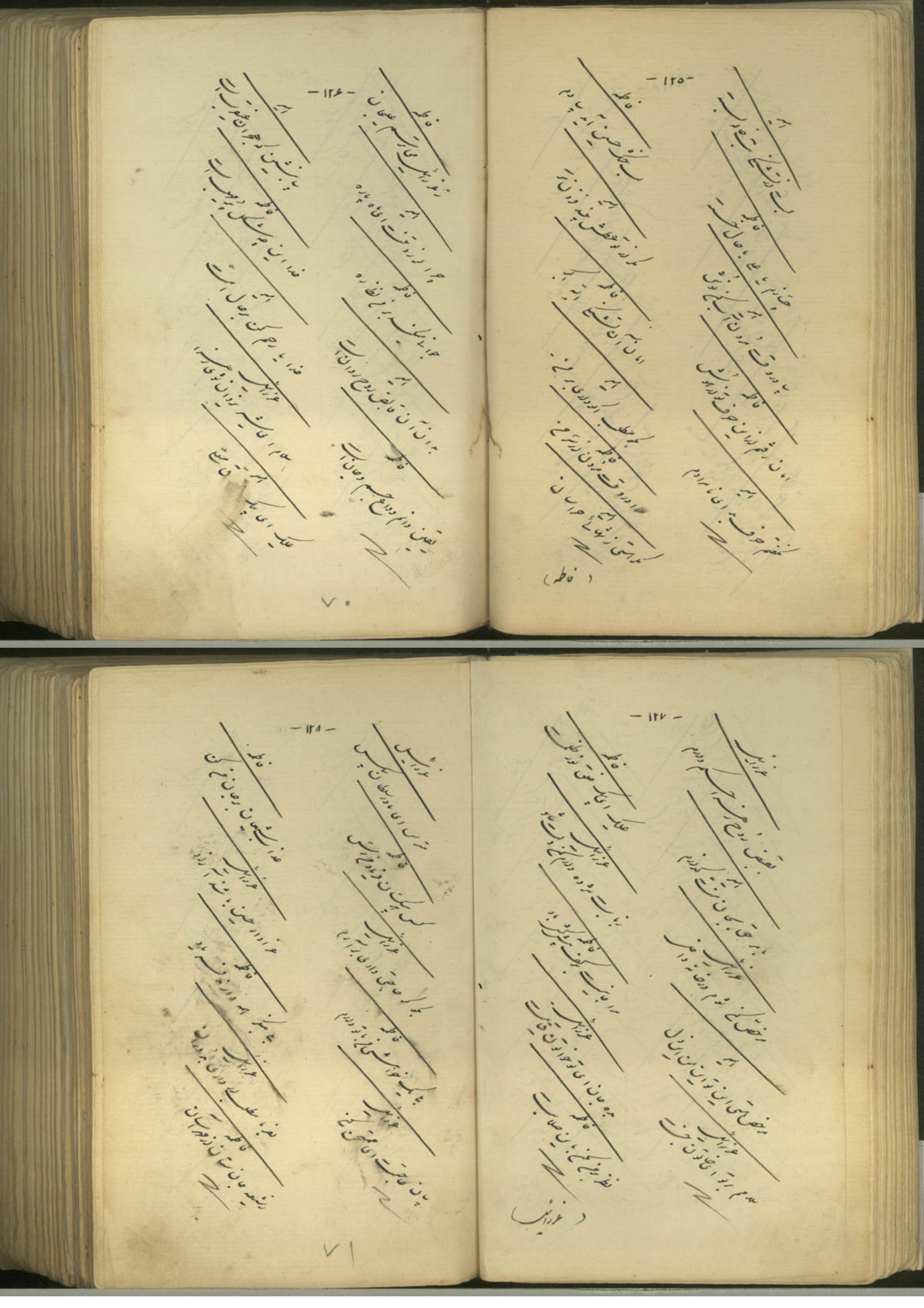
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]


- ۱۲۵ -
- ۱۲۶ -
۷۰
- ۱۲۷ -
- ۱۲۸ -
۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(می‌گذرد)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انتهی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

د نوبت زن ا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

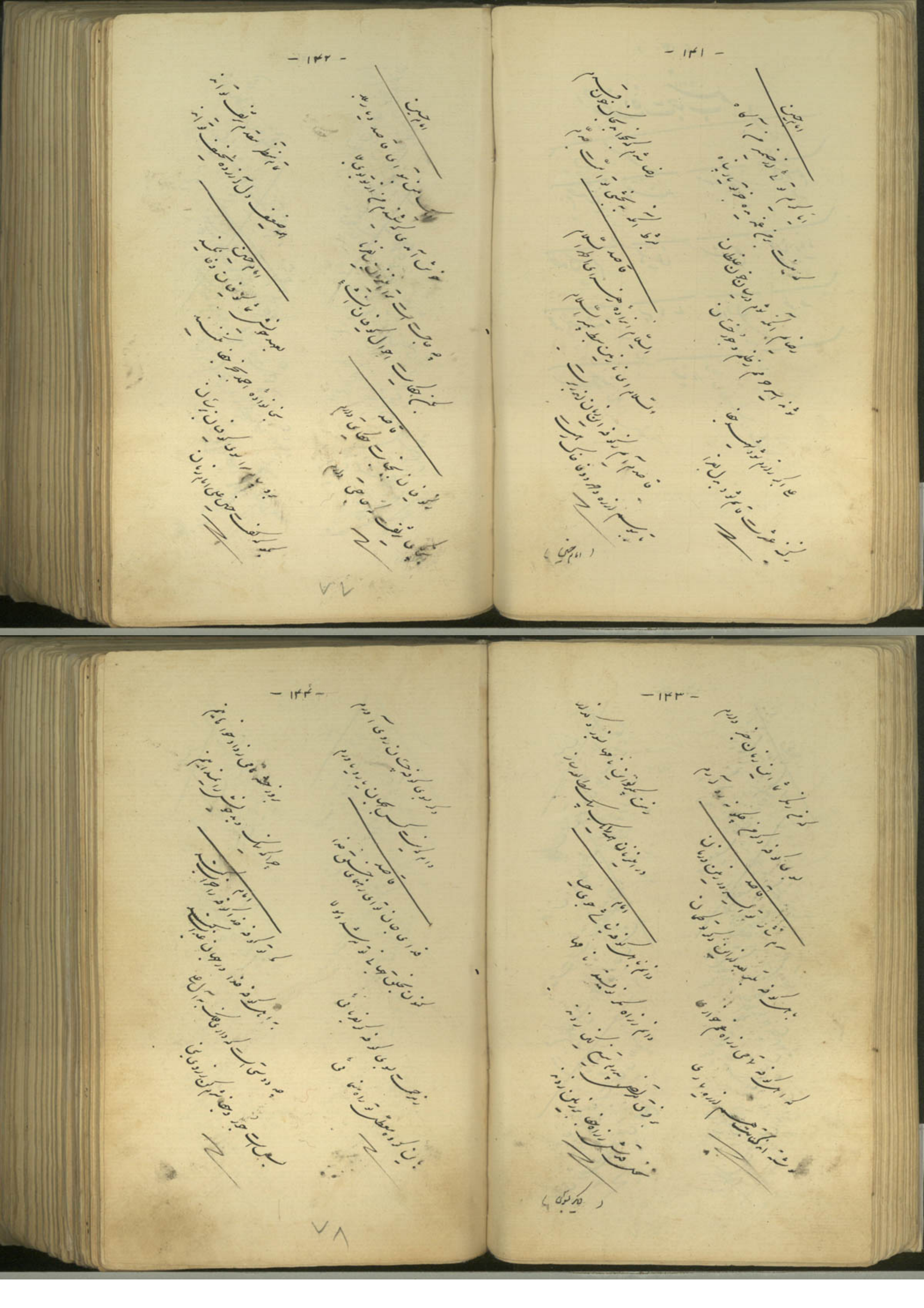
[illegible]

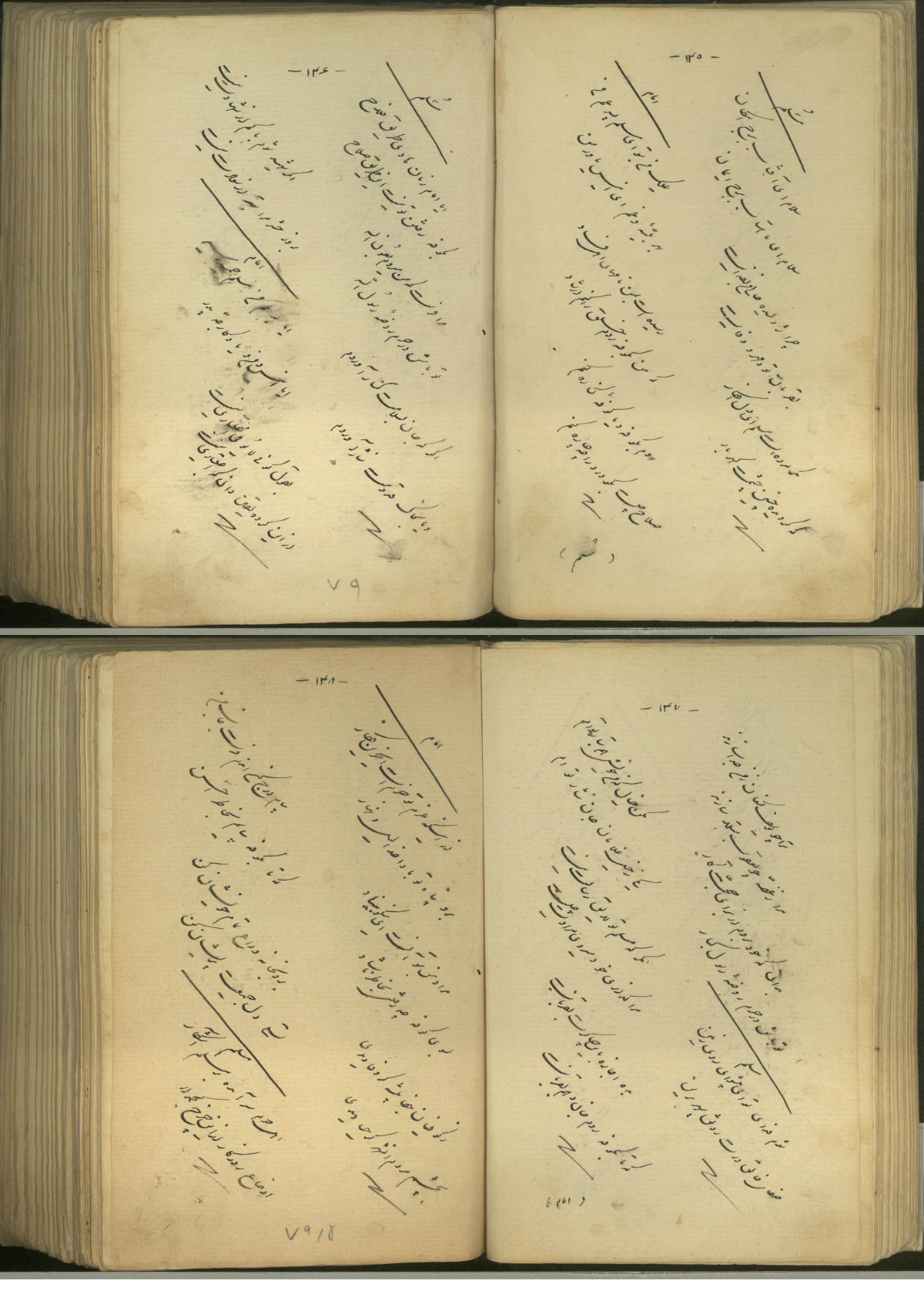
[illegible]

[illegible]

جنگ و وفات جناب مسلم

امام حسین	قاصد	مسلم	زن مسلم
اطفال مسلم	هانی	شریح	ابن زیاد
محمد اشعث	پسرها	مؤذن	طوعه
پسر طوعه	جلاد		





[illegible]

زن سلم

[illegible]

سلم

[illegible]

(زن سلم)

زن سلم

[illegible]

سلم

[illegible]

طغلان

[illegible]

سلم

[illegible]

طغلان

[illegible]

سلم

[illegible]

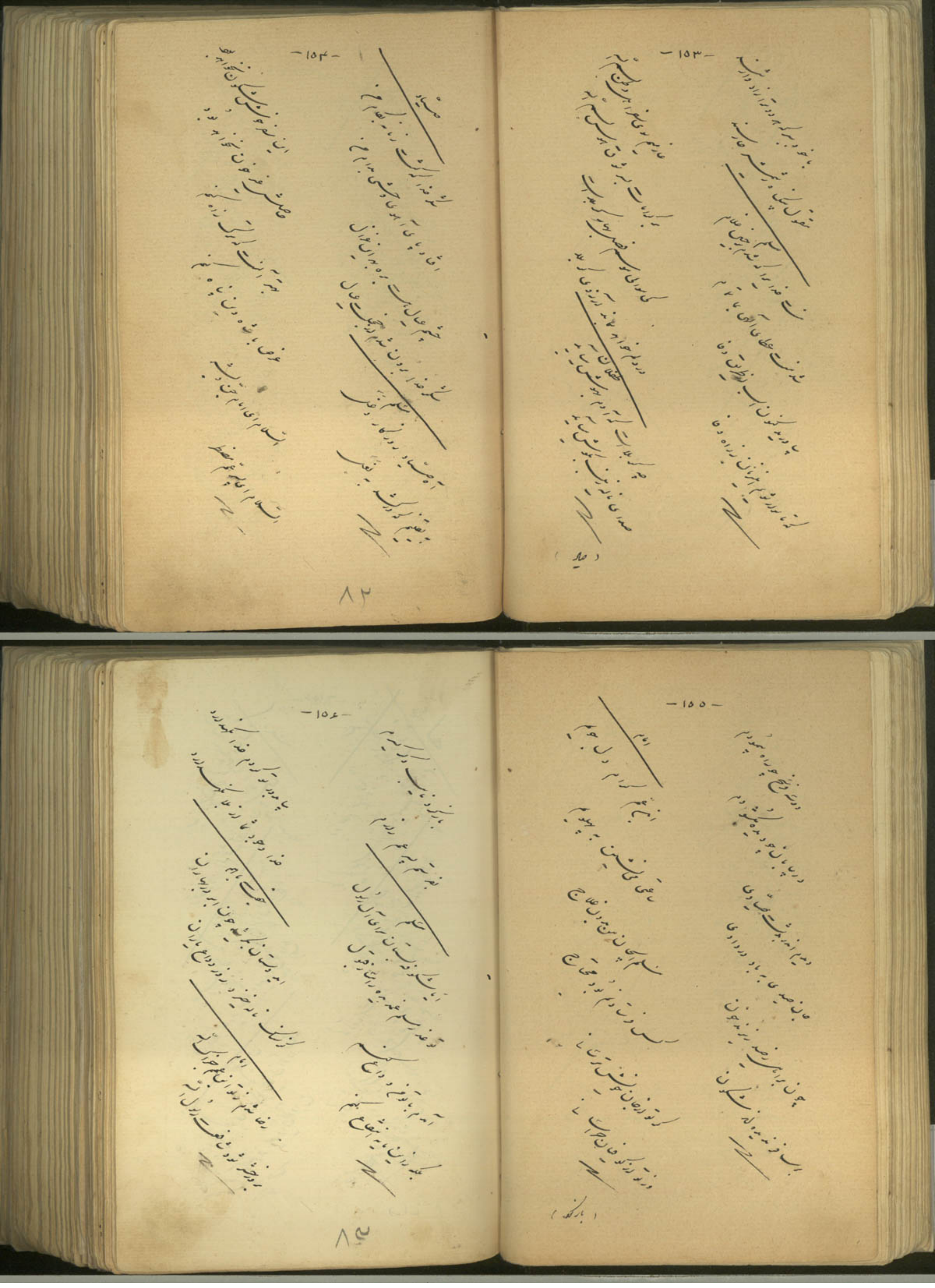
[illegible]

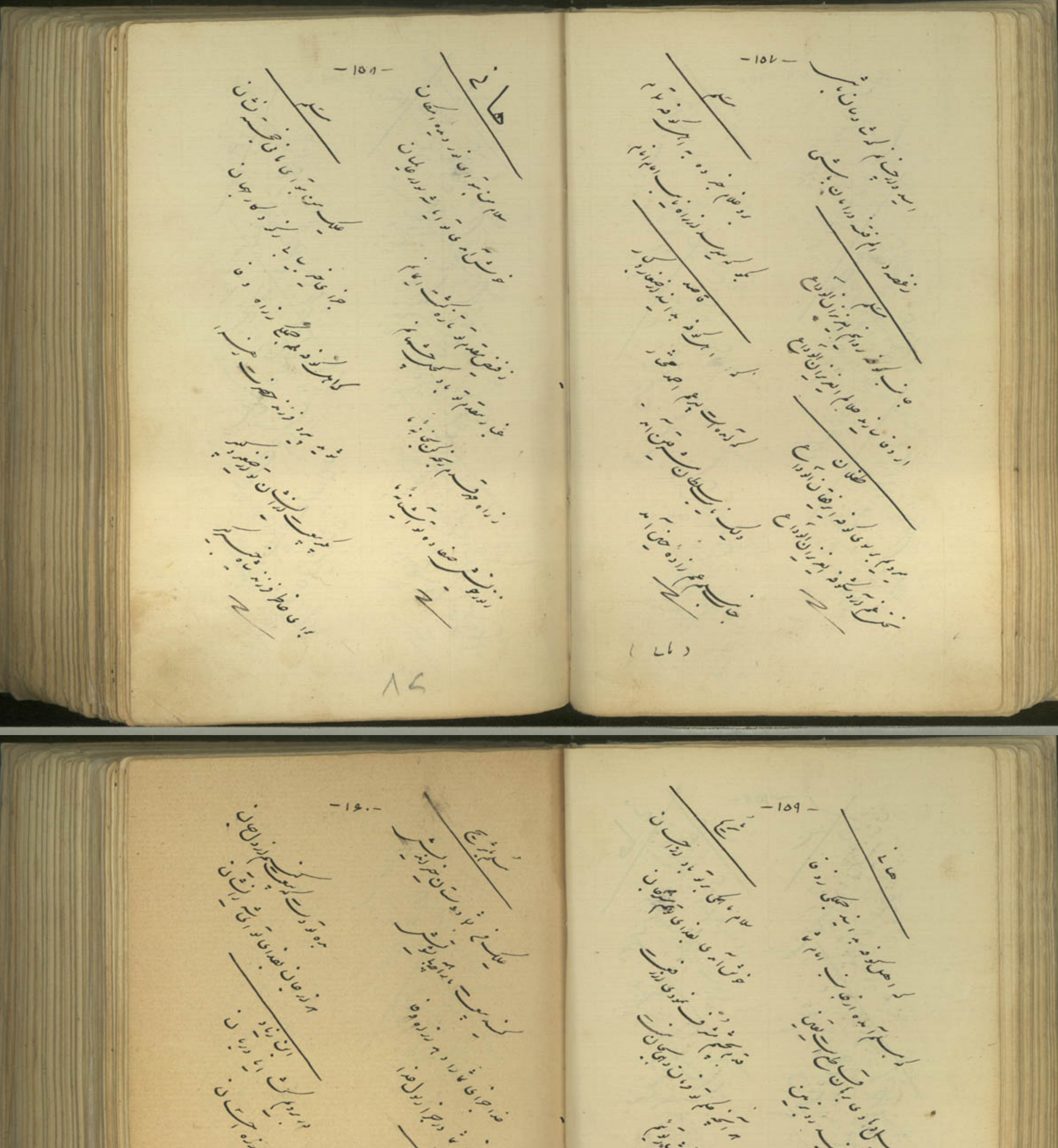
طغلان

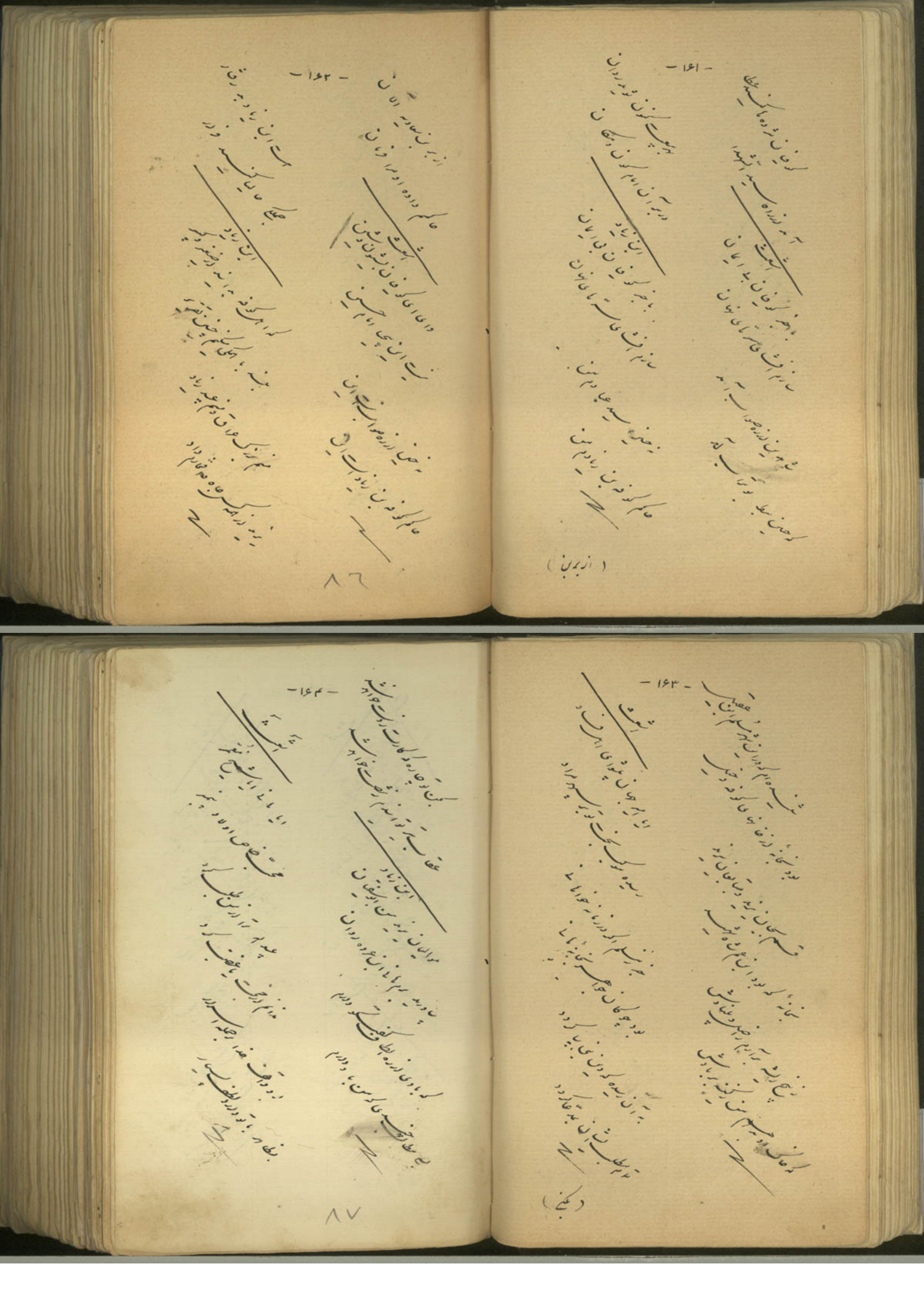
[illegible]

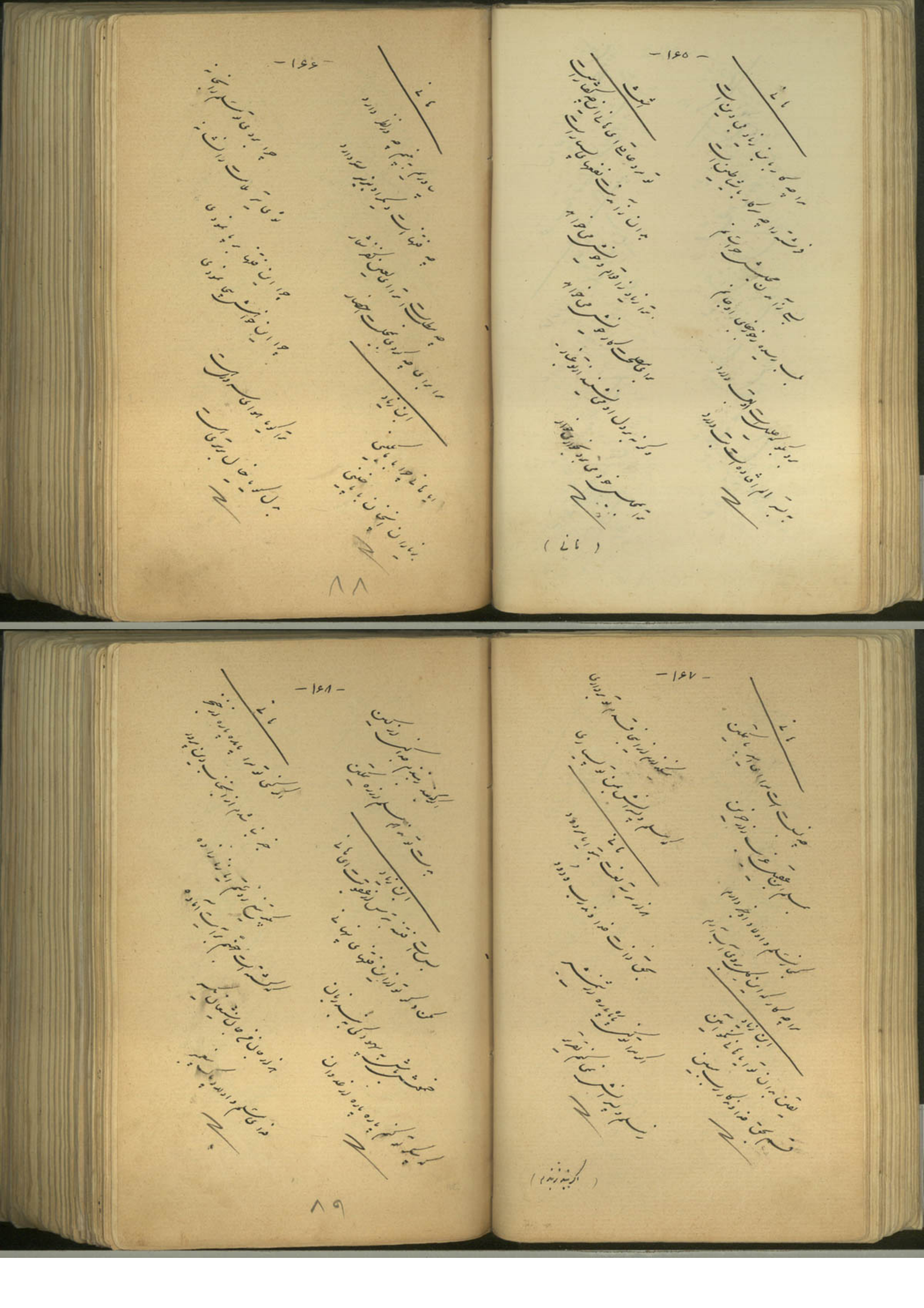
سلم

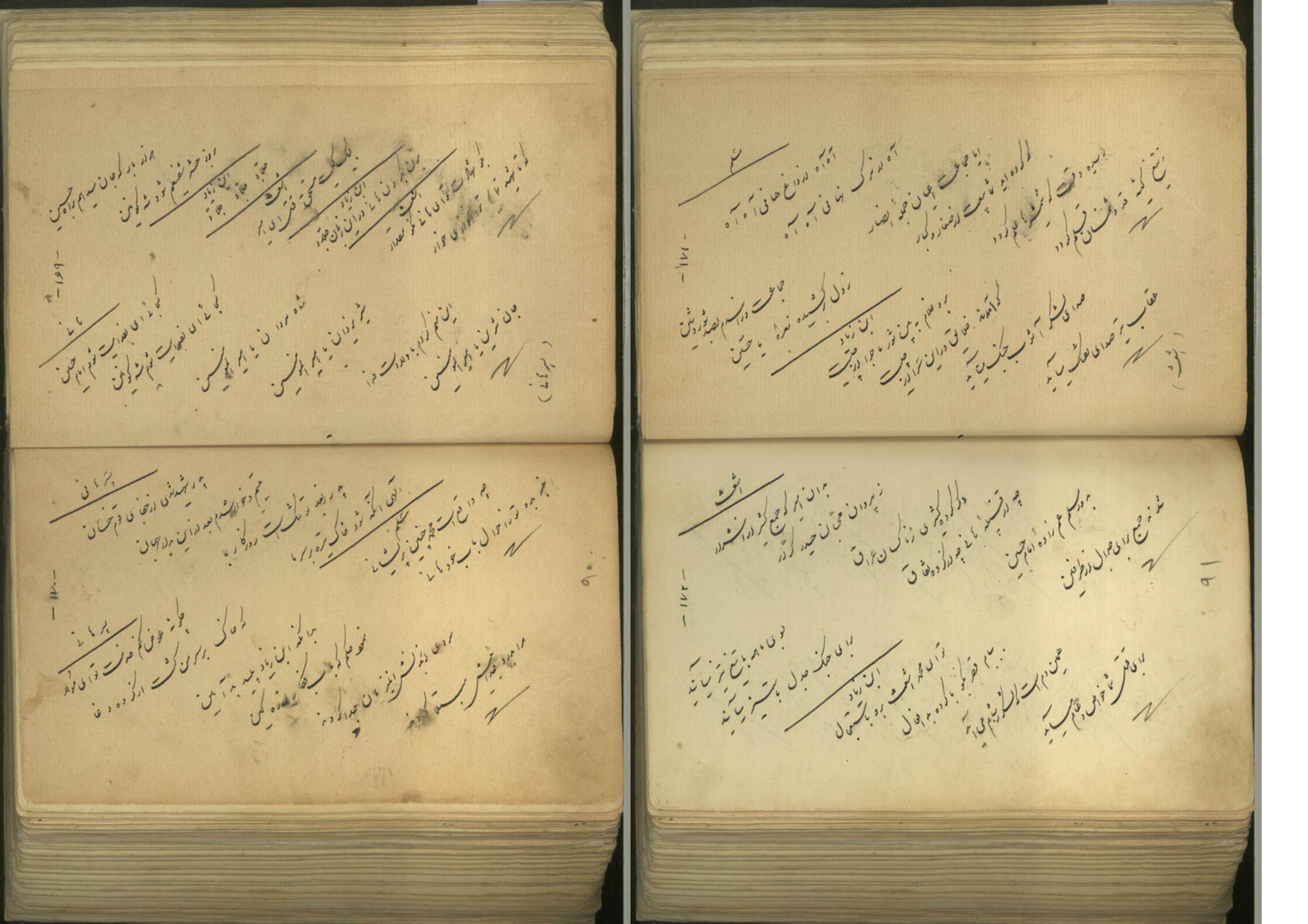
[illegible]


-۱۵۴-
-۱۵۳-
۸۲
-۱۵۶-
-۱۵۵-
۸۳


-١٥٧-
-١٥٨-
٨٤
-١٥٩-
-١٦٠-
٨٥


- ۱۶۱ -
- ۱۶۲ -
۸۶
- ۱۶۳ -
- ۱۶۴ -
۸۷





سلم

[illegible]

مؤذن — اشهد ان لا اله الا الله

اشهد ان لا اله الا الله

مؤذن — اشهد ان محمدا رسول الله

اشهد ان محمدا رسول الله

[illegible]

(دوات)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(بوته پاشان)

[illegible]

[illegible]

(چه بلو)

[illegible]

[illegible]

(کجا دوم)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شرح

[illegible]

(ختم ...)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

(قطعه)

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن زیاد

[illegible]

(سلیم)

[illegible]

ابن زیاد

[illegible]

[illegible]

ابن زیاد

[illegible]

(محمود)

[illegible]

ابن زیاد

[illegible]

[illegible]

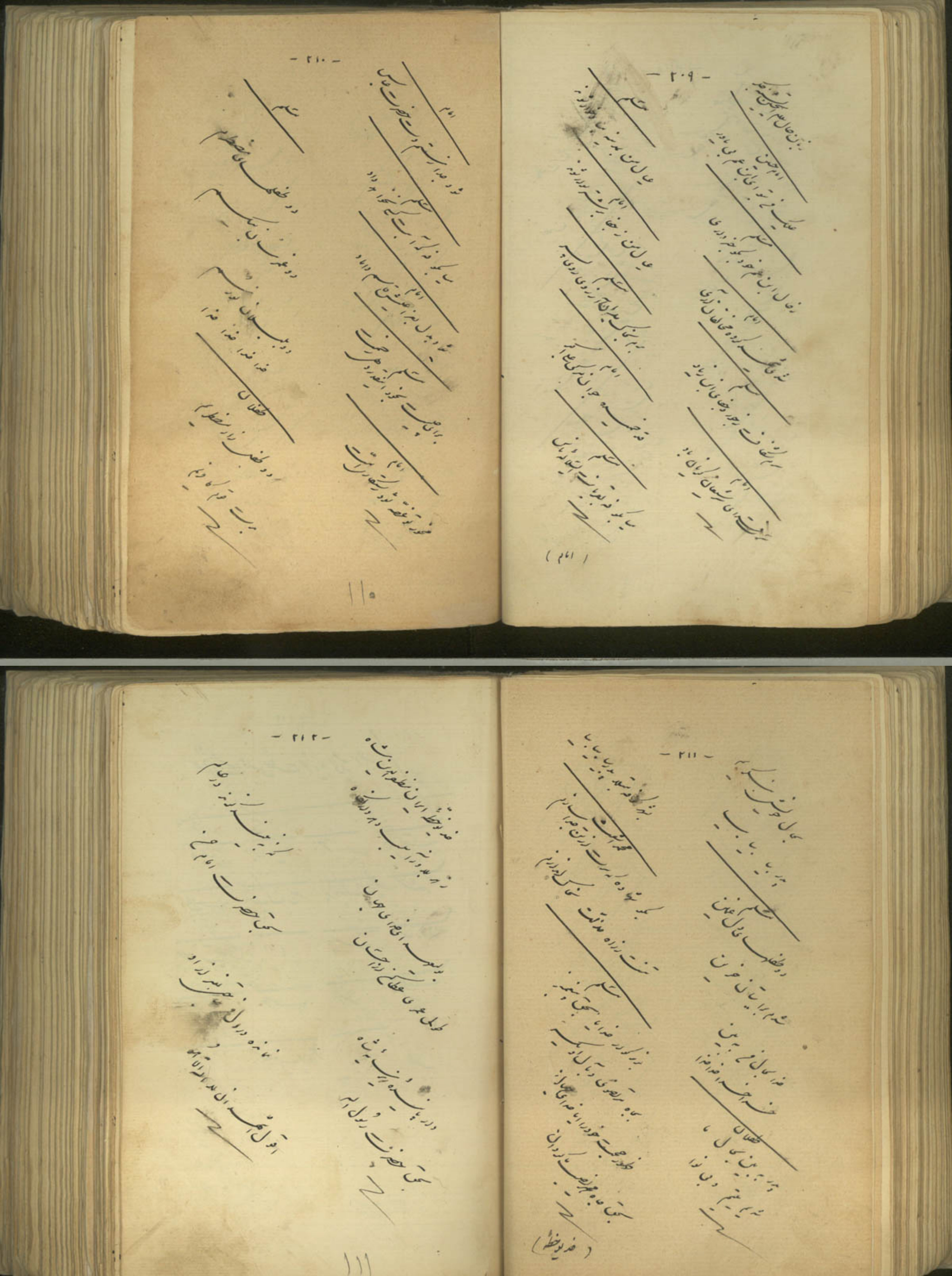
(تو دردم)

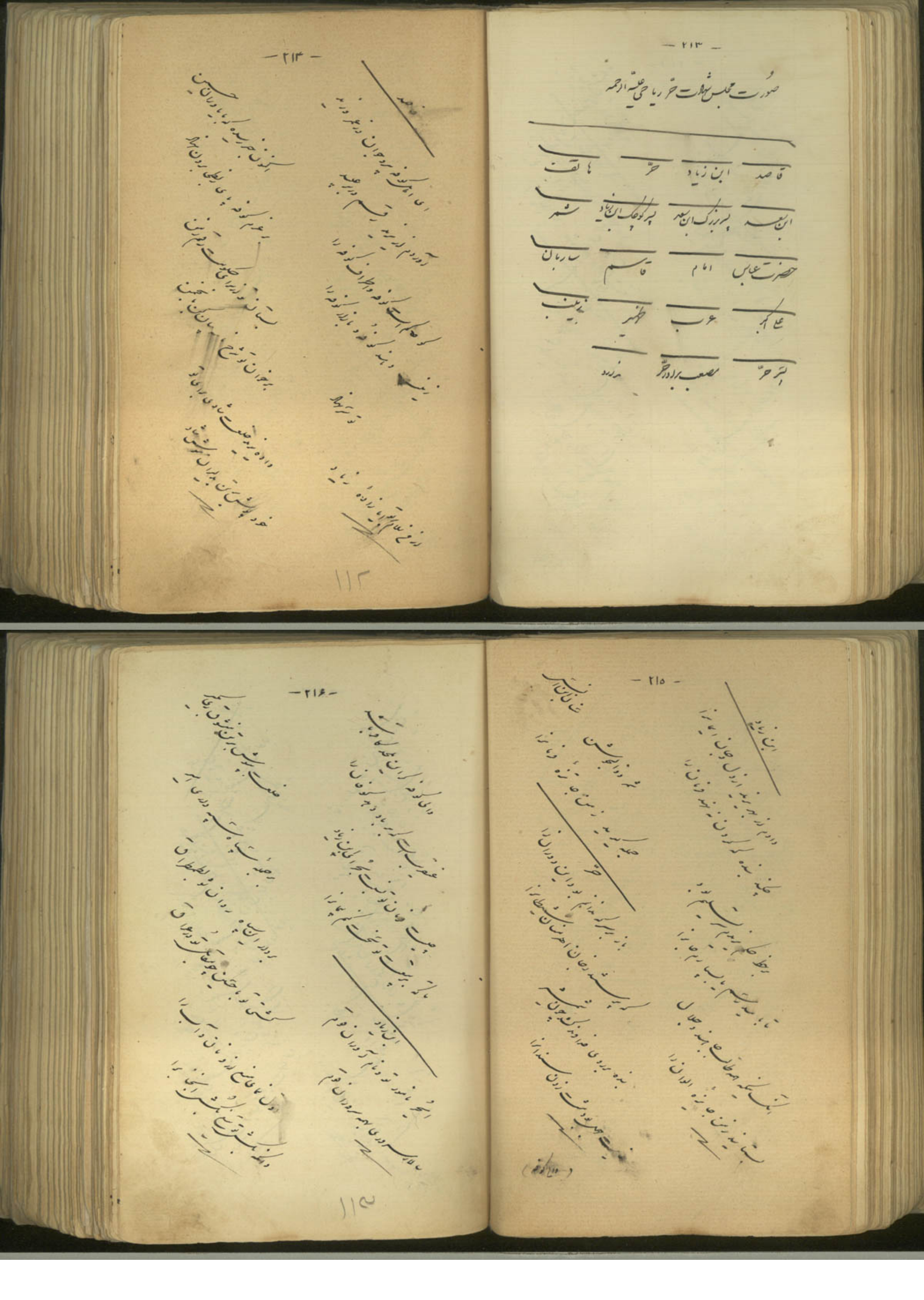
[illegible]

[illegible]

([illegible])

[illegible]


- ۲۱۰ -
- ۲۰۹ -
۱۱۰
- ۲۱۲ -
- ۲۱۱ -
۱۱۱



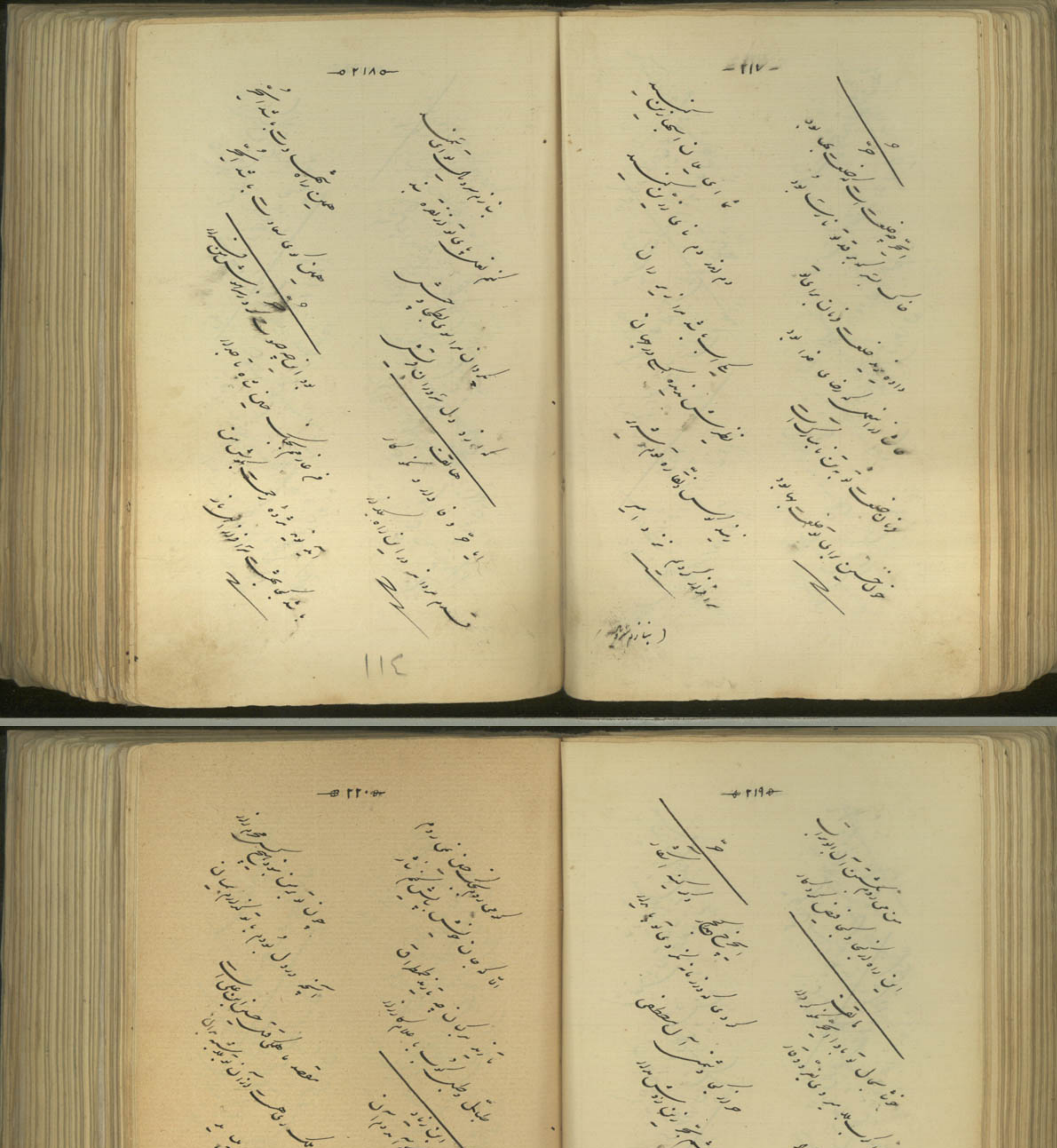
صورت مجلس شهادت حرّ ریاحی علیه الرحمه

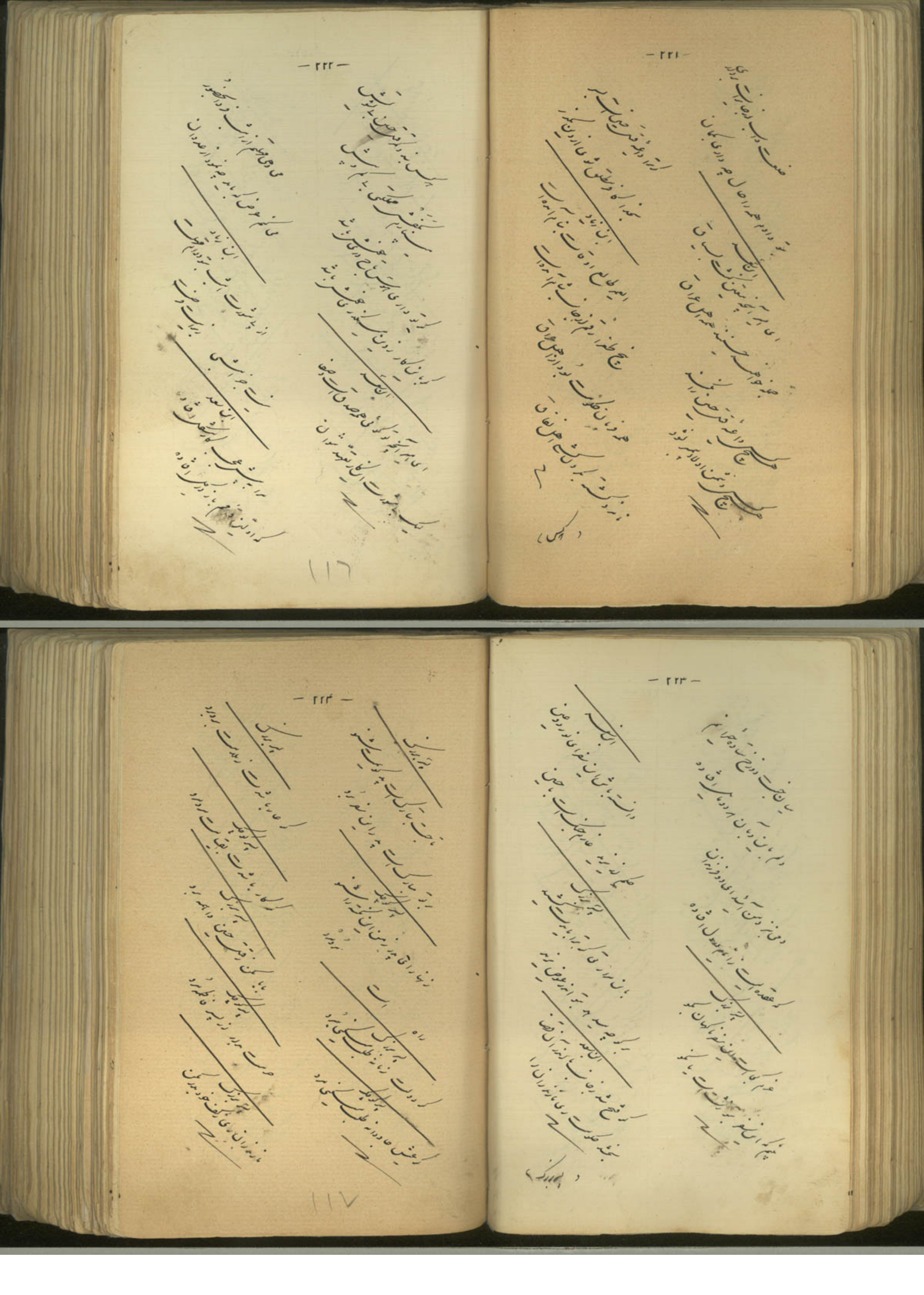
قاصد	ابن زیاد	حرّ	هاتف
ابن سعد	پسر بزرگ ابن سعد	پسر کوچک ابن زیاد	شمر
حضرت عباس	امام	قاسم	ساربان
علی اکبر	عرب	ظهیر	زینب
پسر حرّ	مصعب برادر حرّ	مزدور	

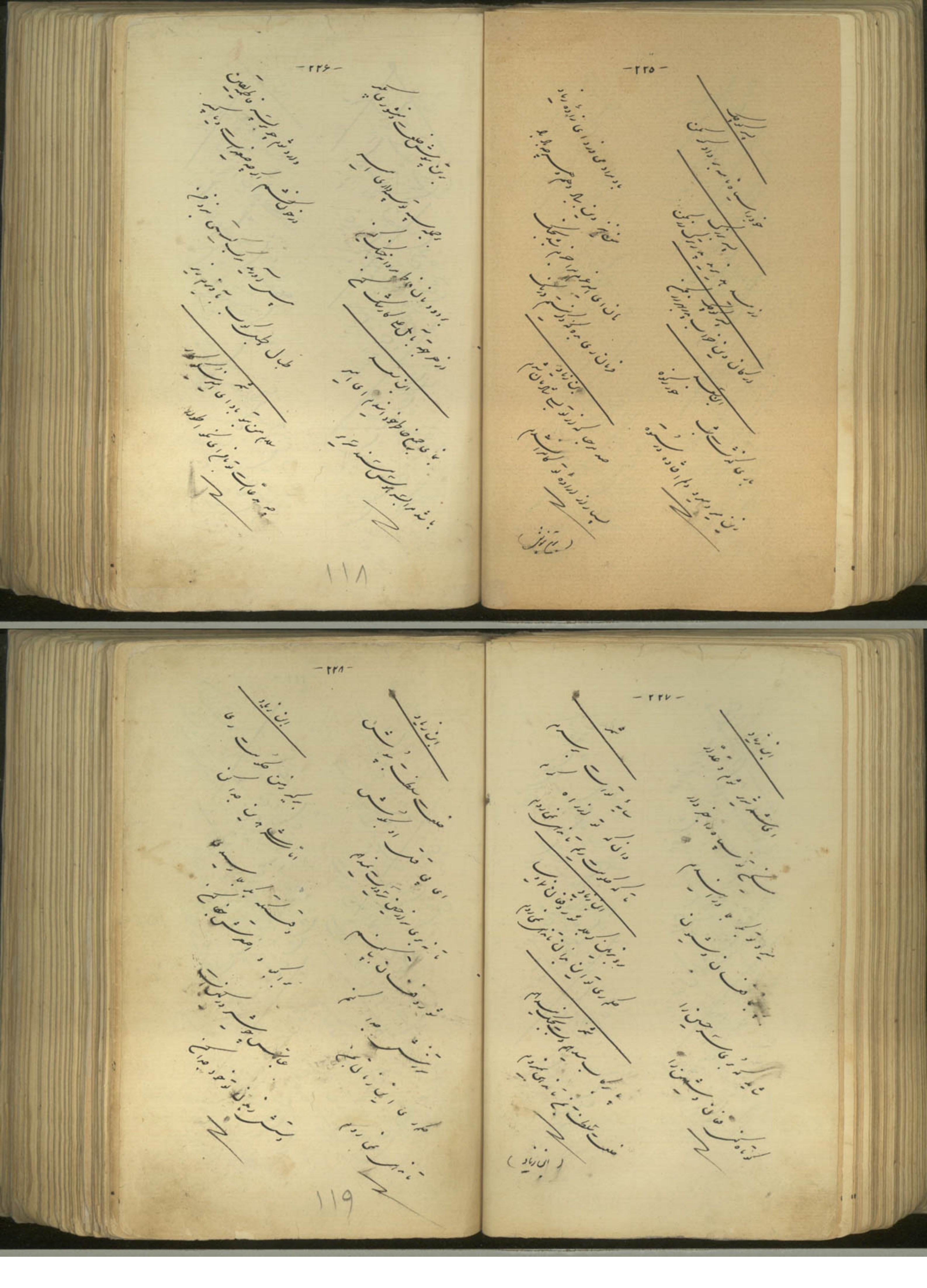
[illegible]

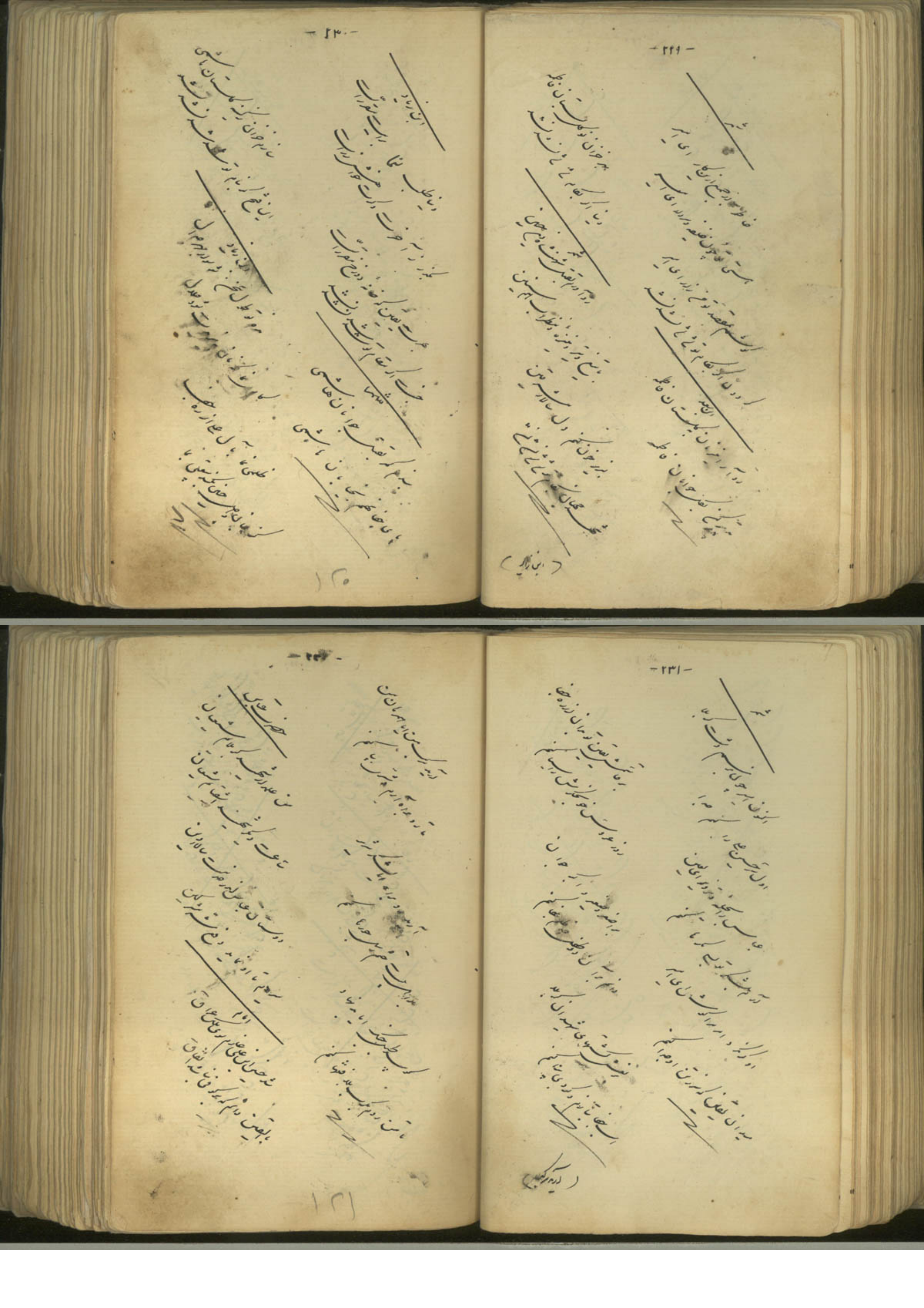
[illegible]

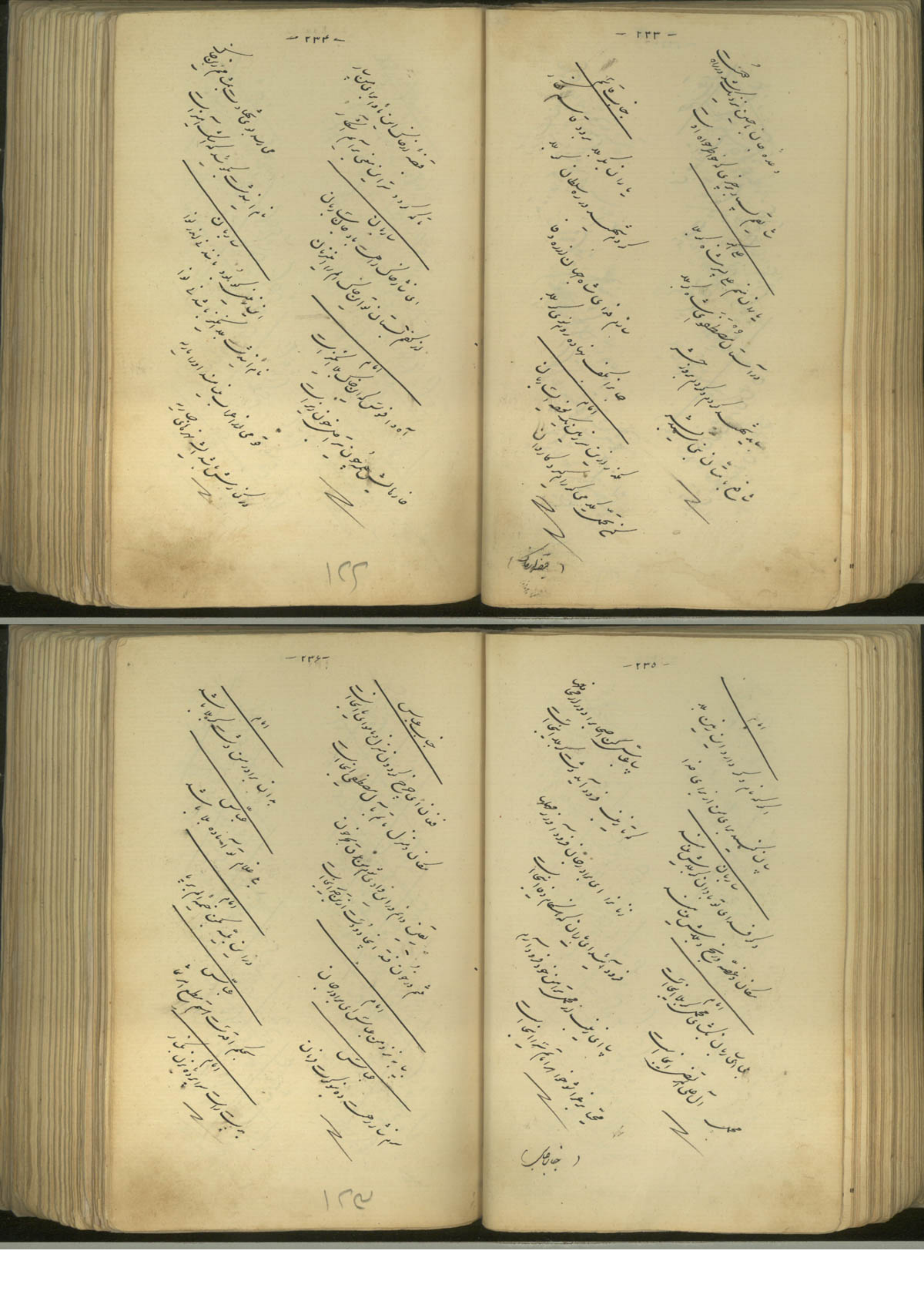
[illegible]



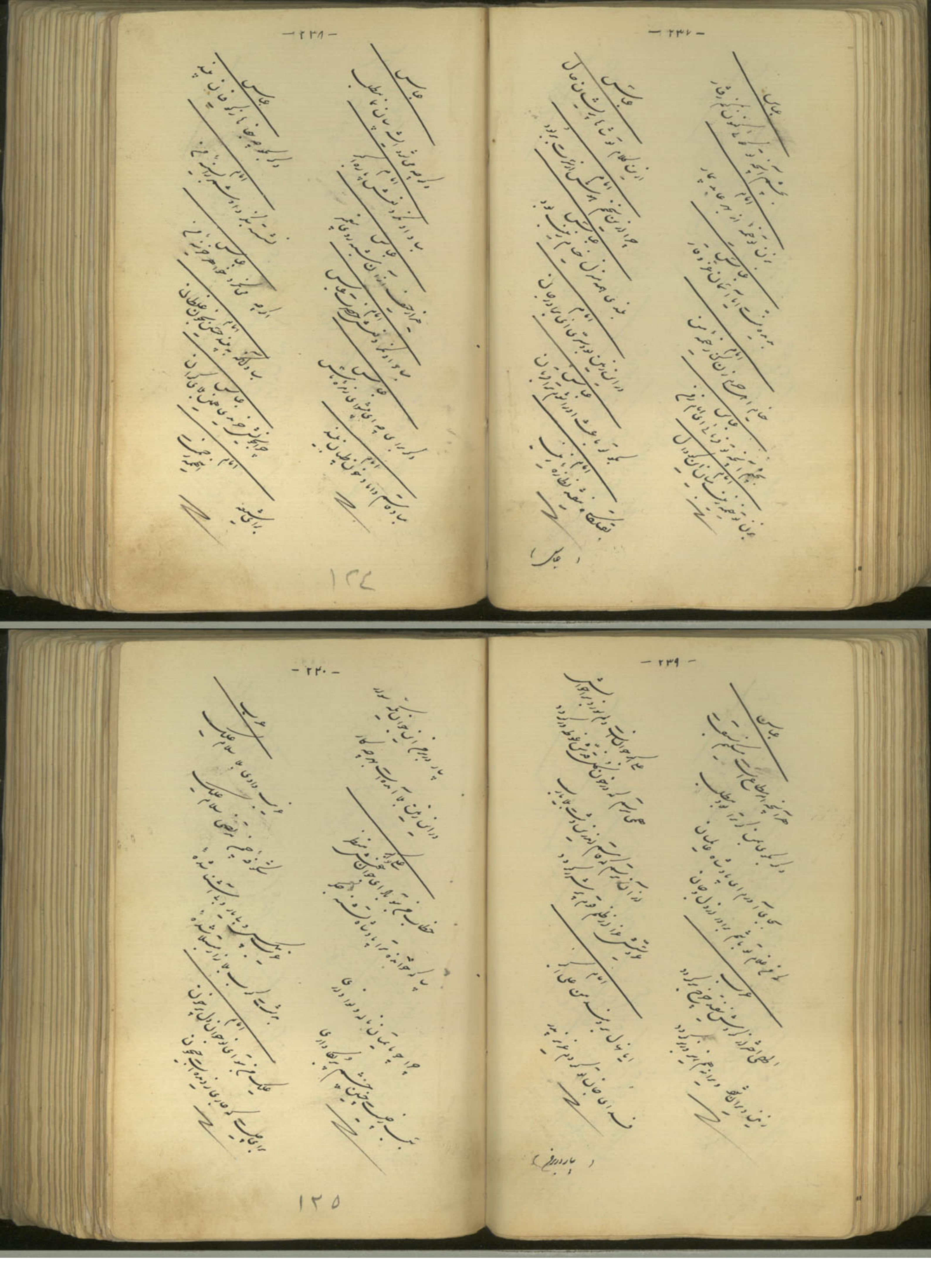



-٢٢٥-
-٢٢٦-
١١٨
-٢٢٧-
-٢٢٨-
١١٩





- ٢٣٣ -
- ٢٣٤ -
- ٢٣٥ -
- ٢٣٦ -



بگو تو ای عرب که نفرت برای چیست [illegible] برای چیست

[illegible]

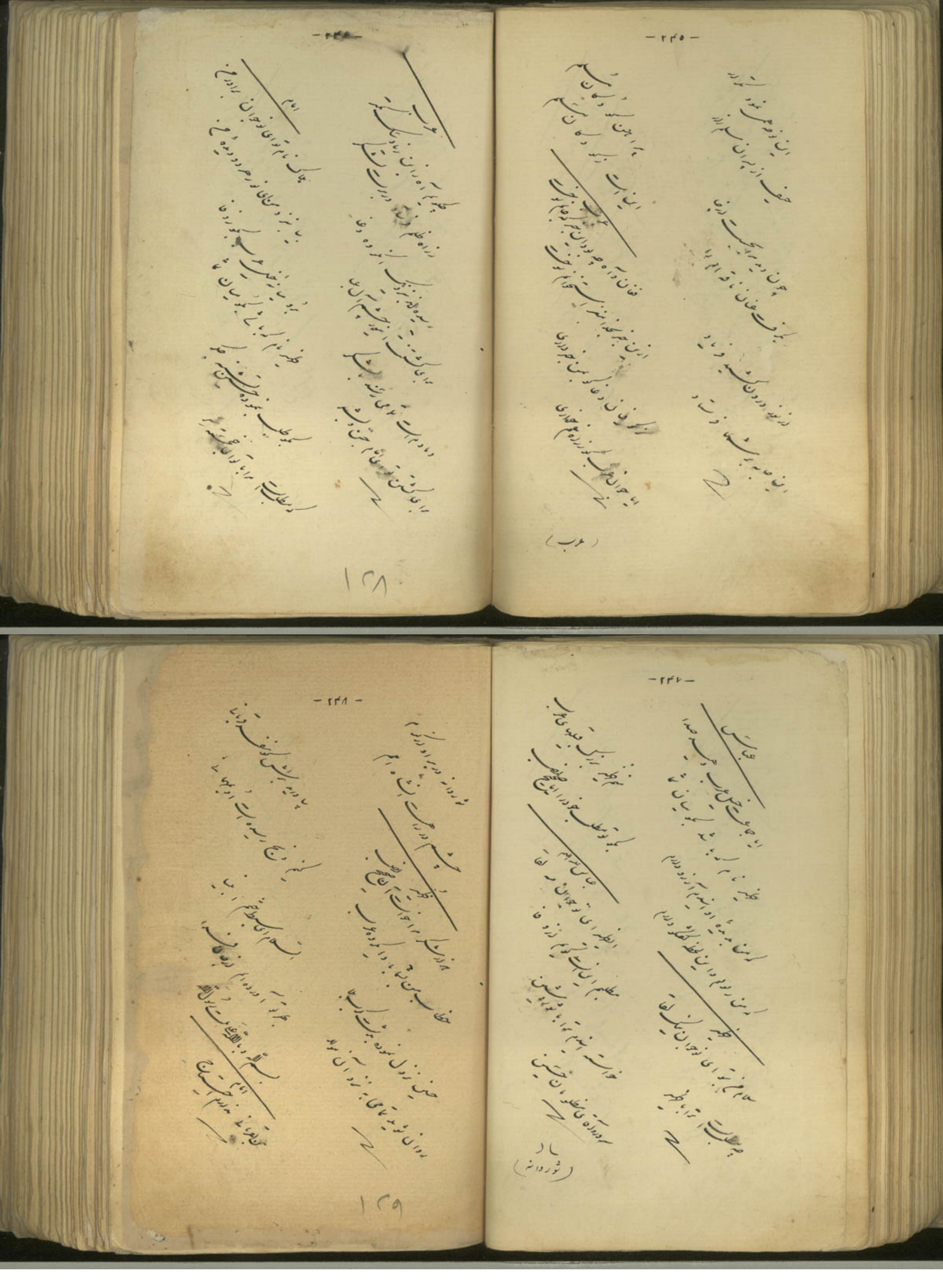
(ایام)

[illegible]

[illegible]

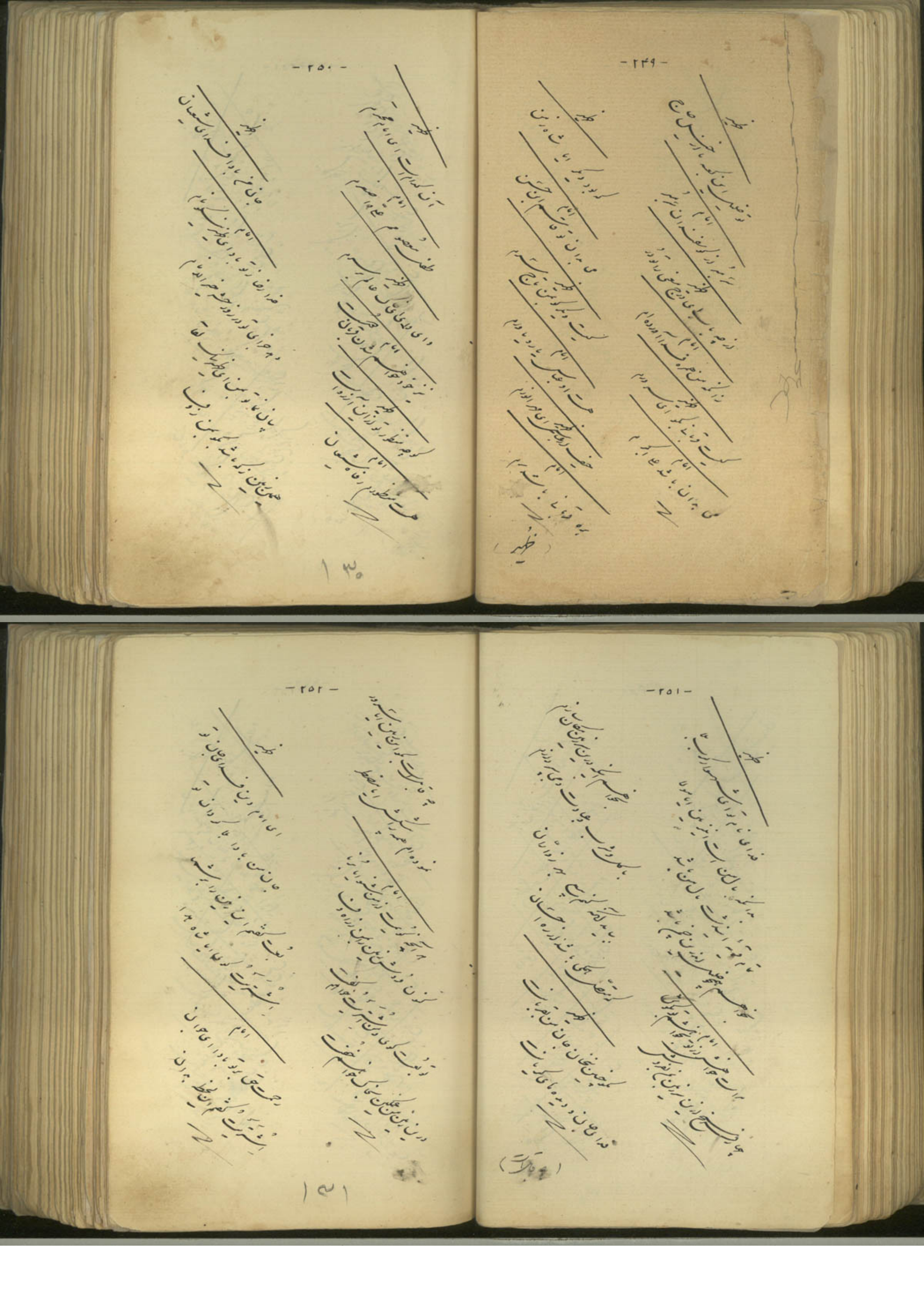
(ایام)

[illegible]



(موجب)

(شوروانز)


- ٢٤٩ -
- ٢٥٠ -
- ٢٥١ -
- ٢٥٢ -

خفی

(زینب)

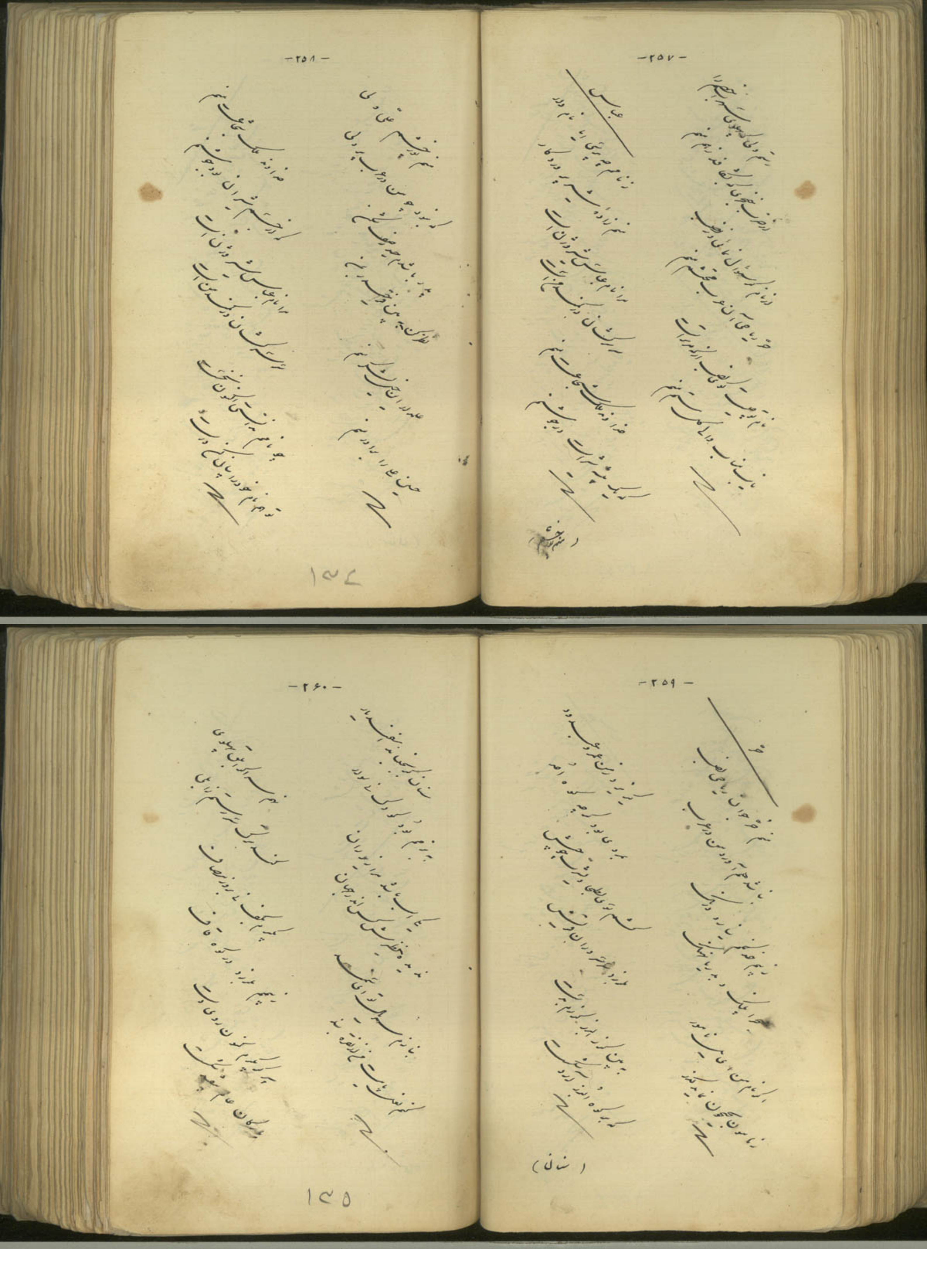
زینب

زینب

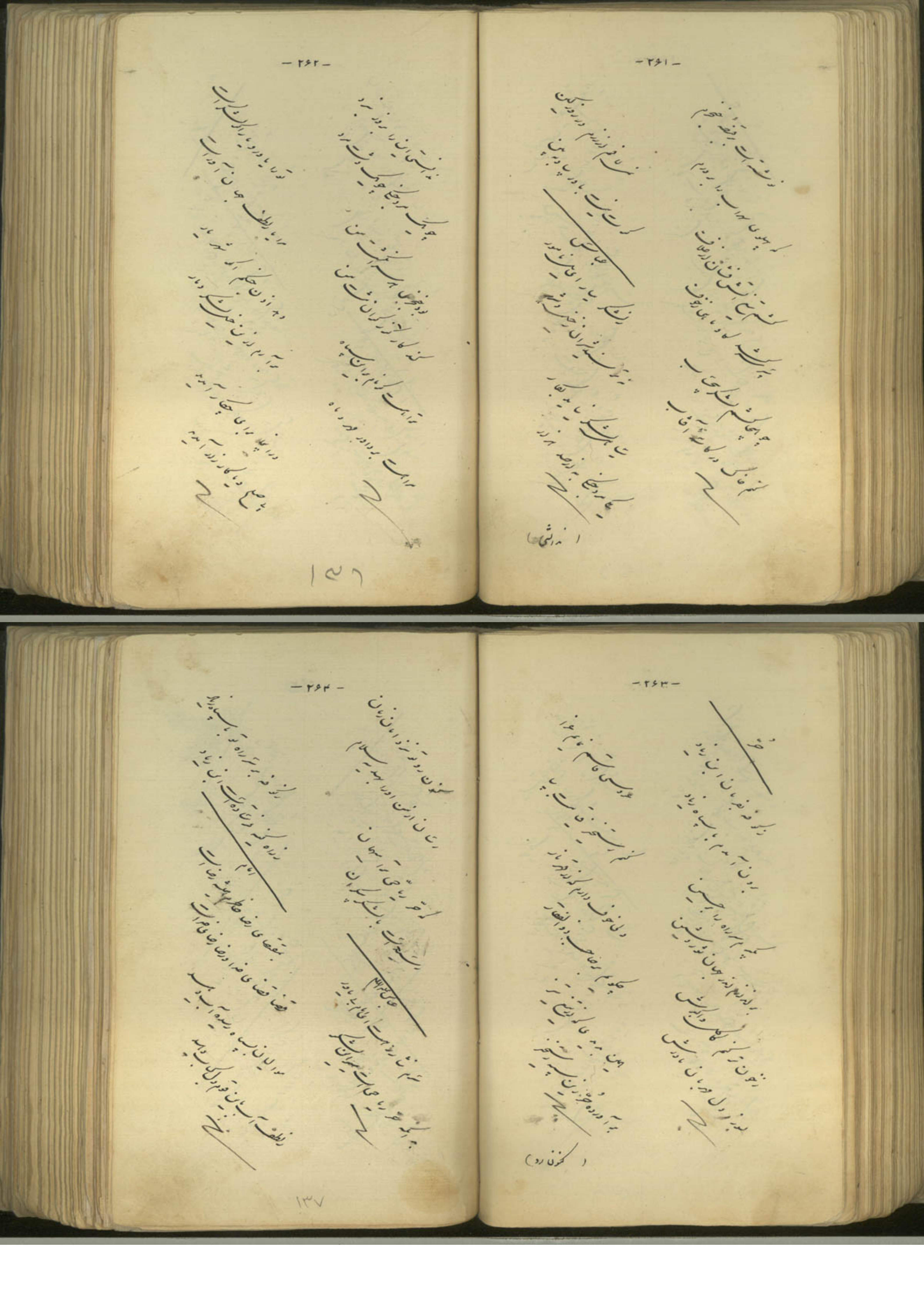
زینب

(جلی)

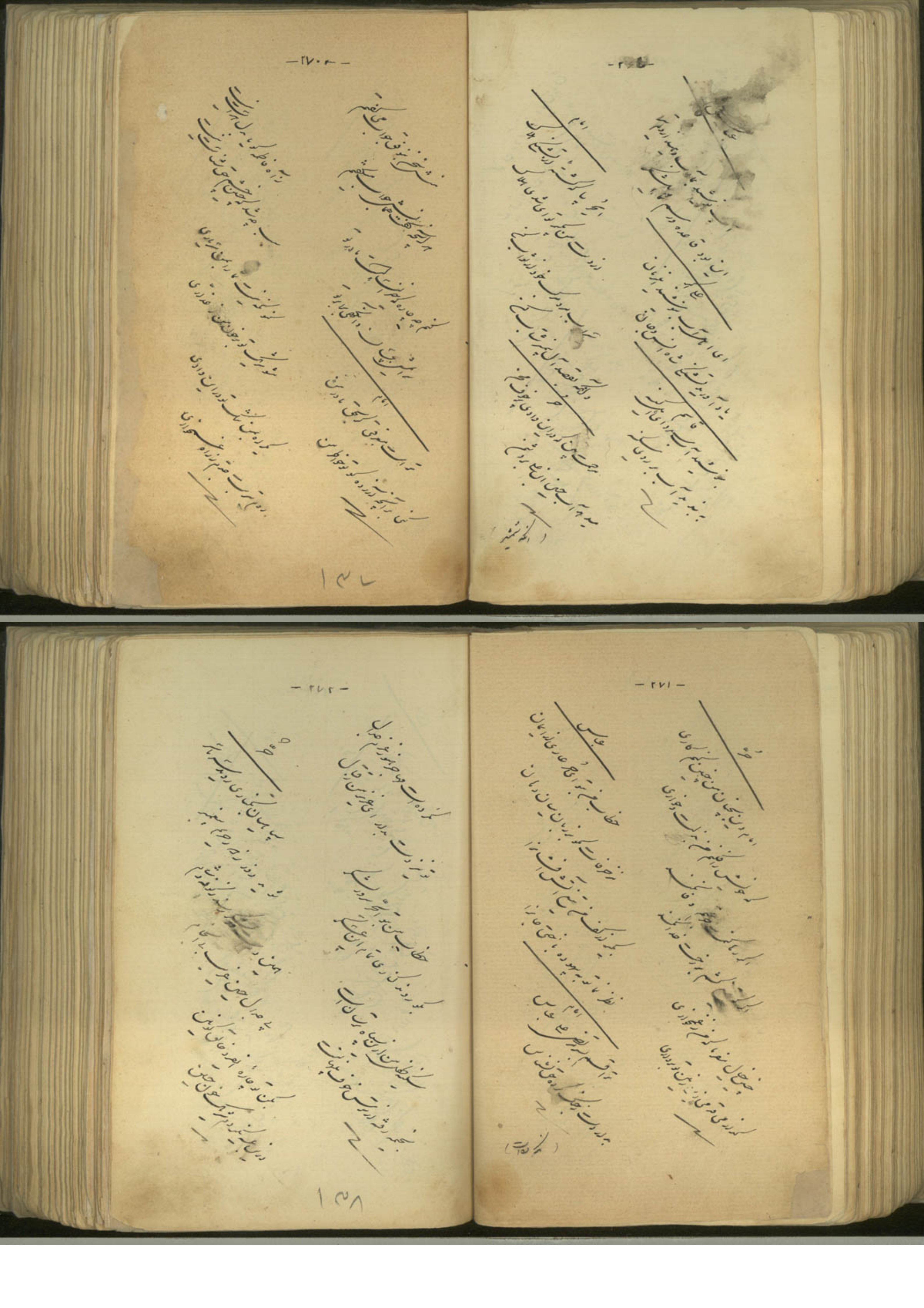
جلی

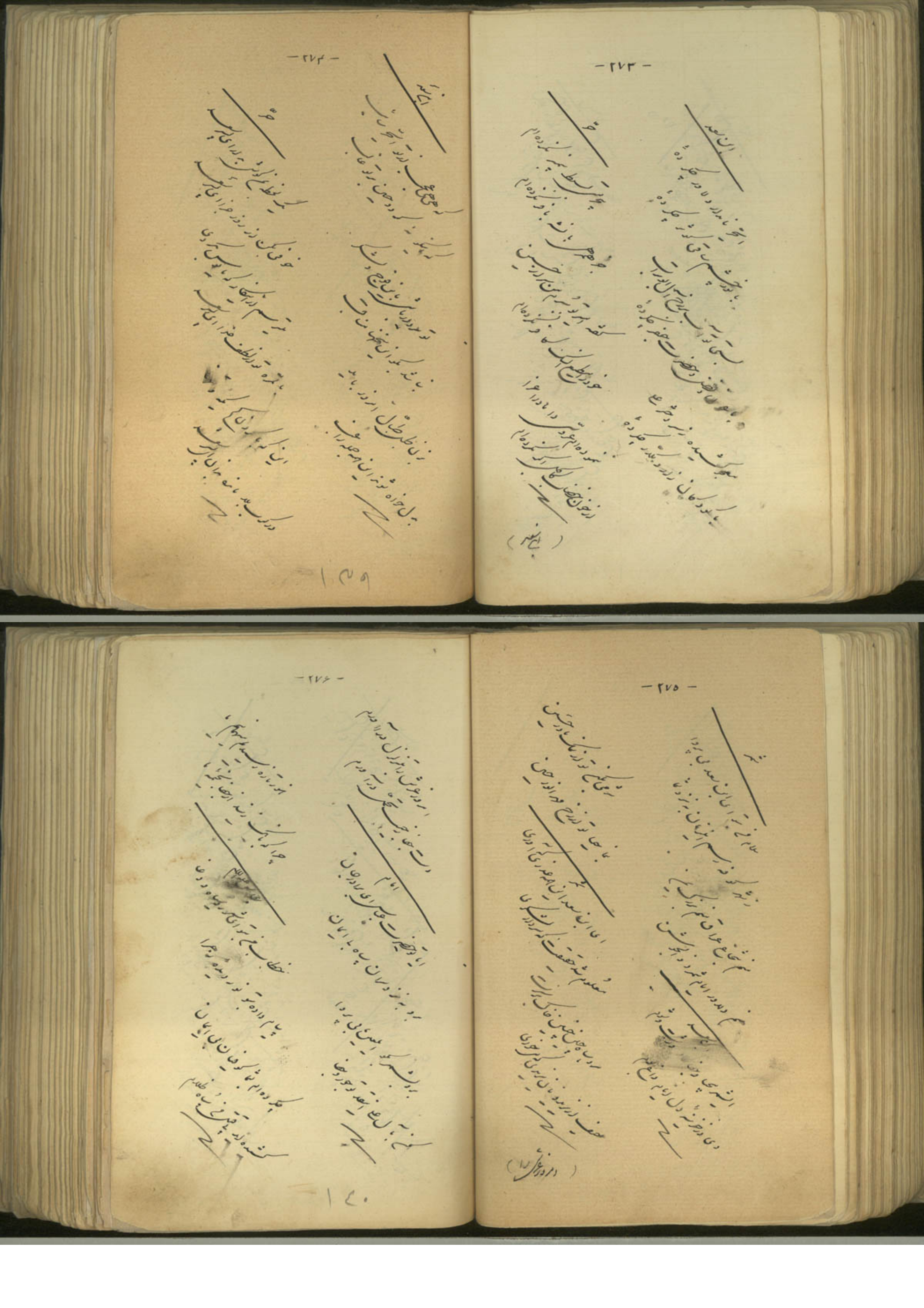


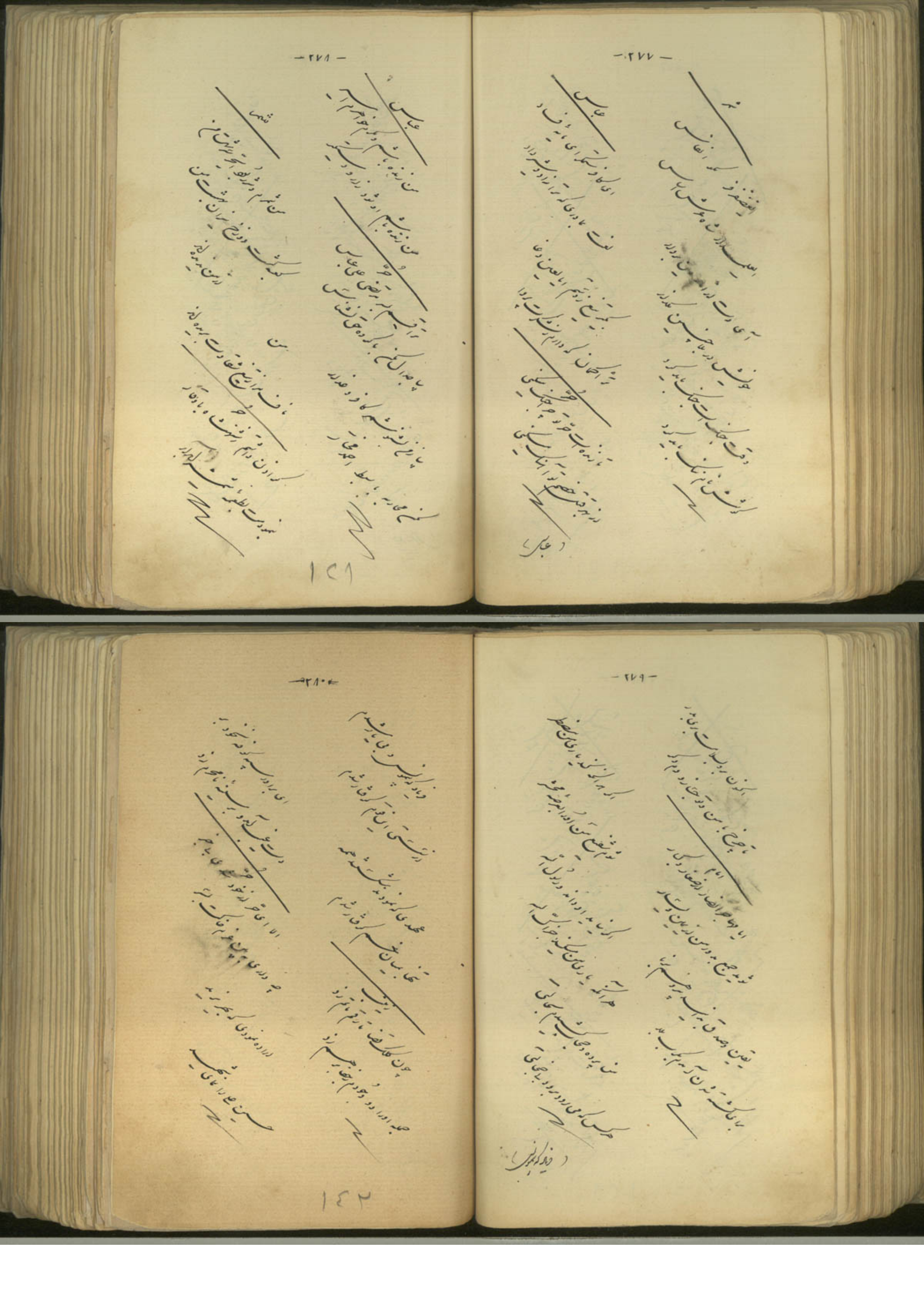
(سنائی)

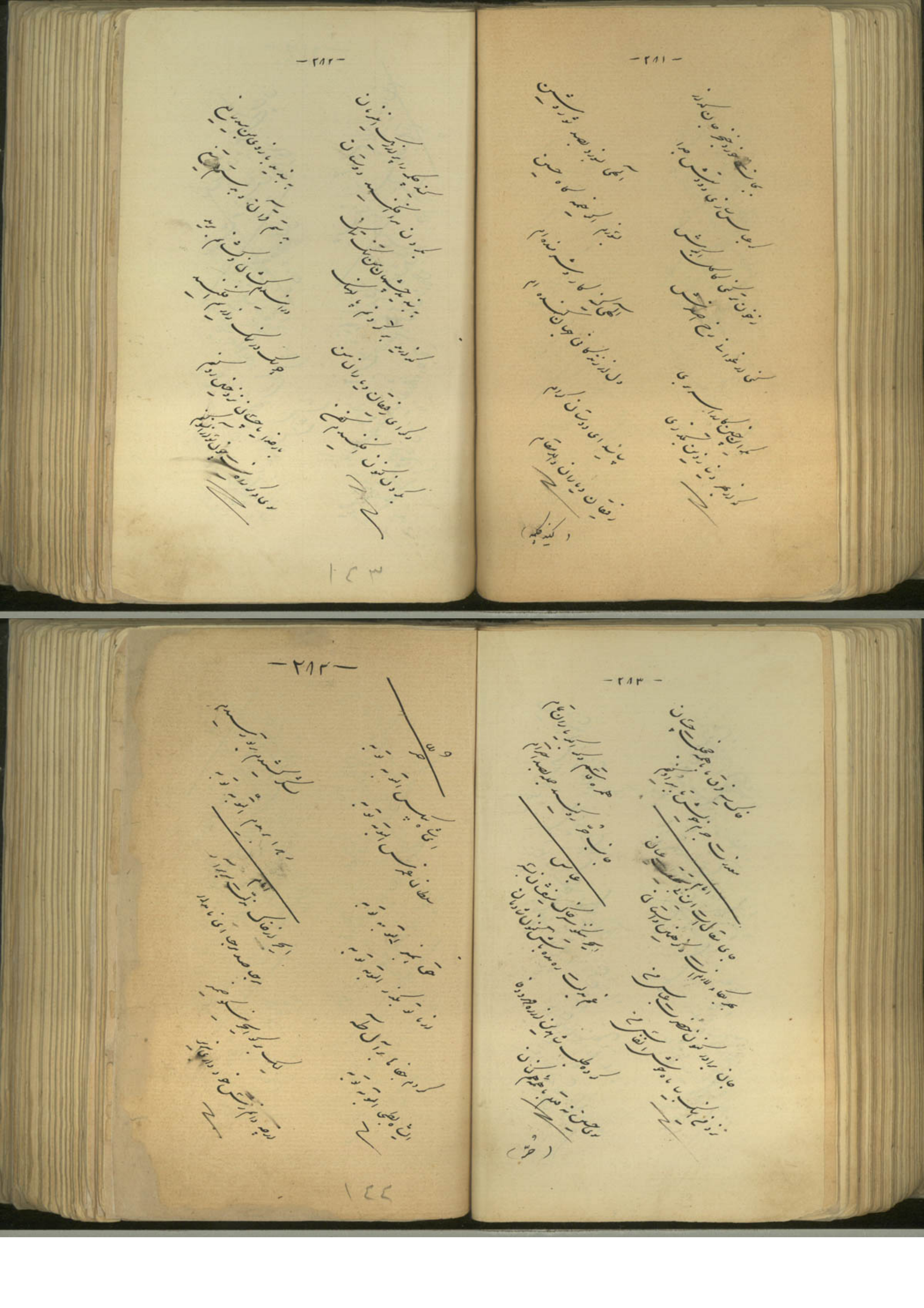


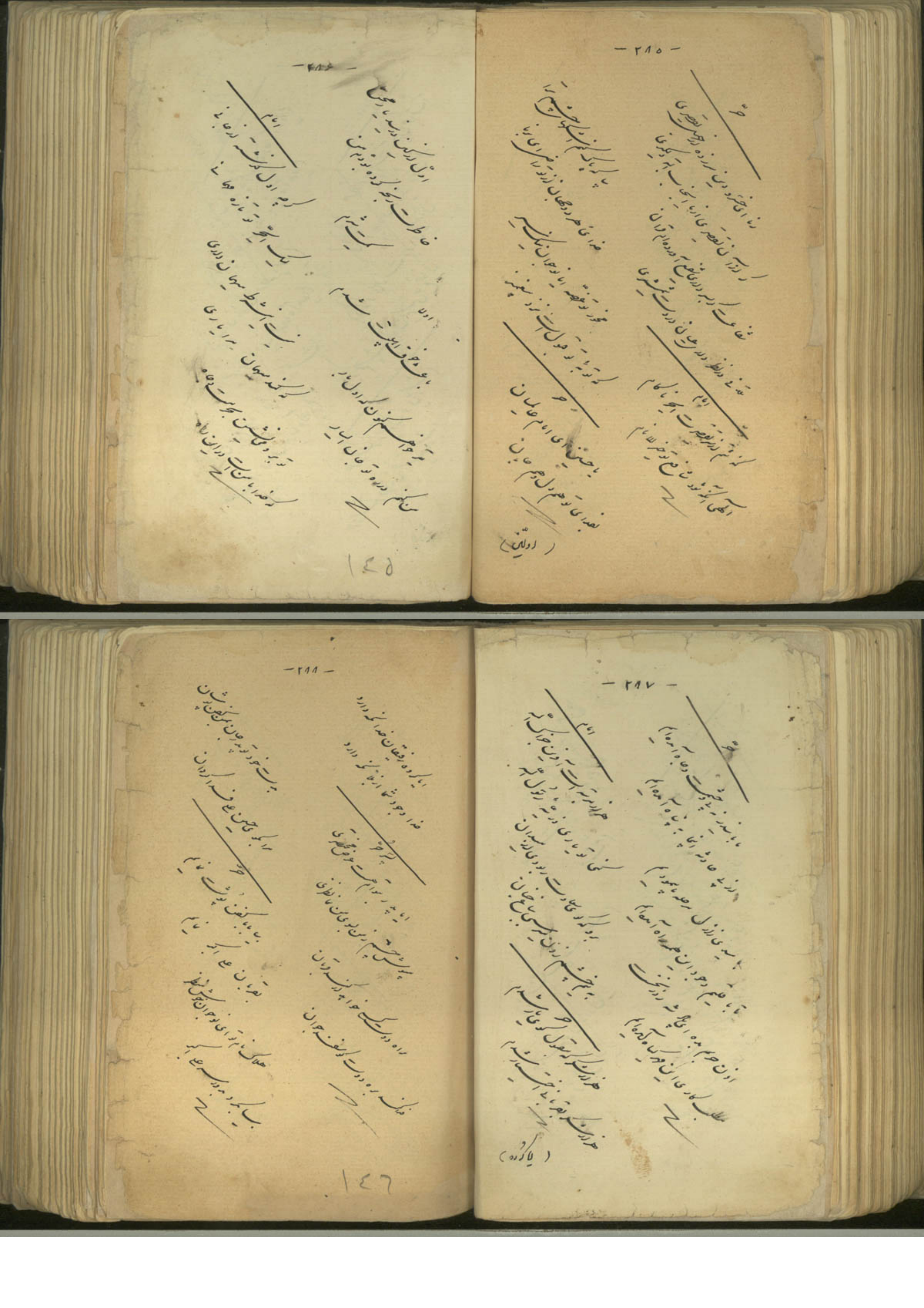
- ٢٦١ -
- ٢٦٢ -
١٣٦
- ٢٦٣ -
- ٢٦٤ -
١٣٧


- ٢٧٠ -
١٤٧
- ٢٧١ -
- ٢٧٢ -
١٤٨


- ٢٧٣ -
- ٢٧٤ -
- ٢٧٥ -
- ٢٧٦ -




-٢٨٢-
-٢٨١-
-٢٨٤-
-٢٨٣-



- ۲۸۶ -

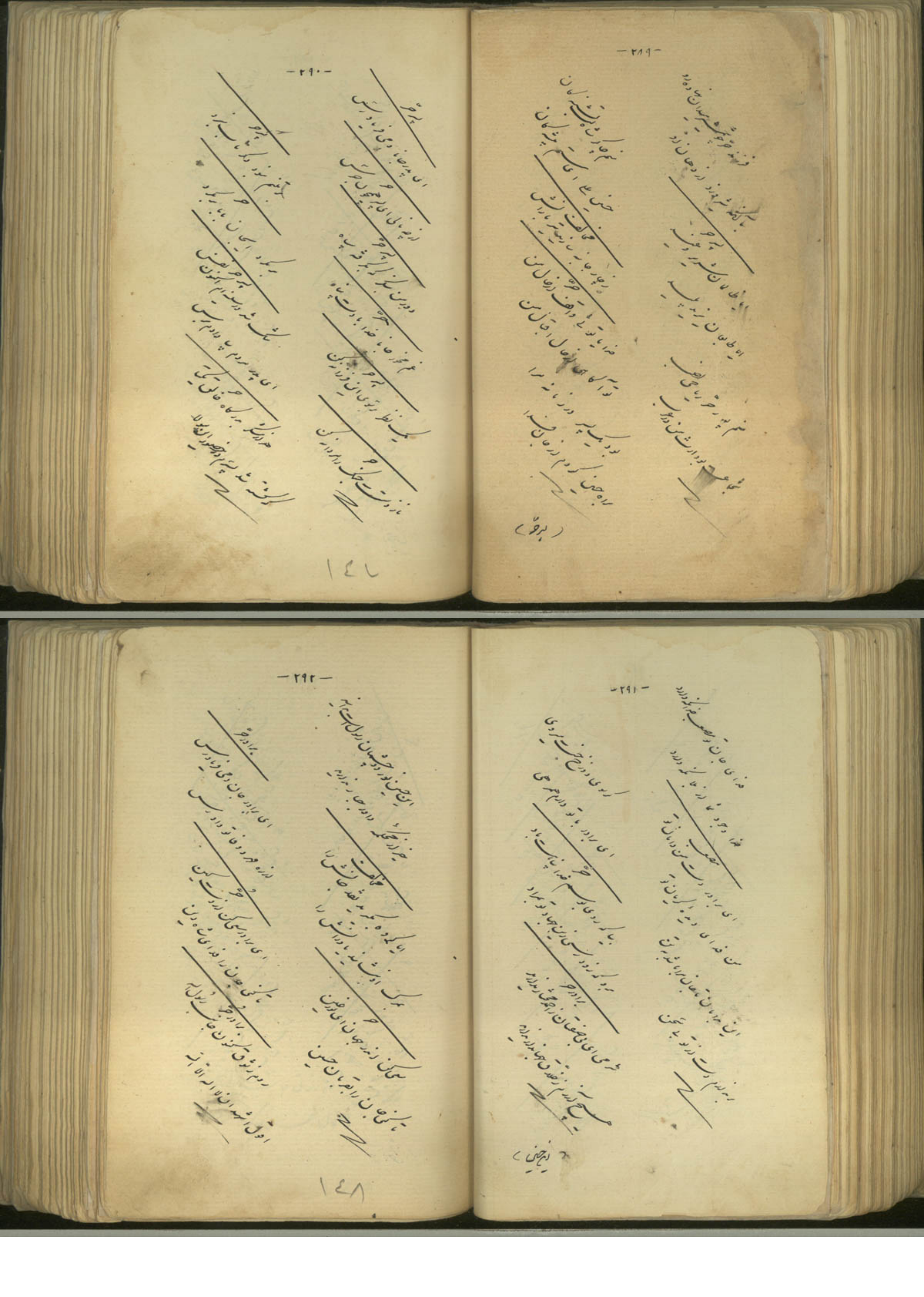
- ۲۸۵ -

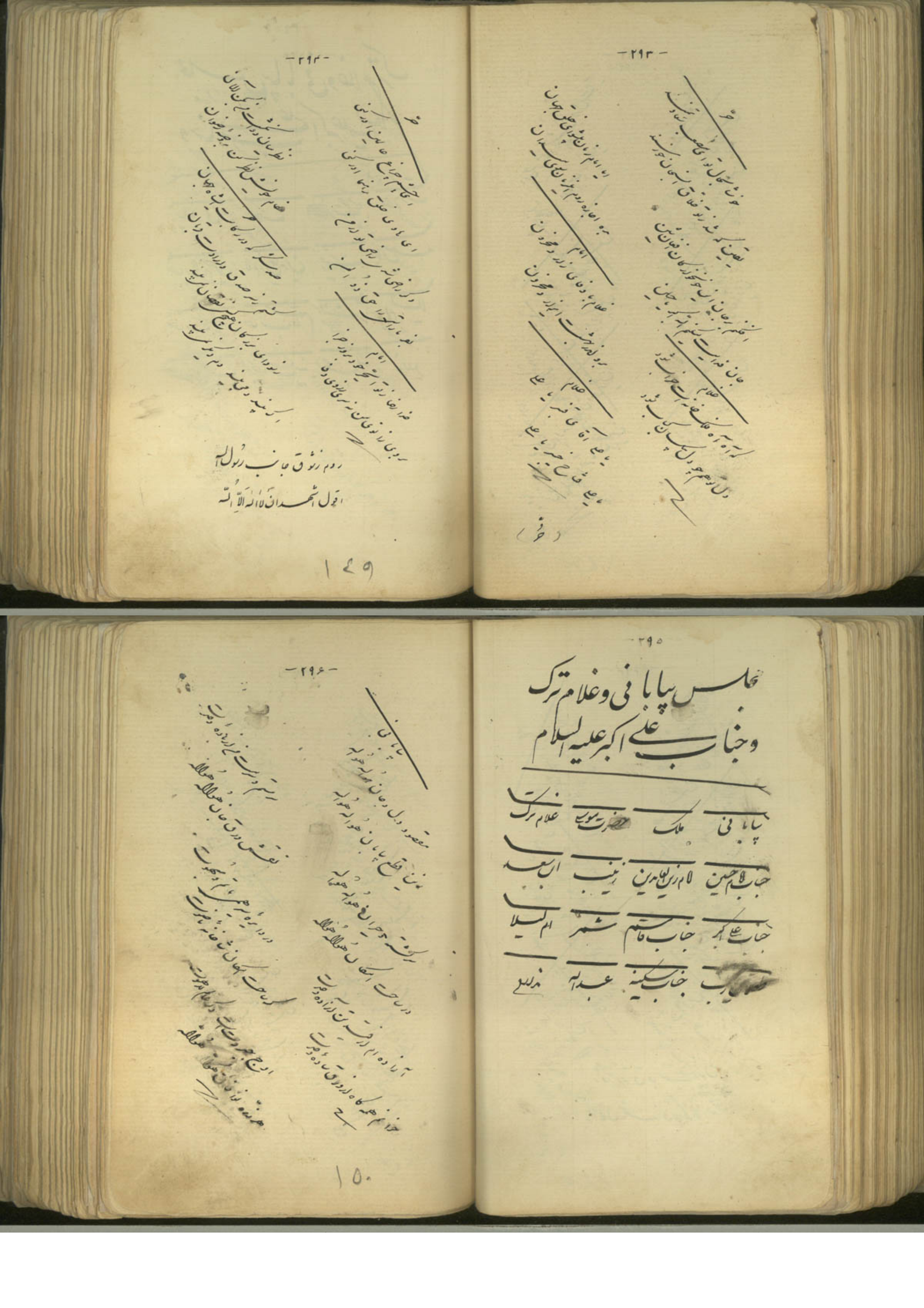
145

- ۲۸۸ -

- ۲۸۷ -

146



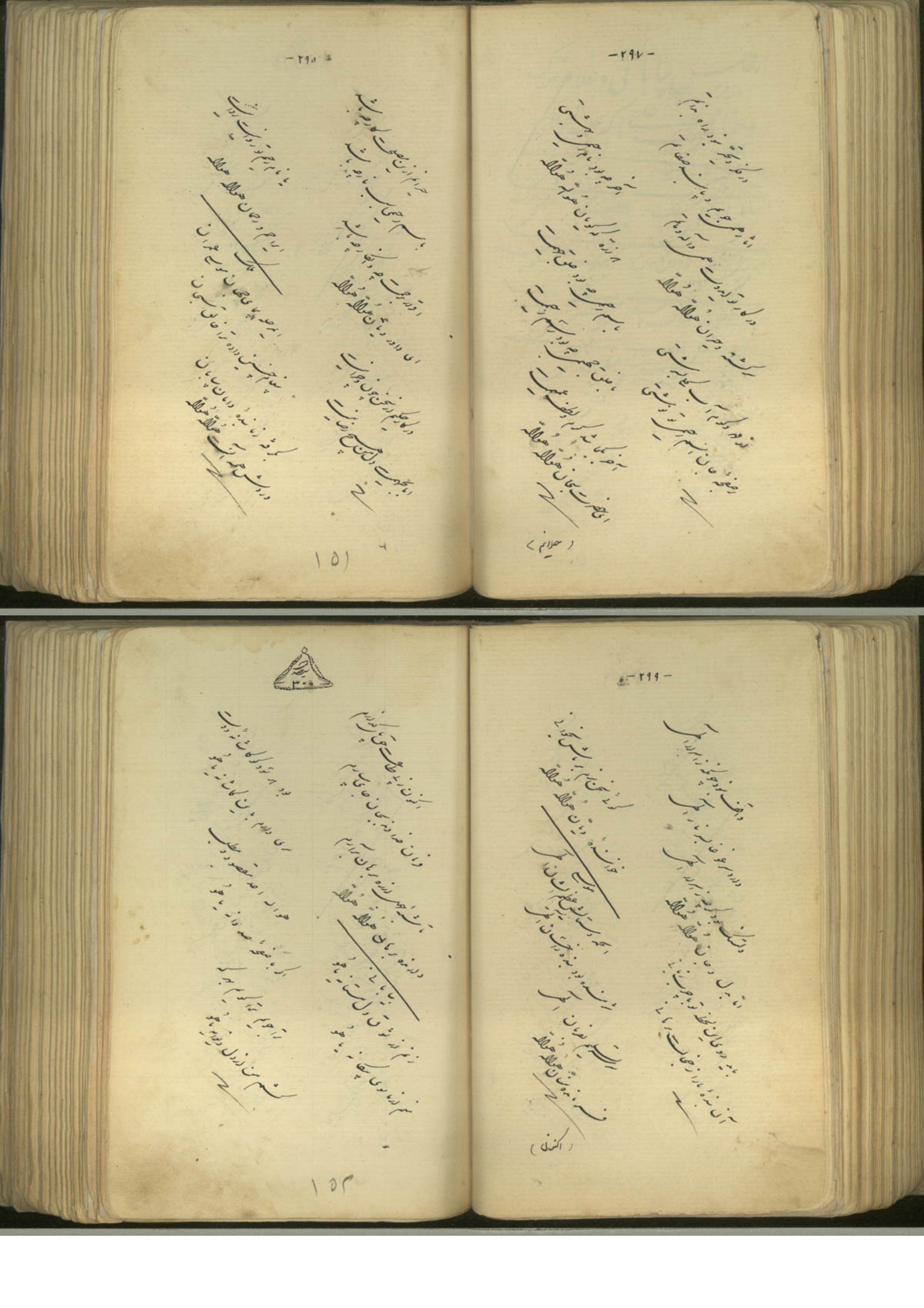


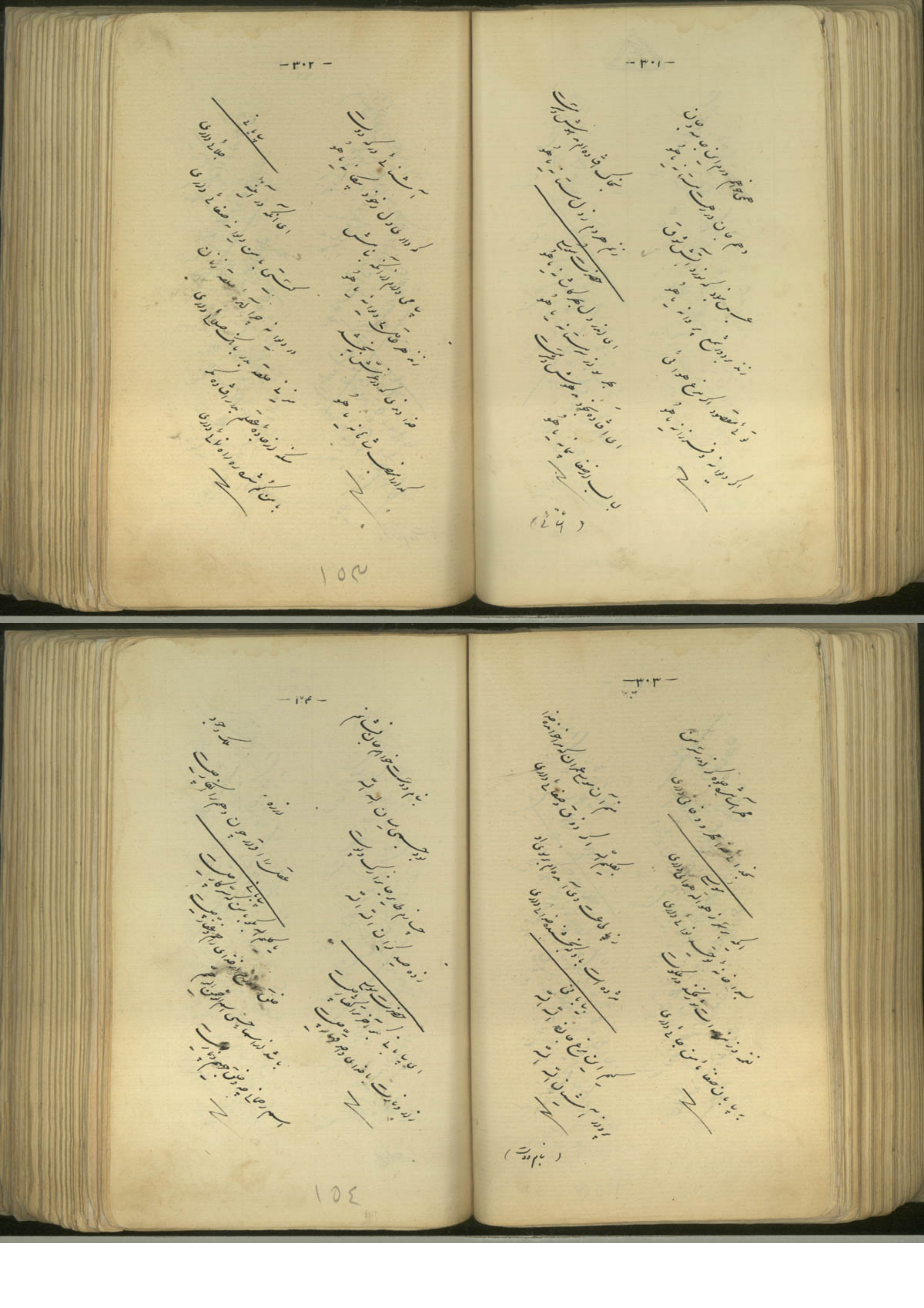
روم رنوق جانب رسول الله

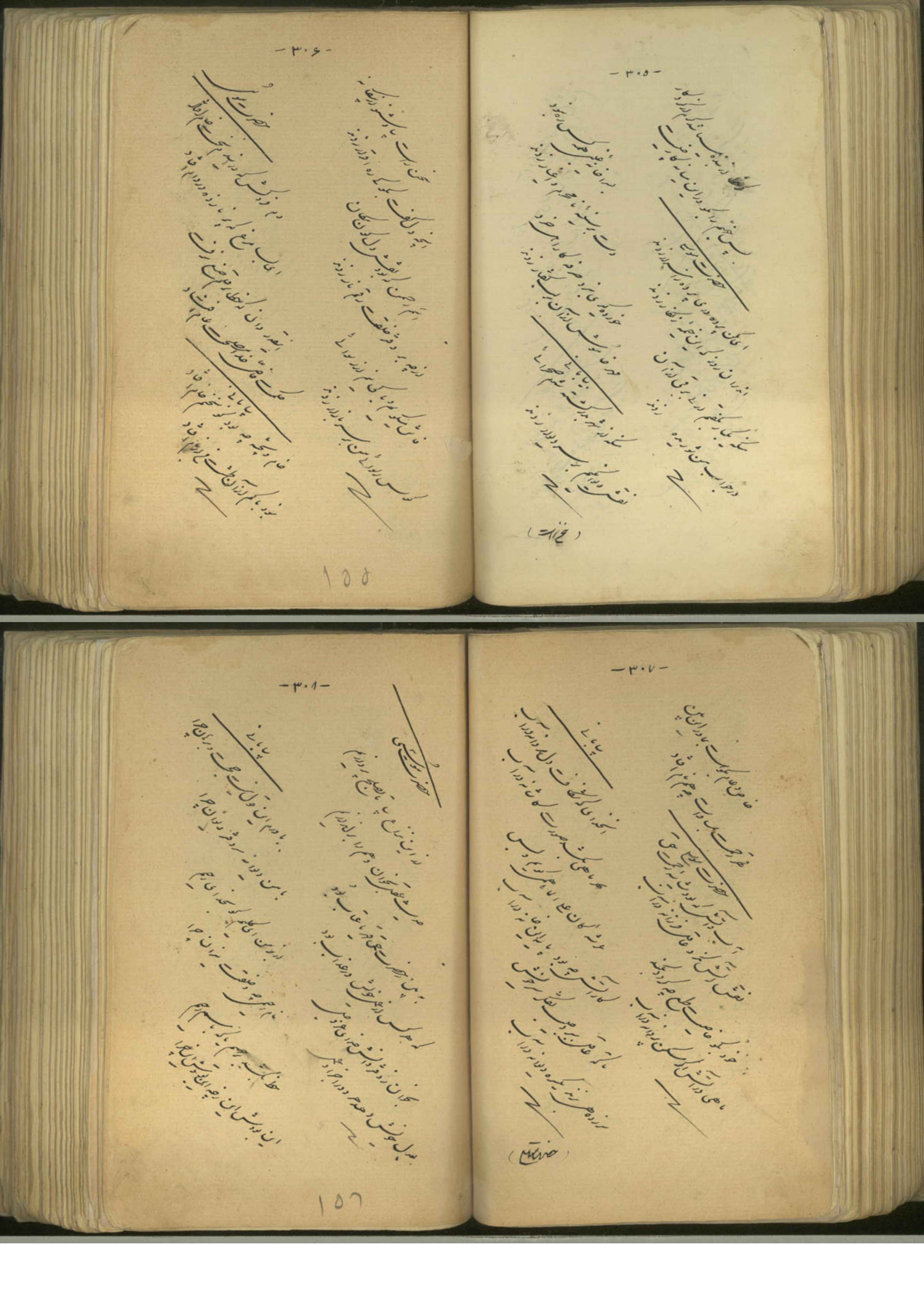
اقول اشهد ان لا اله الا الله

مجلس پاپانی و غلام ترک و جناب علی اکبر علیه السلام

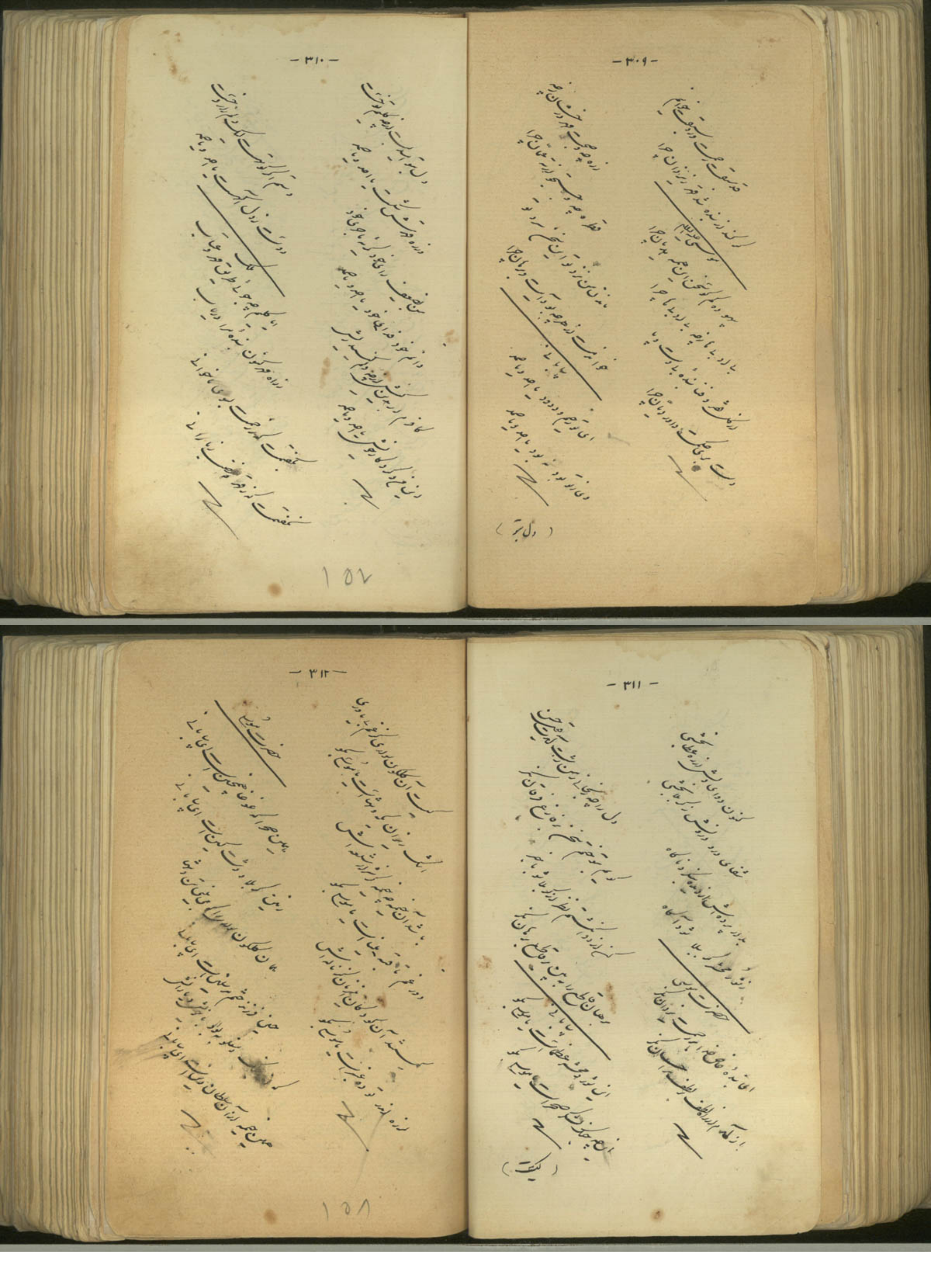
پاپانی	ملک	حضرت موسی	غلام ترک
جناب امام حسین	امام زین العابدین	زینب	ابن سعد
جناب علی اکبر	جناب قاسم	شمر	ام لیلا
[illegible]	جناب سکینه	عبدالله	هذلی

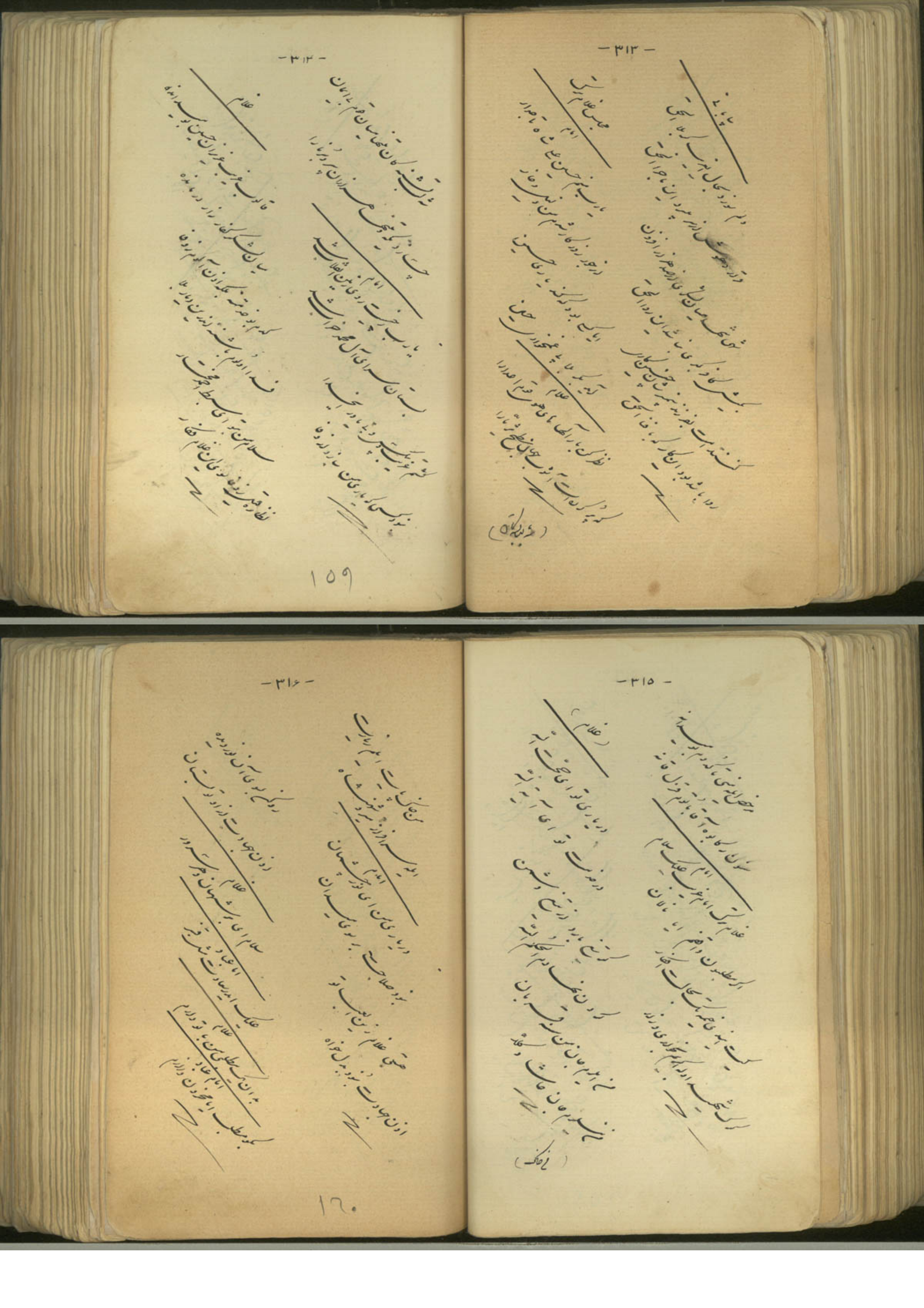

-٢٩٧-
١٥١
-٢٩٩-
٣٠٠
١٥٢

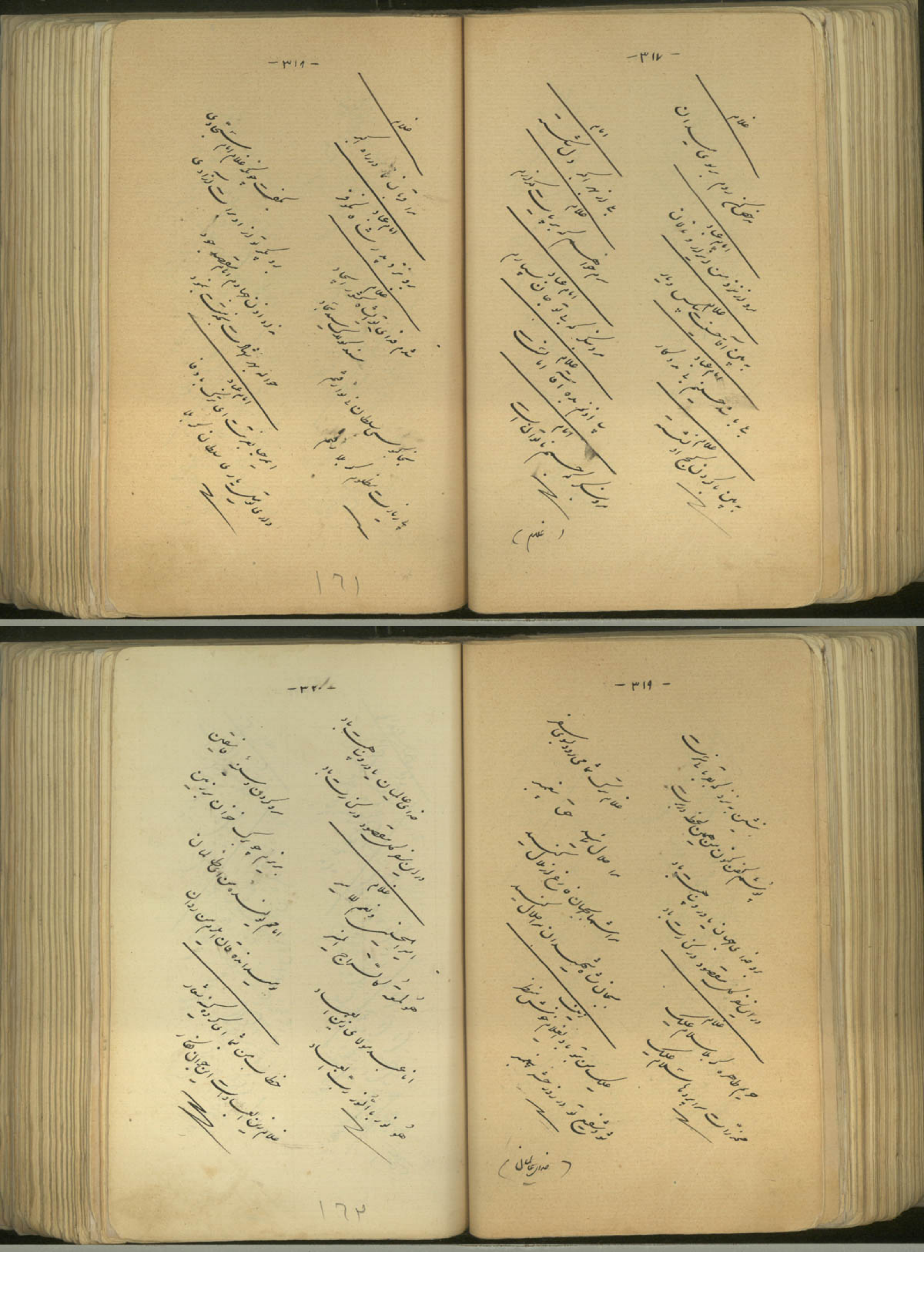


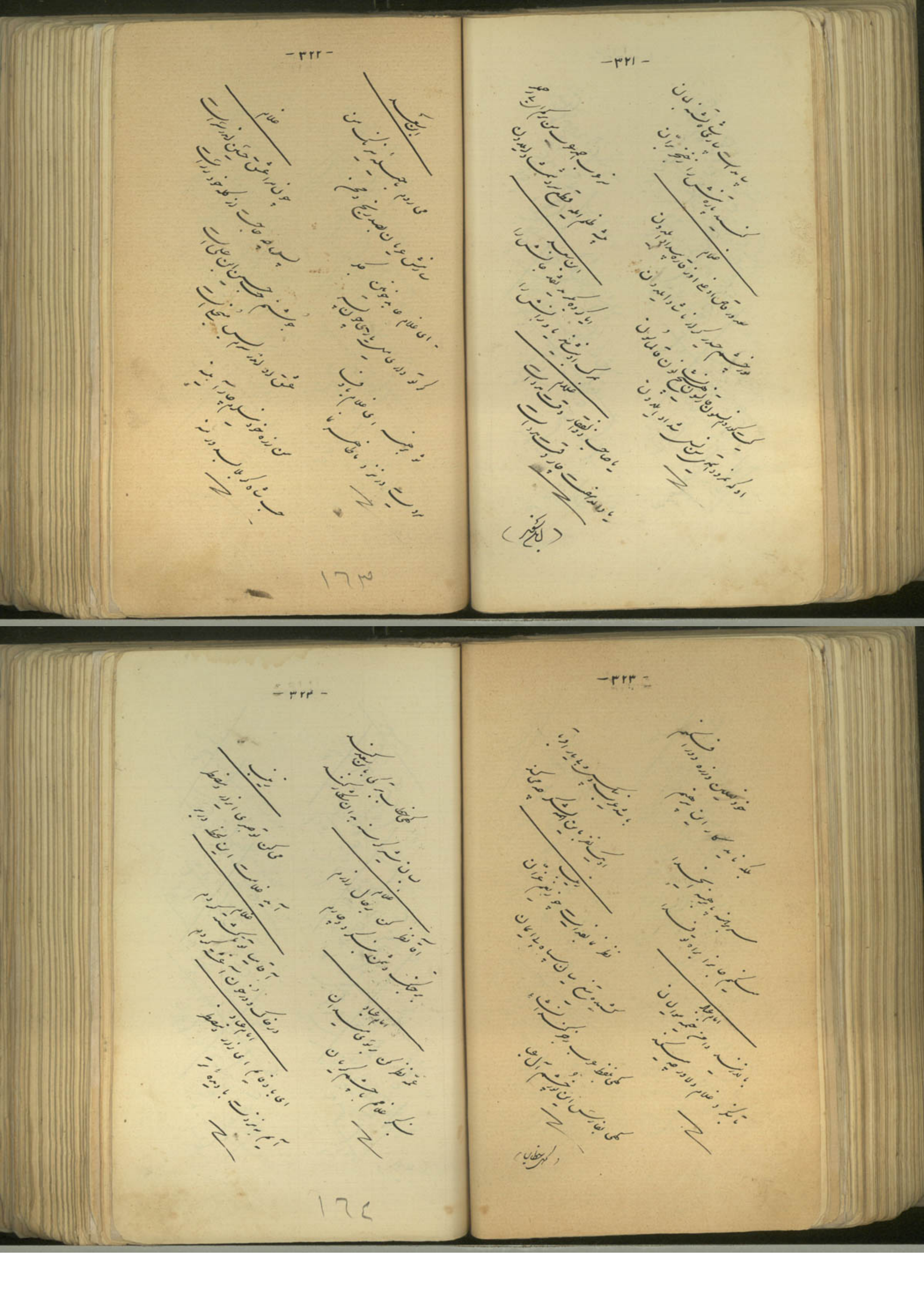


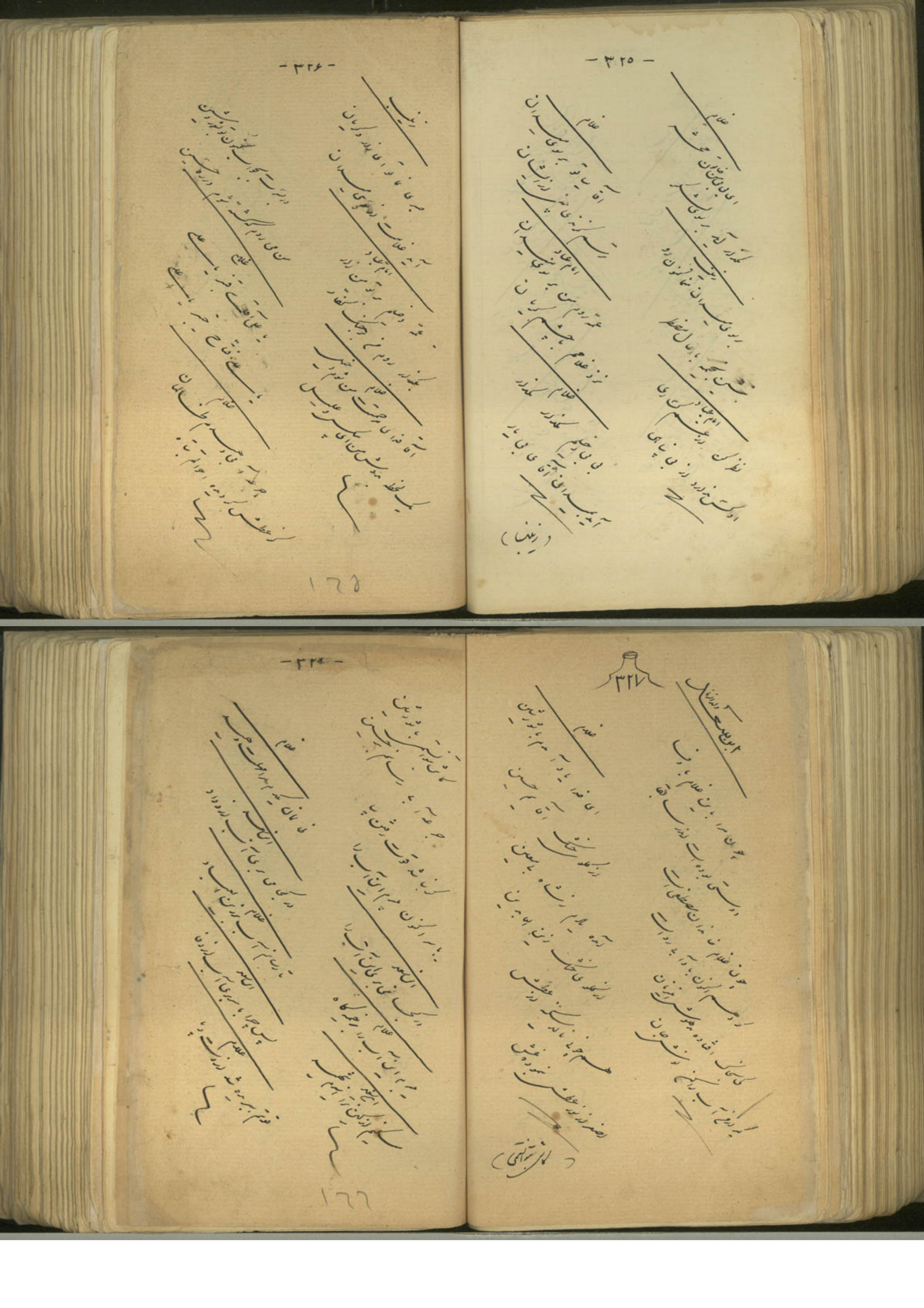
-۳۰۶-
-۳۰۵-
۱۵۵
-۳۰۸-
-۳۰۷-
۱۵۶

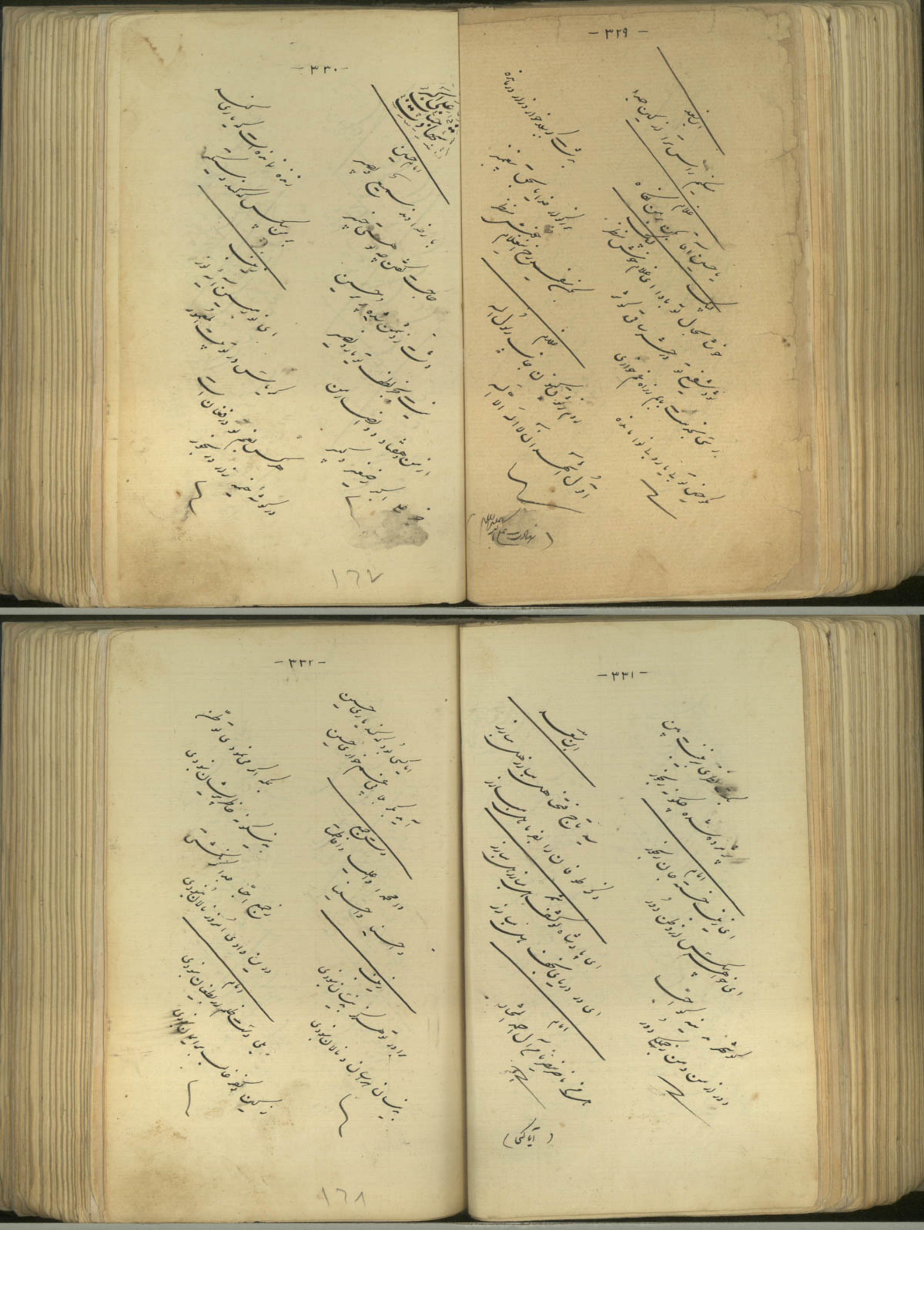


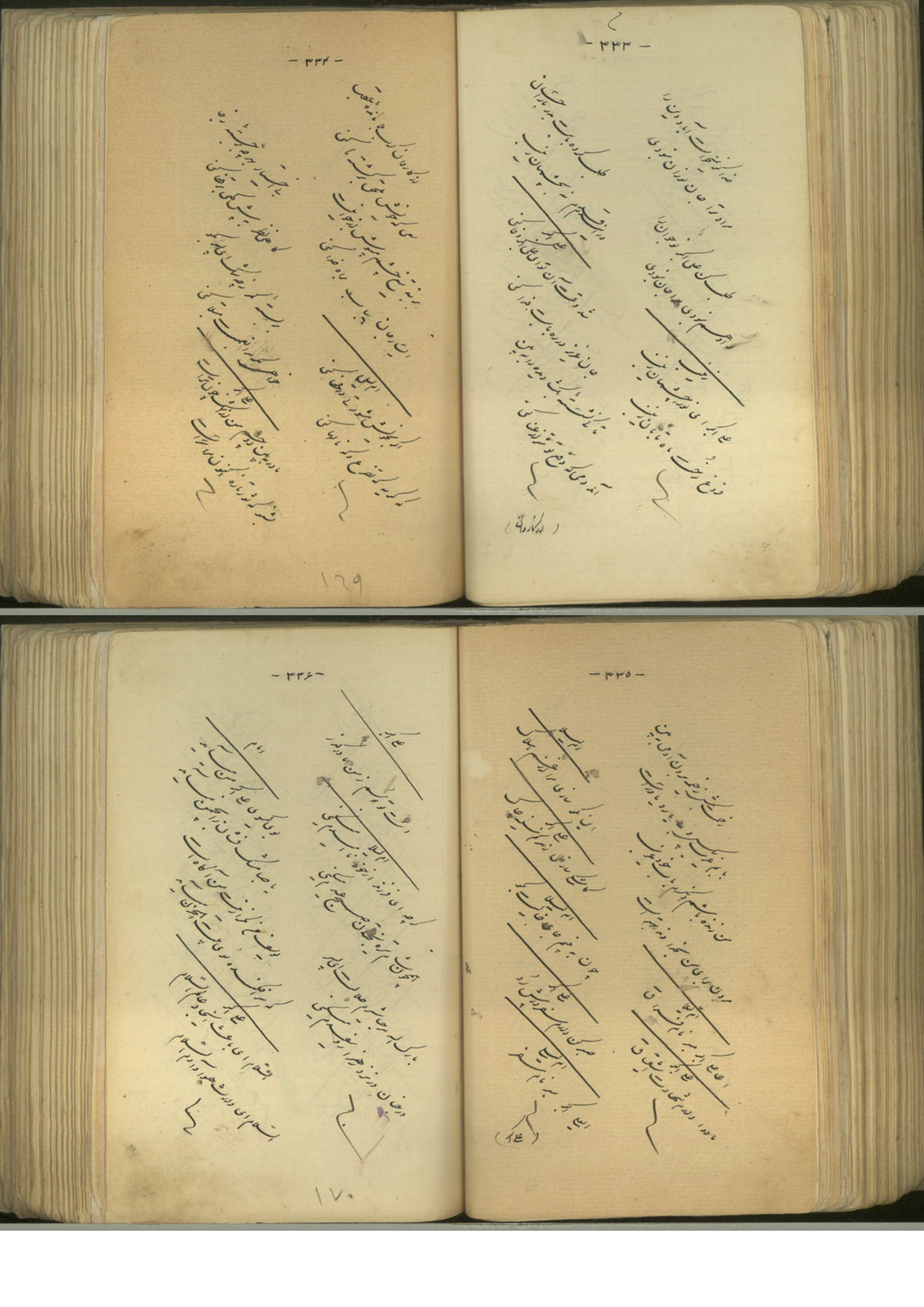



-۳۱۷-
-۳۱۸-
۱۶۱
-۳۱۹-
-۳۲۰-
۱۶۲

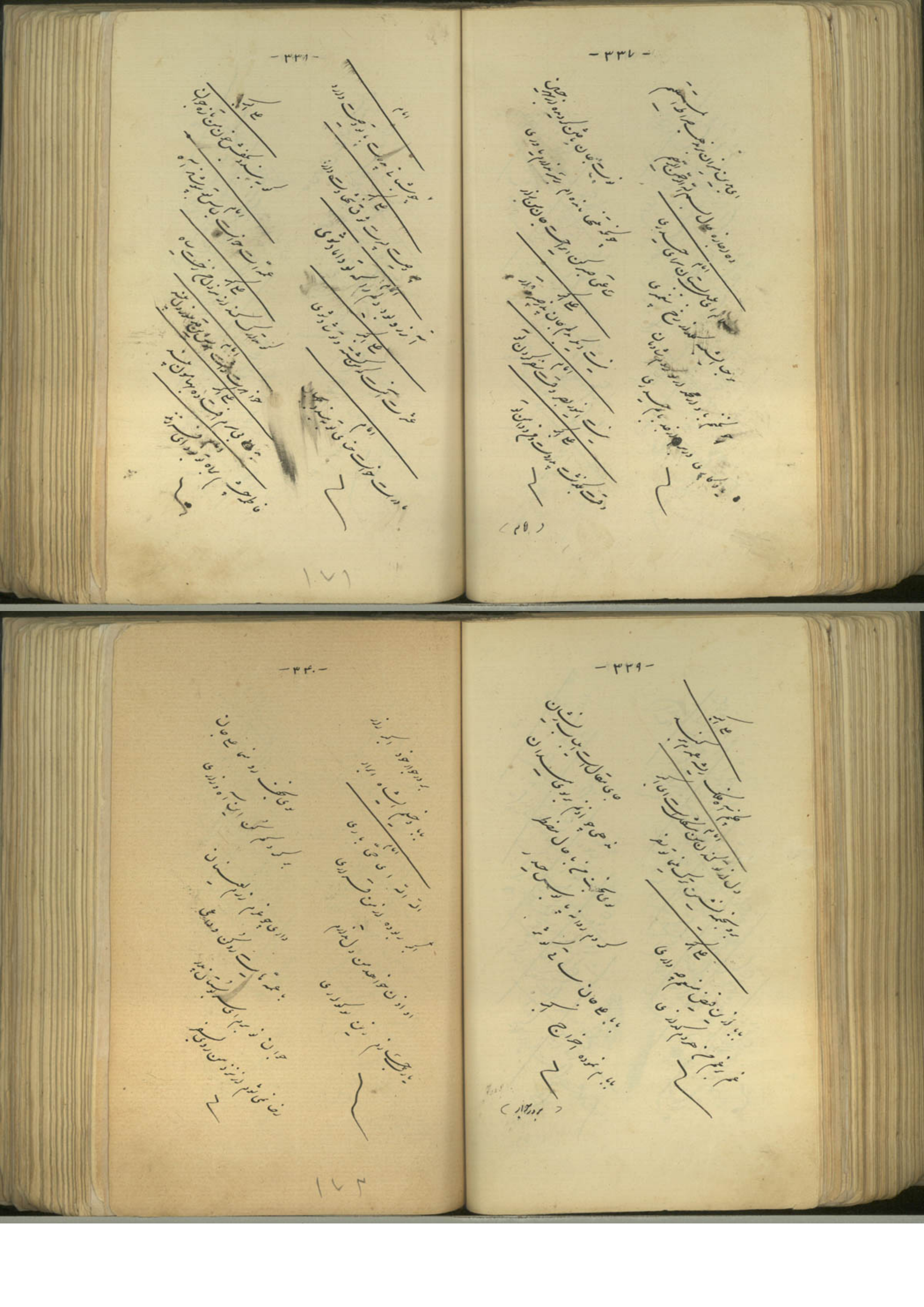


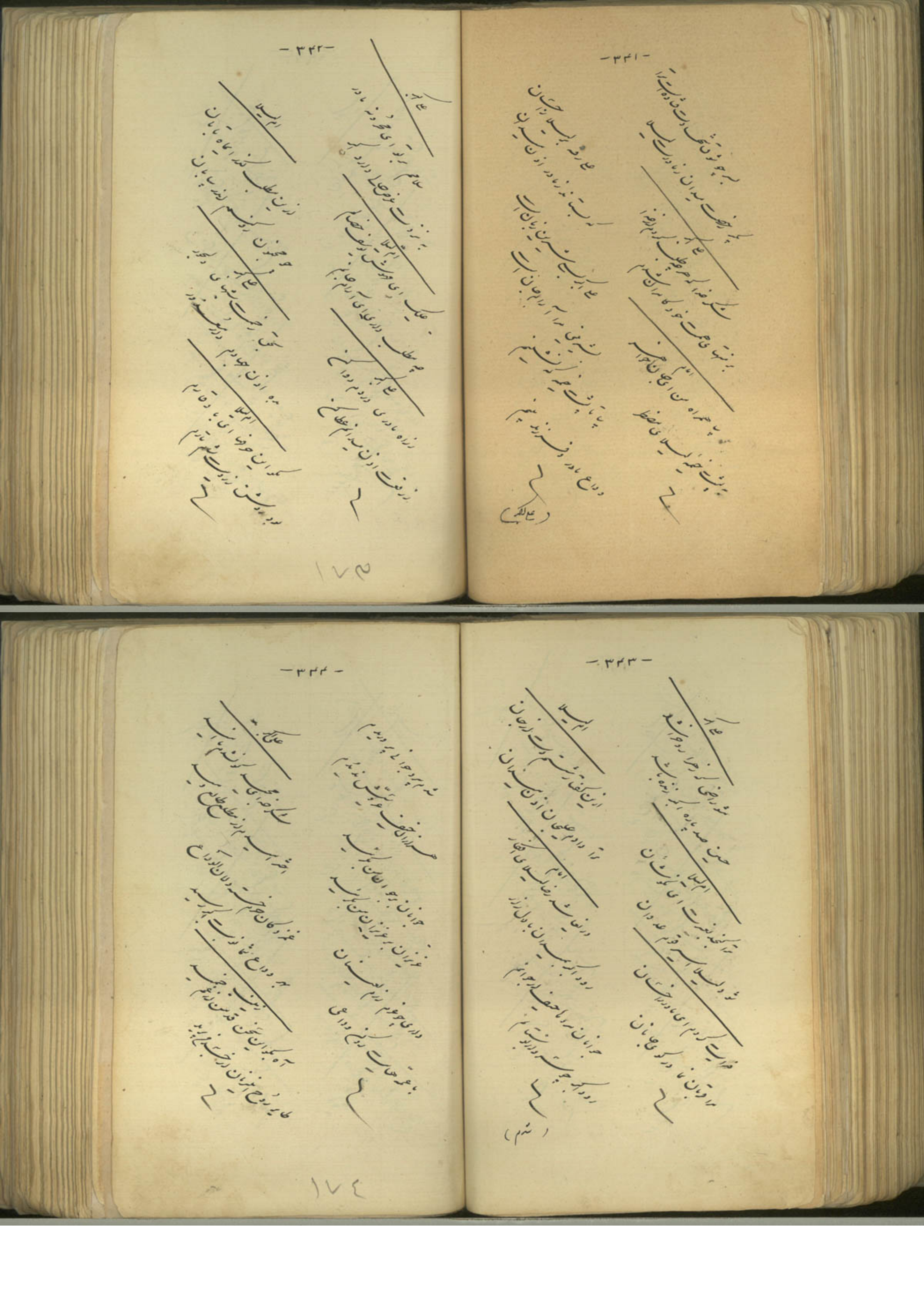

- ٣٢٥ -
- ٣٢٦ -
١٦٥
٣٢٧
- ٣٢٨ -
١٦٦

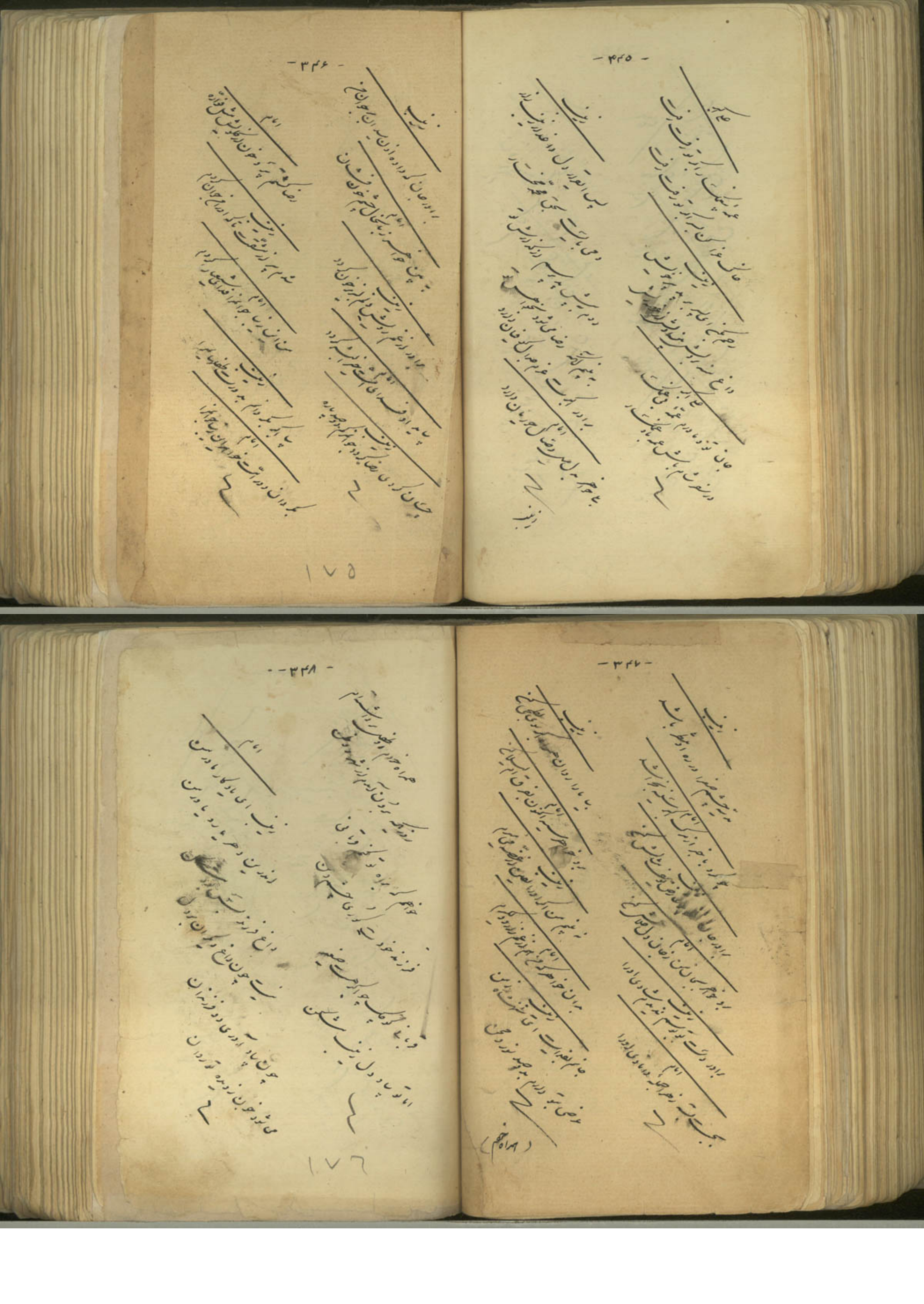




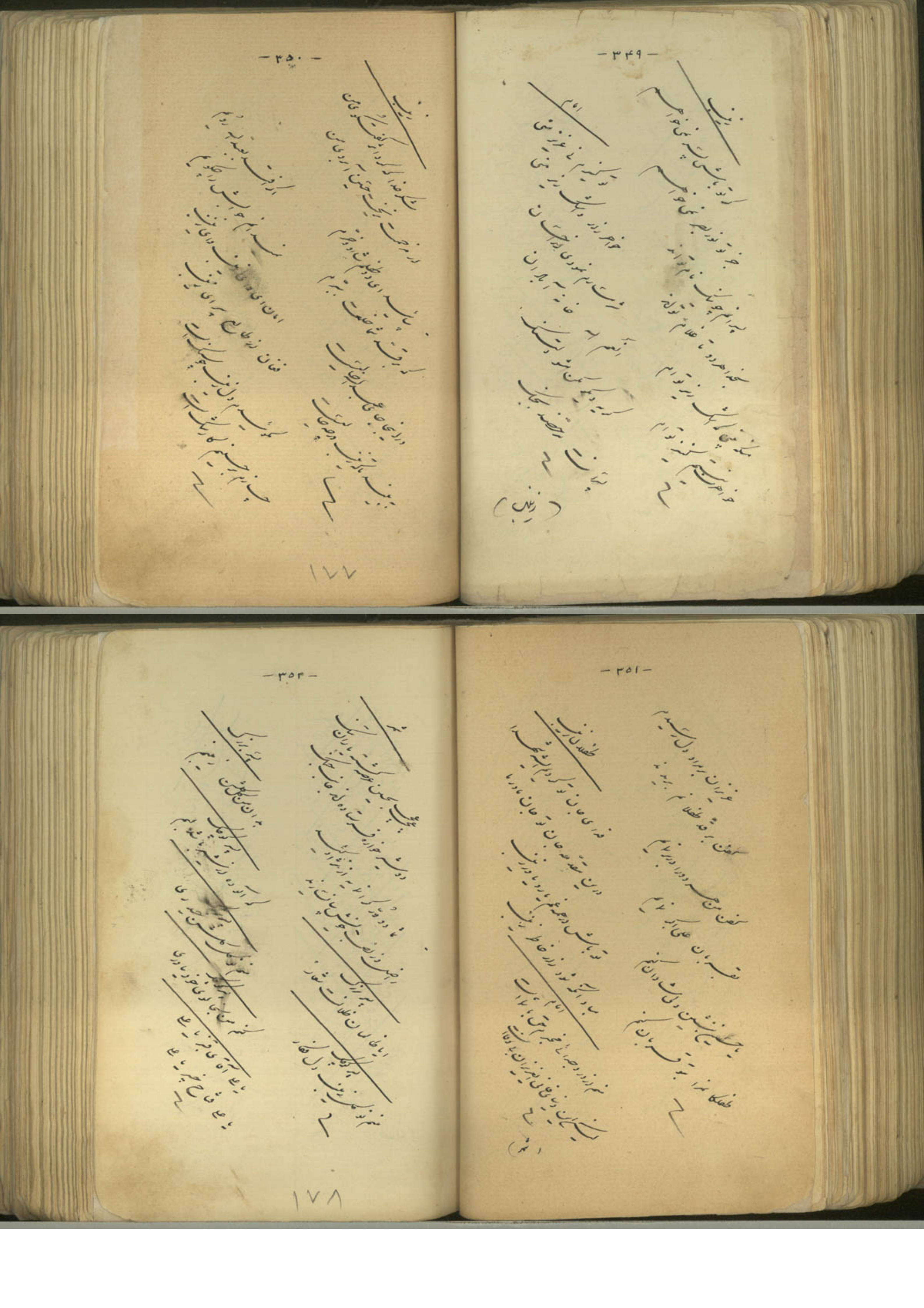
- ۳۳۳ -
- ۳۳۴ -
۱۶۹
- ۳۳۵ -
- ۳۳۶ -
۱۷۰


۱۷۱
-۳۲۹-
-۳۳۰-
۱۷۲





- ۳۴۶ -
- ۳۴۵ -
۱۷۵
- ۳۴۸ -
- ۳۴۷ -
۱۷۶
(همراه هم)



- ۳۴۹ -
- ۳۵۰ -
۱۷۷
- ۳۵۱ -
- ۳۵۲ -
۱۷۸

[illegible]

[illegible]

(طفلدن)

[illegible]

[illegible]

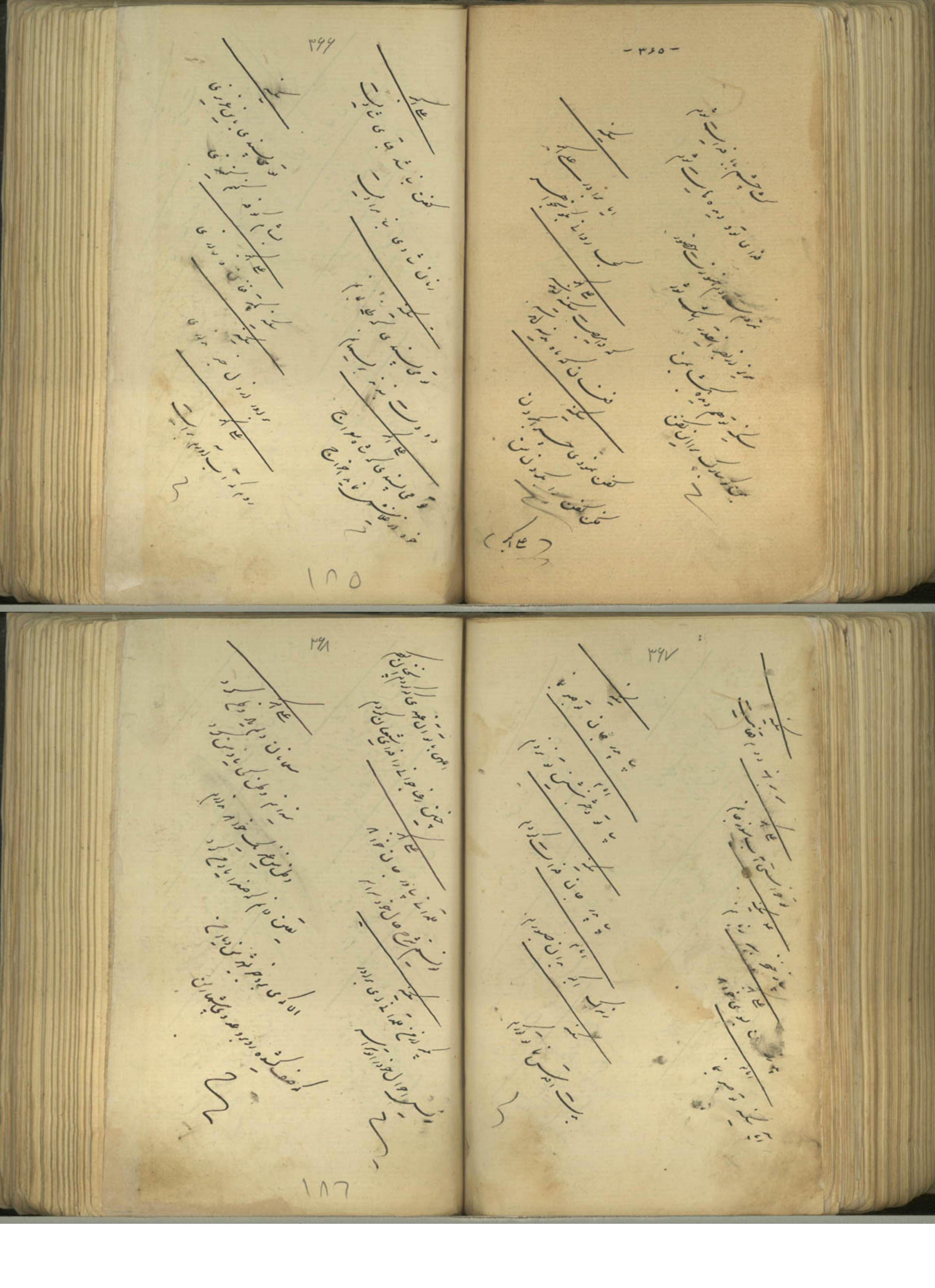
[illegible]

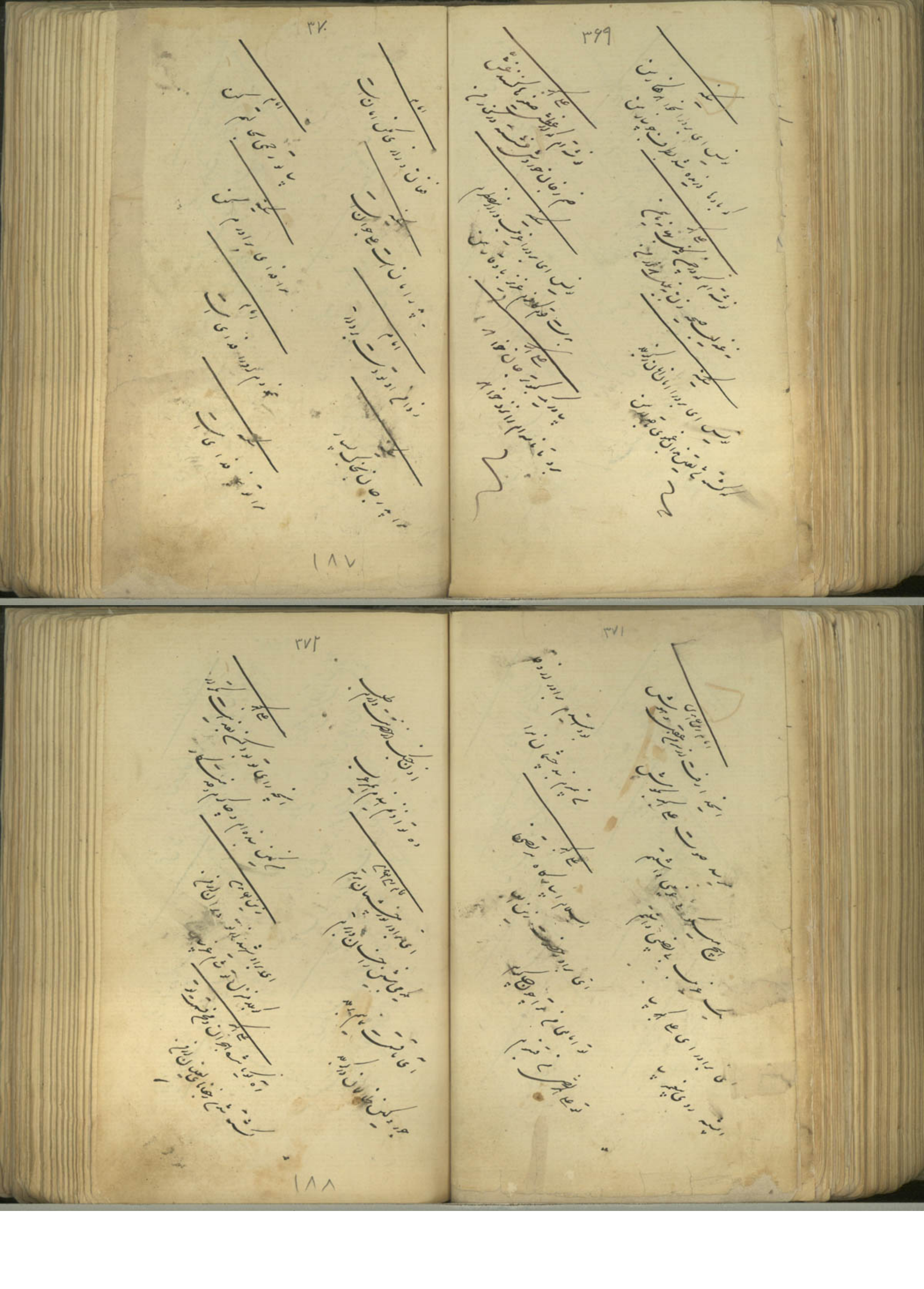
[illegible]

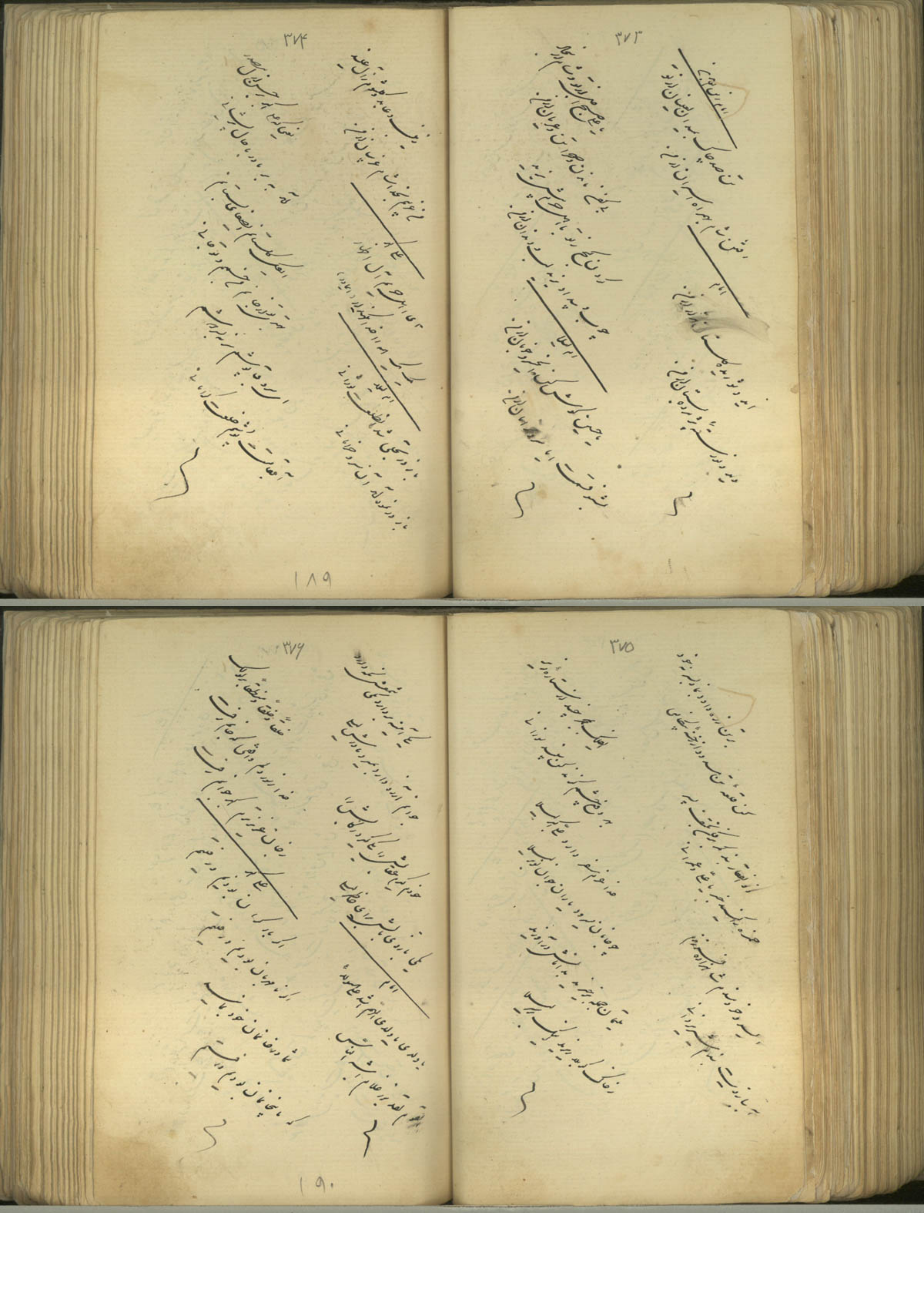
[illegible]

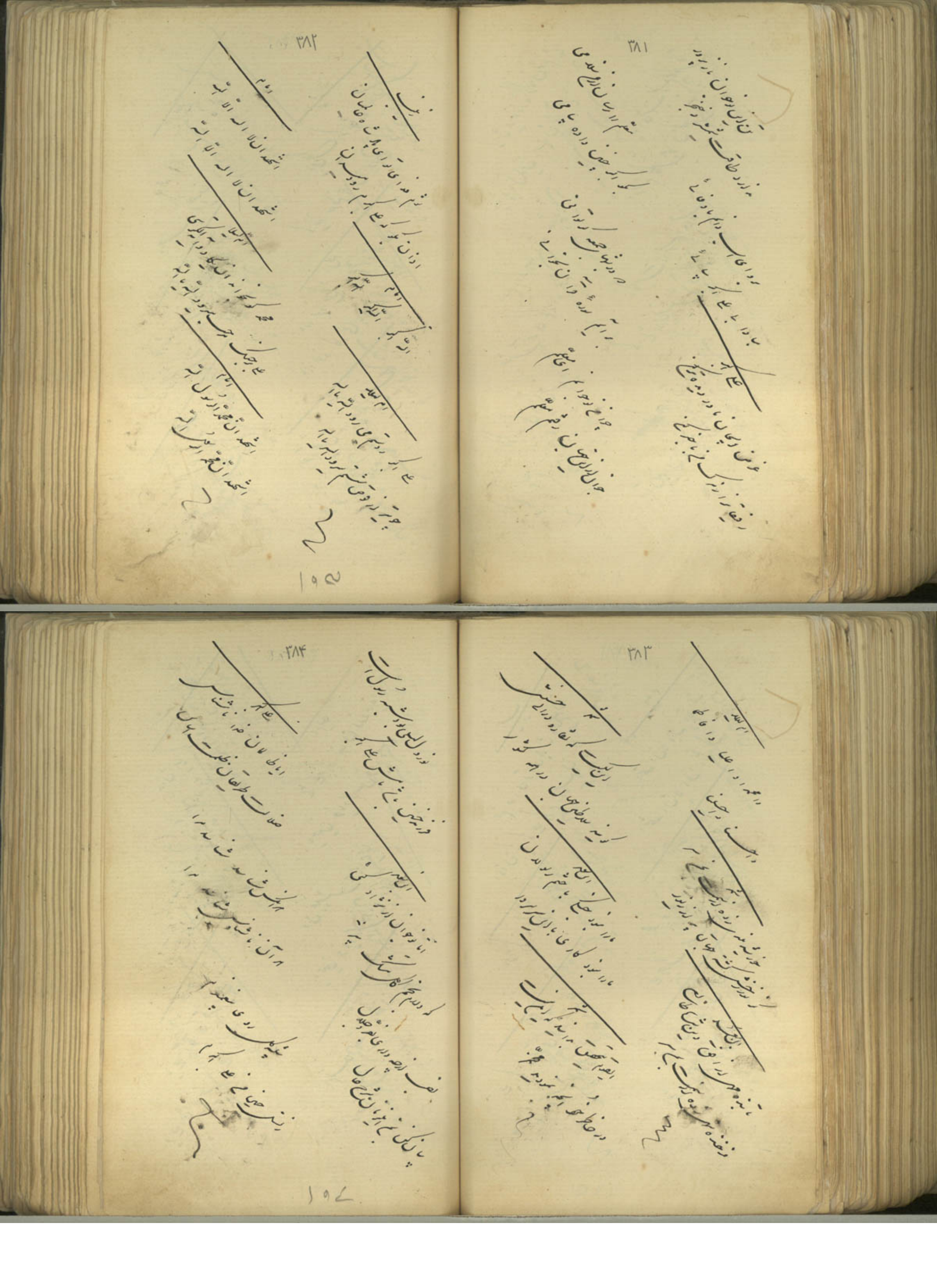
[illegible]

(امام)

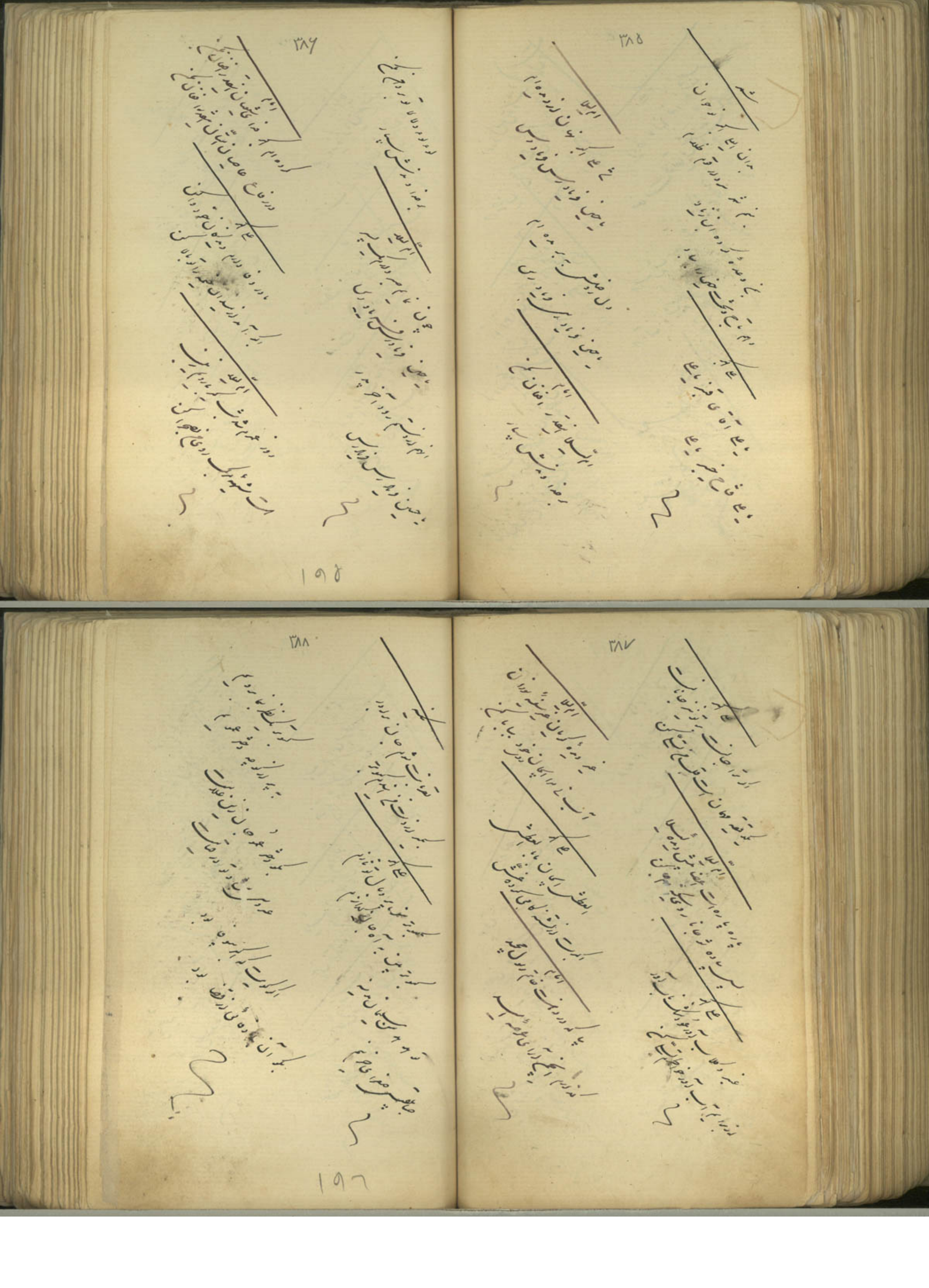



۳۷۰
۳۶۹
۱۸۷
۳۷۲
۳۷۱
۱۸۸





٣٨١
٣٨٢
٣٨٣
٣٨۴


٣٨٦

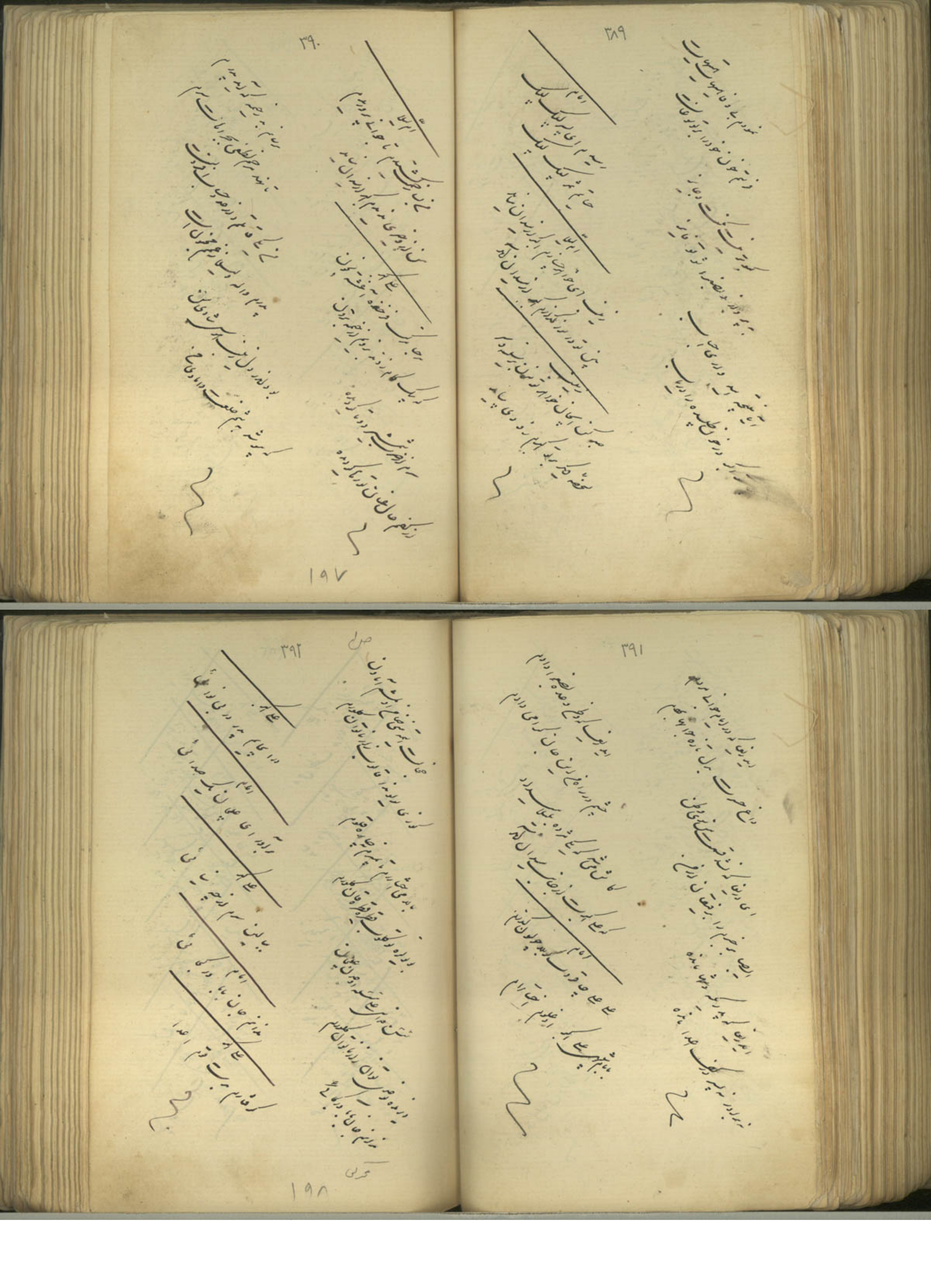
٣٨٥

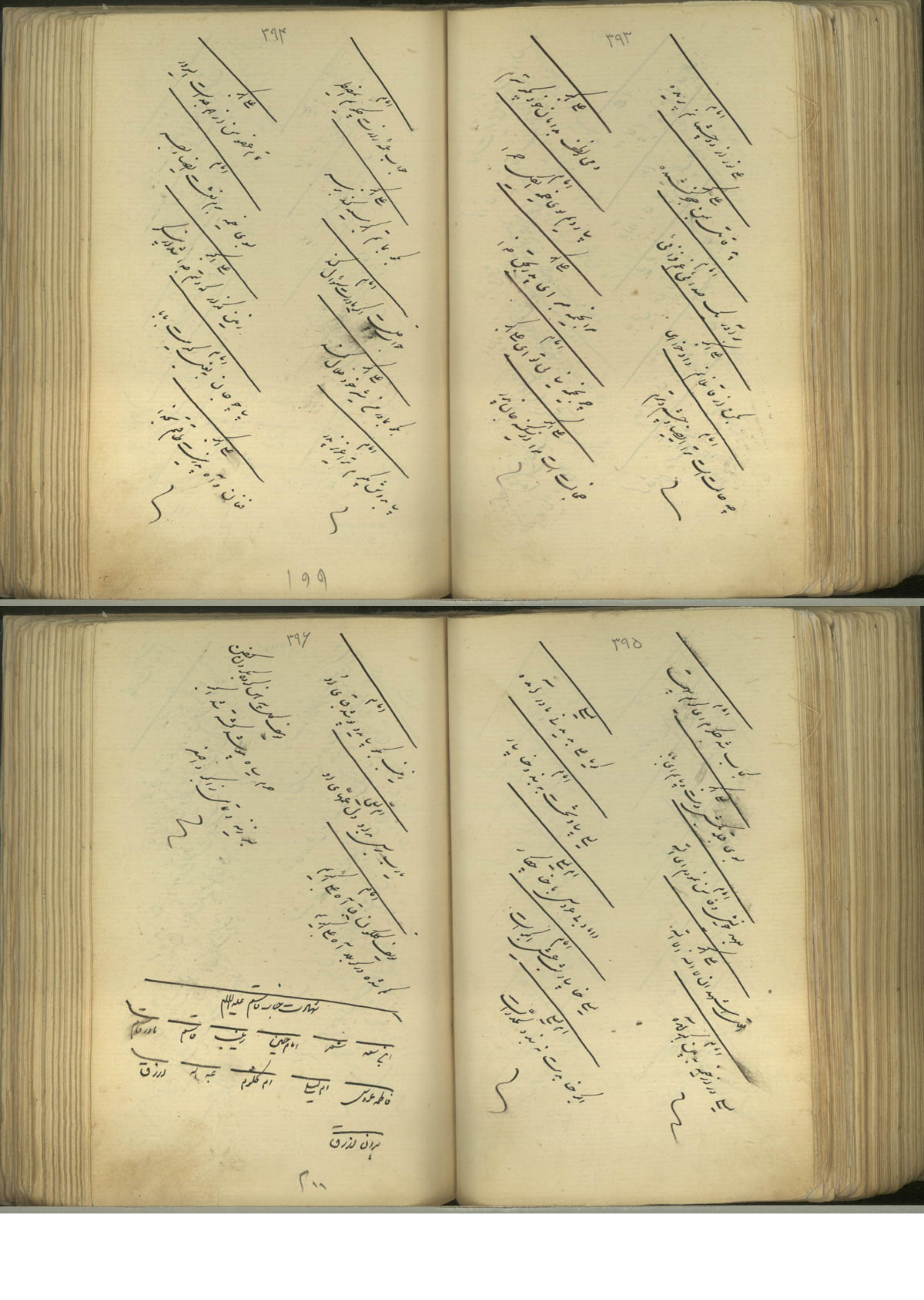
١٩٥

٣٨٨

٣٨٧

١٩٦


٣٨٩
٣٩٠
١٩٧
٣٩١
٣٩٢
١٩٨



۳۹۴
۳۹۳
۱۹۹
۳۹۶
۳۹۵
شهادت جناب قاسم علیه‌السلام
۲۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

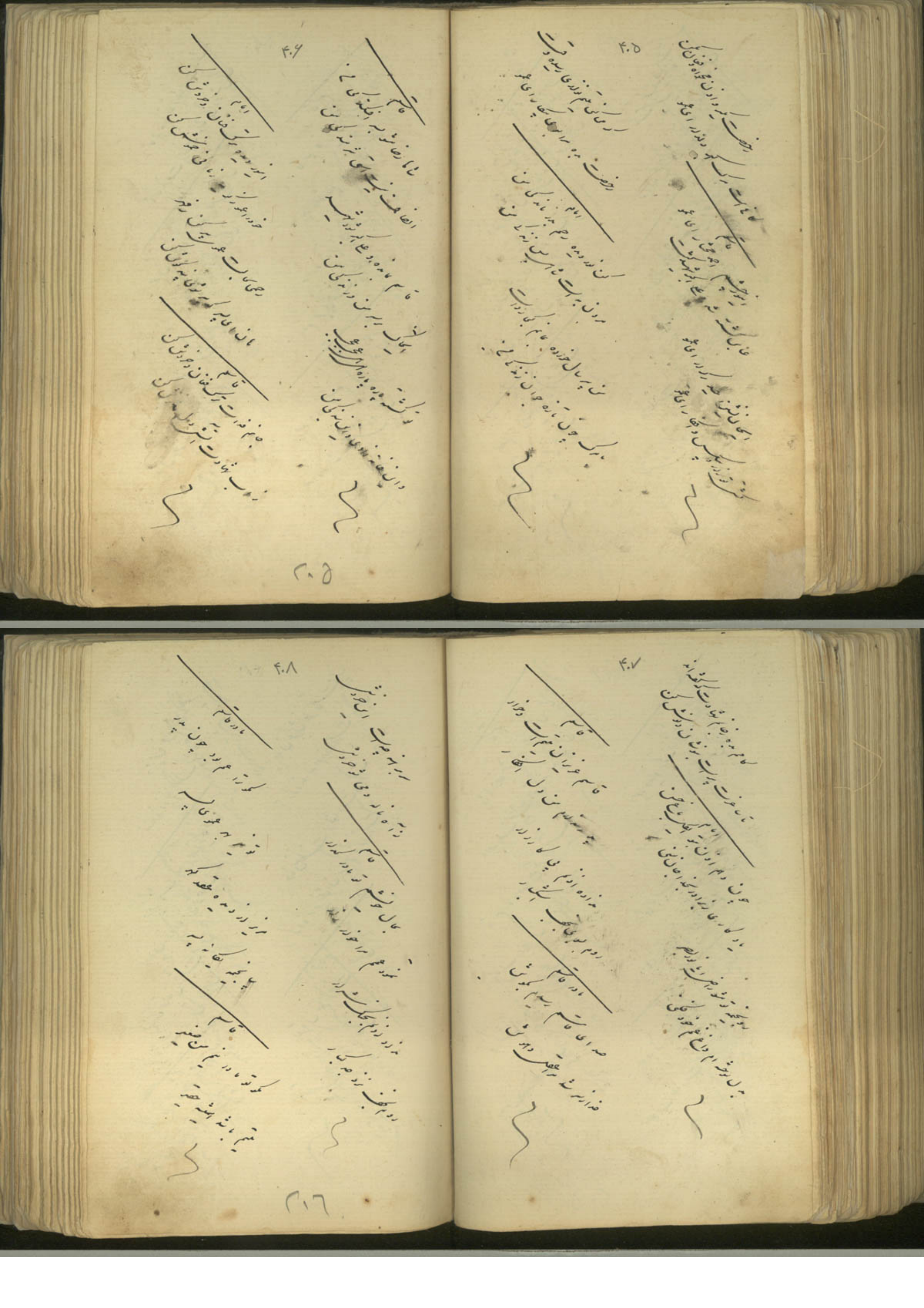
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ره فاطمه گفتم آنچه باید گفت
نظر تو آنچه بود در زودی بگفت
لطف کردی اگر نبود یادم
پیچیده زن زنان تو زندان شد

امام
چون فاطمه با تیغ زنان شد
دانه خدا رضا از آن شد

خوار بر تو حرمت دوباره
داریم کمی با بیعت
بابا و قاسم جز ده
لی پی دست زنده جوان شد
در خیمه نیش که قاسم
بابت ما که زن زنده

مادر قاسم
بابای زن بی چاره
داس غربت بی زن ...

امام
پیر نطقی بی حسین
نشته کلام که بیعت
به کام غربت دارد در نظر
بوت این شده در عیش پیر

مادر قاسم
شرع روز قیامت یا حسین
غم خورد نبود است یا حسین
زین شیم حضرت دردان زین
به کام غربتی دارد یقین
مردی بر چنین جا که کی
میرد غربت قاسم ...

امام
ای عروس فاطمه ای مادر قاسم بیا
روز دامادیت آخر دیر قاسم بیا
شادی بر غم ... دل ...
پیچیده پس ... کی یاد تو
ای ولیعهد ولی کردگار
حرف و تا به ... نام دامادی سپار

بی نام ... در کربلا ... زد
می شود داماد ... خنده زد

امام
مادر قاسم چنین دعوت به ... حسین
حجله ... کردد ... دامادی کفن
گر نبود ... بی پدر
هم ... کردد ... در ...

مادر قاسم
مرا عرض است ... کلوم

امام
بگو آن نیست کلام ...

مادر قاسم
بگو ما قسمت را دوست داری

امام
بی باشه پر ... زنداری

مادر قاسم
بعرضت ... داماد یابد

امام
مادران چه ... کی بی ...

مادر قاسم
... دل ... دارد

امام
چه غم ... بر دل کدارد

مادر قاسم
عروس بی ... بندان ...

امام
... بندان ... یابد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

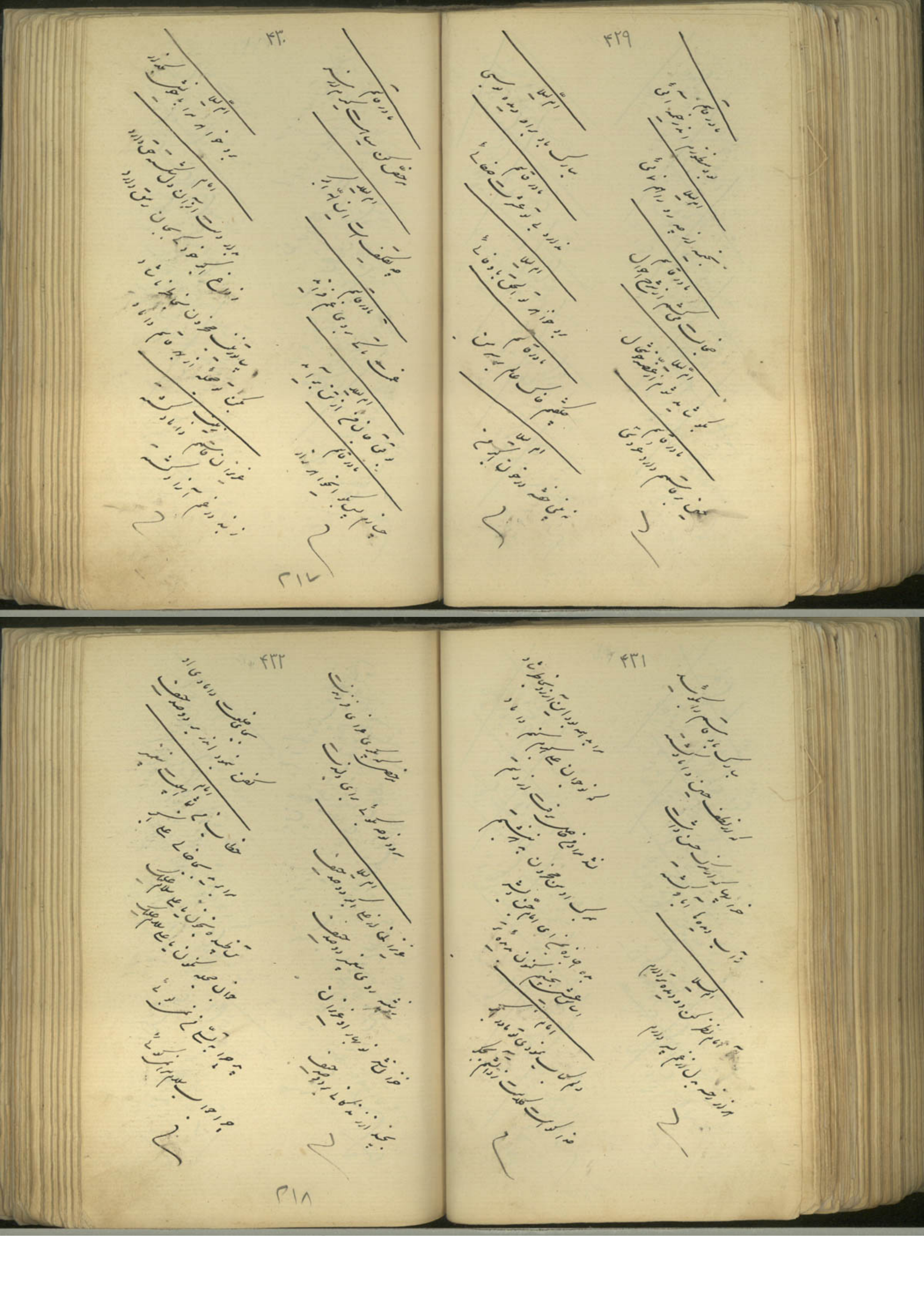
[illegible]

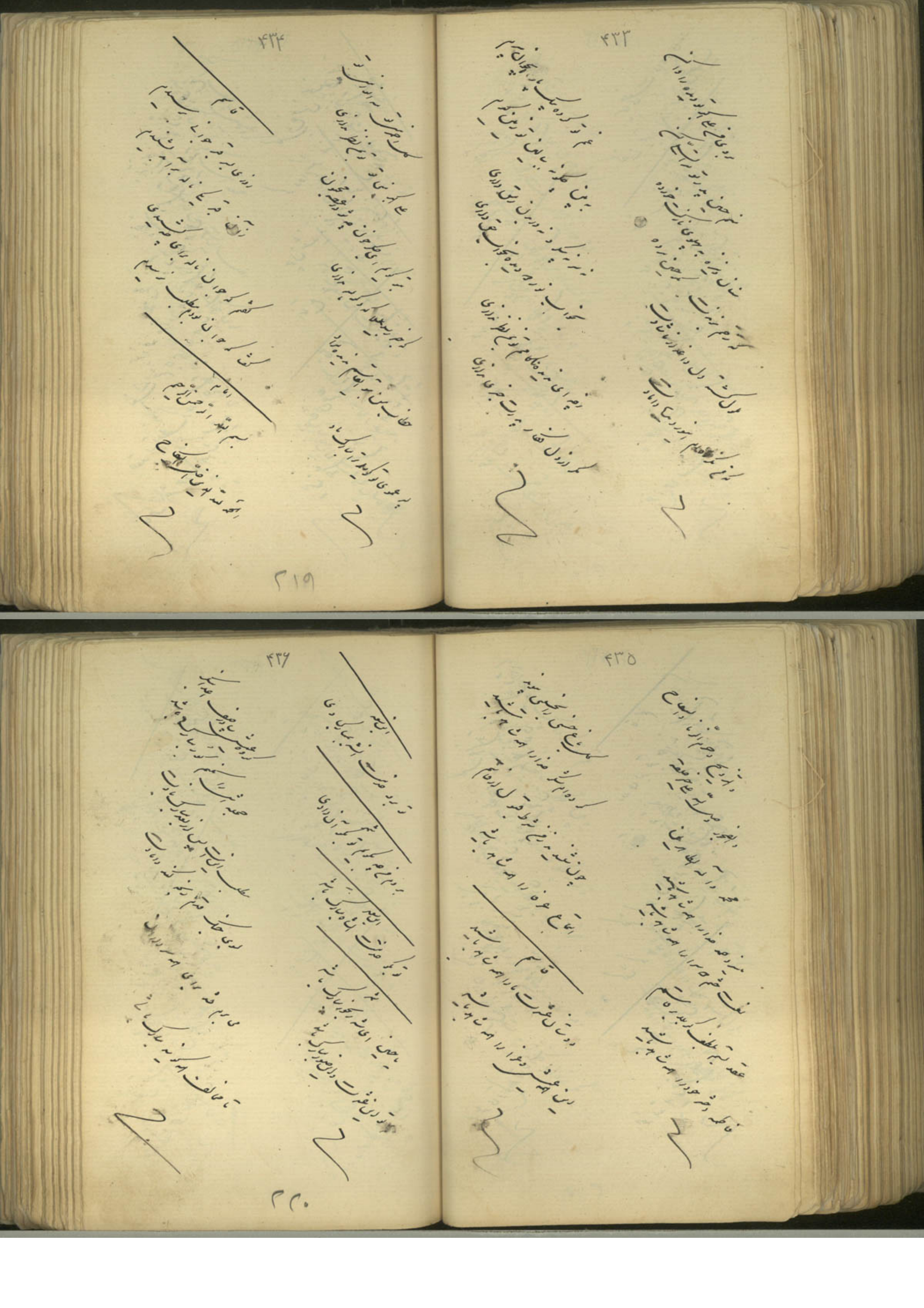
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

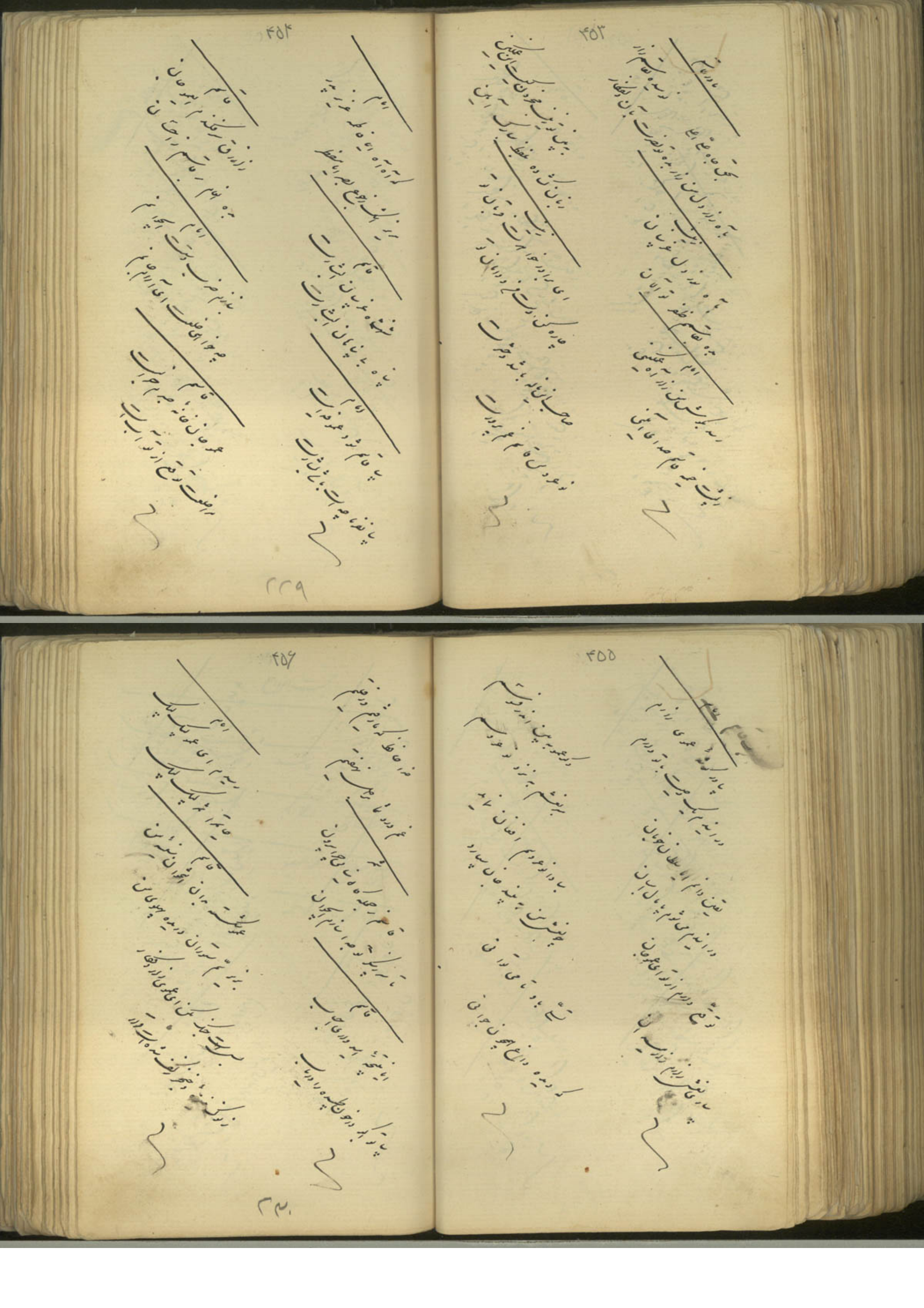
[illegible]

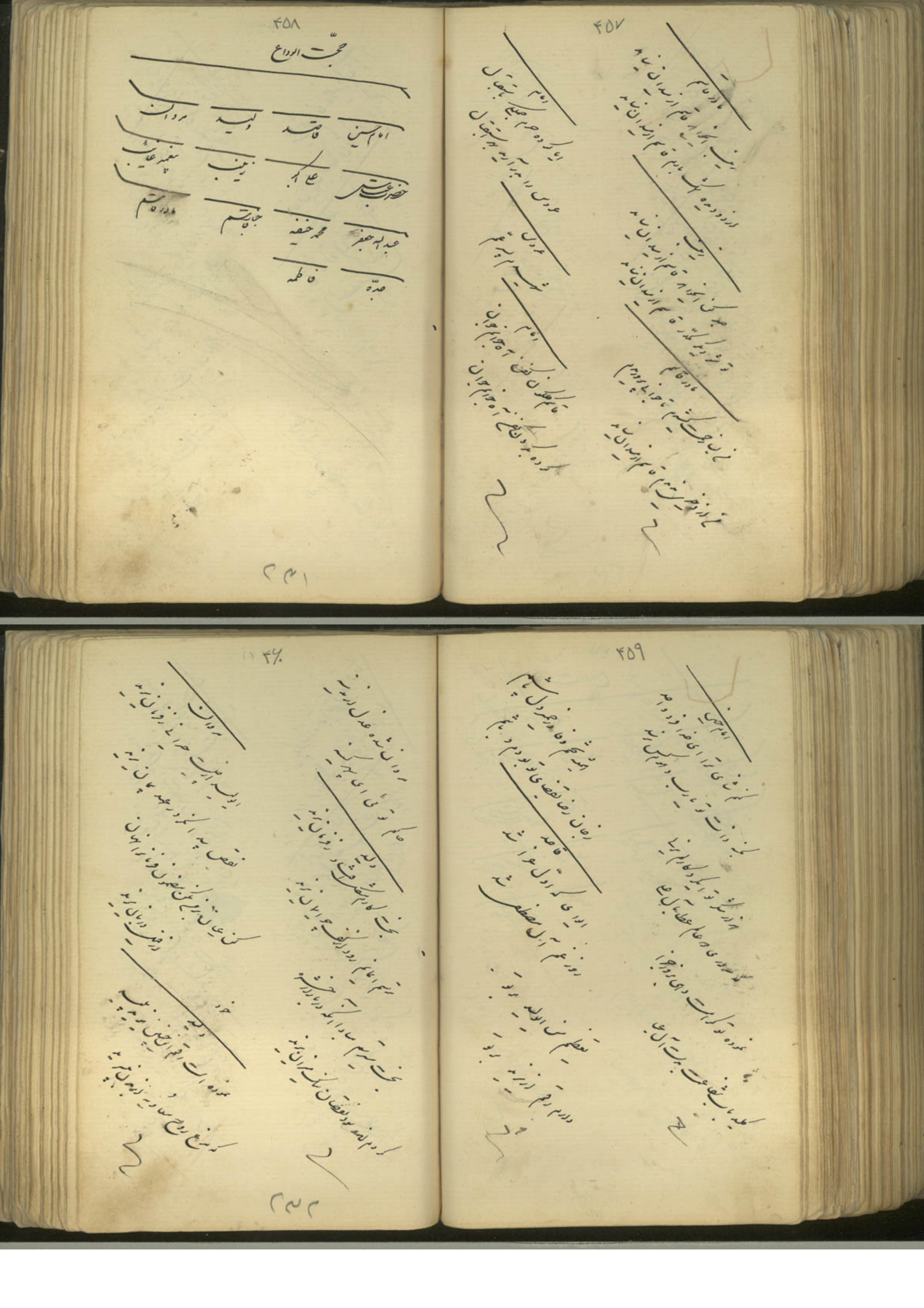
[illegible]

[illegible]

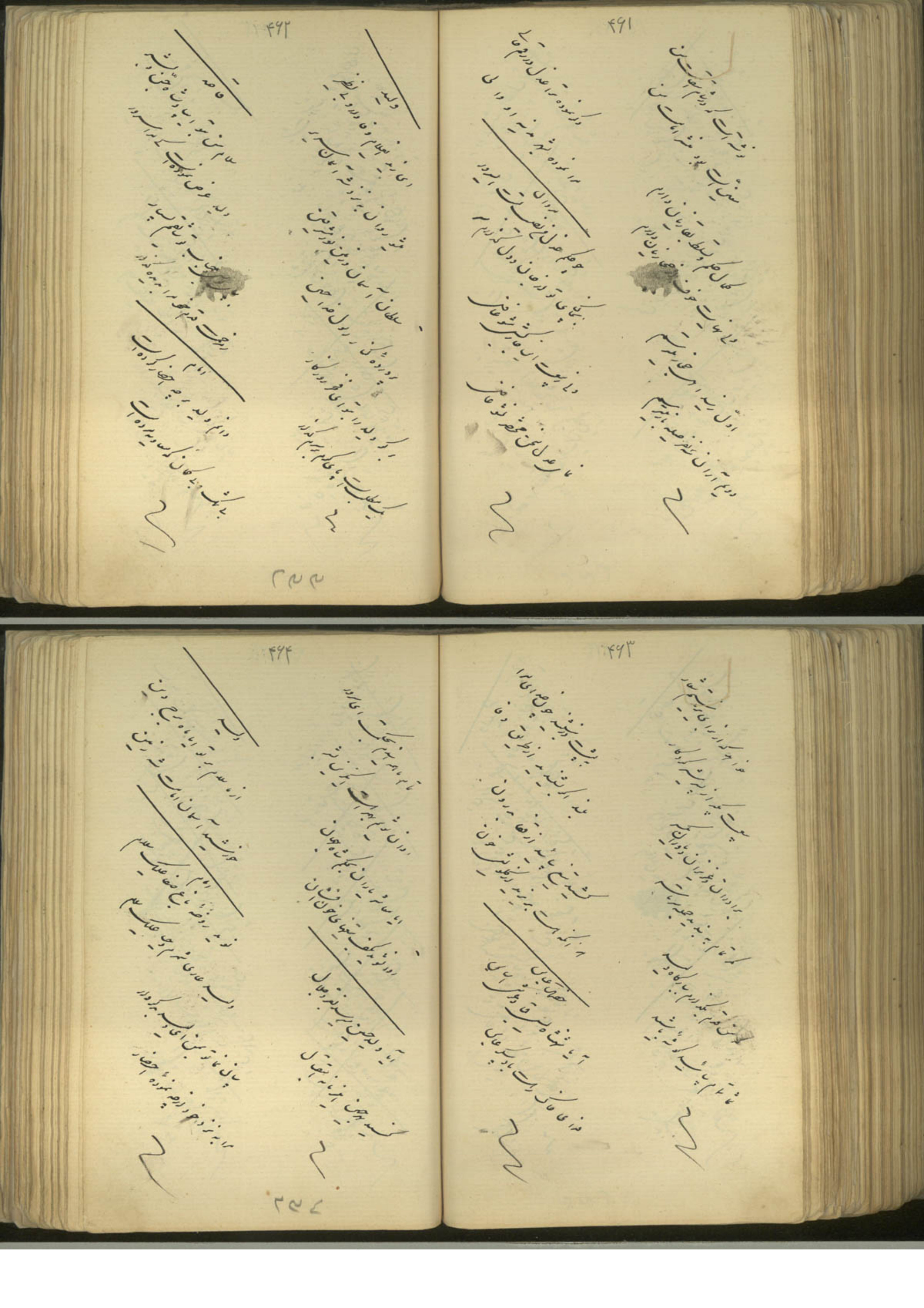
[illegible]

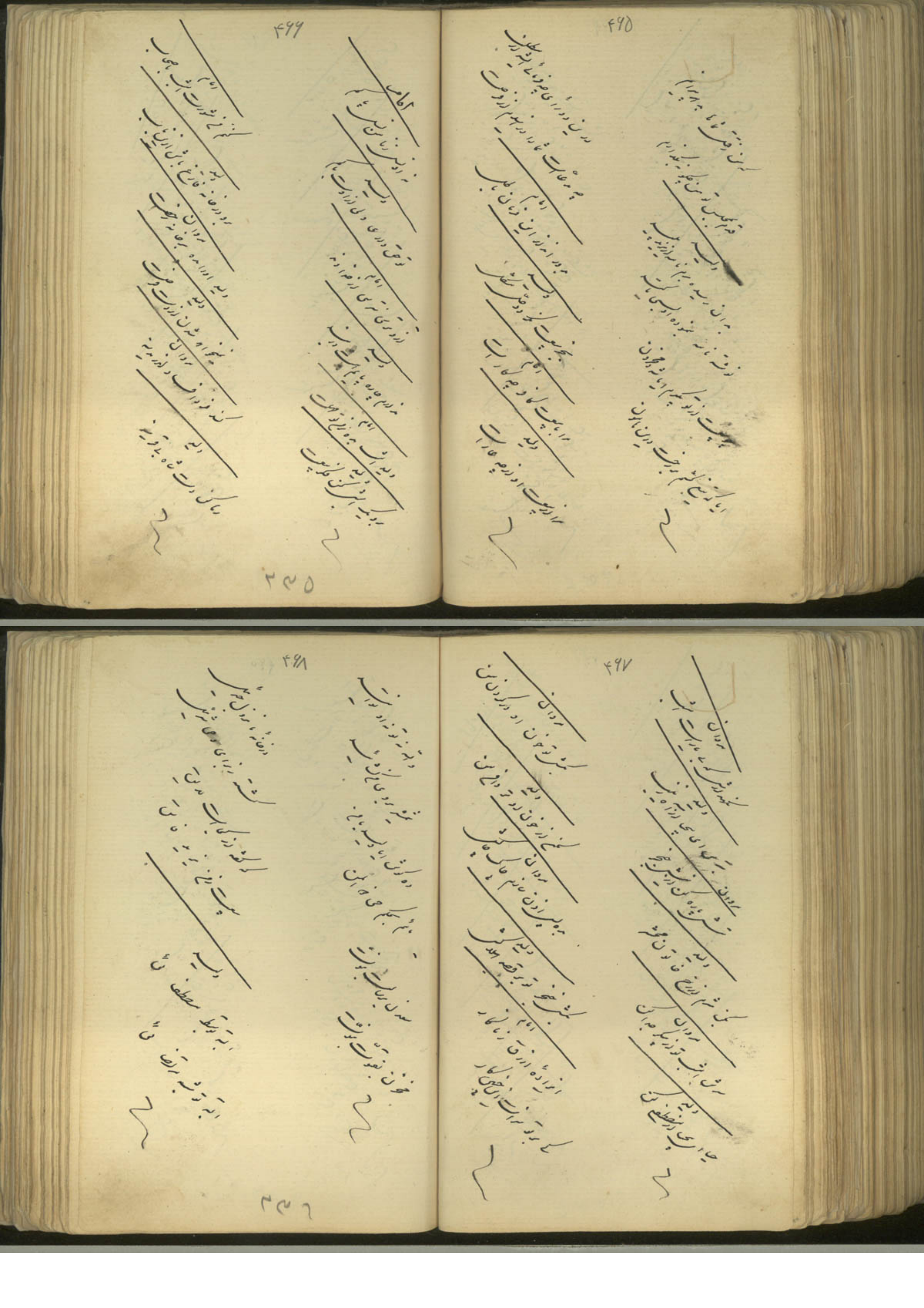
[illegible]


۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶



۴۵۷
۴۵۸
حجت الوداع
امام حسین
قاصد
ولید
مروان
حضرت عباس
علی اکبر
زینب
سغیر عایش
عبدالله جعفر
محمد حنفیه
جاریه قاسم
مادر قاسم
عبده
فاطمه
۴۵۹
۴۶۰



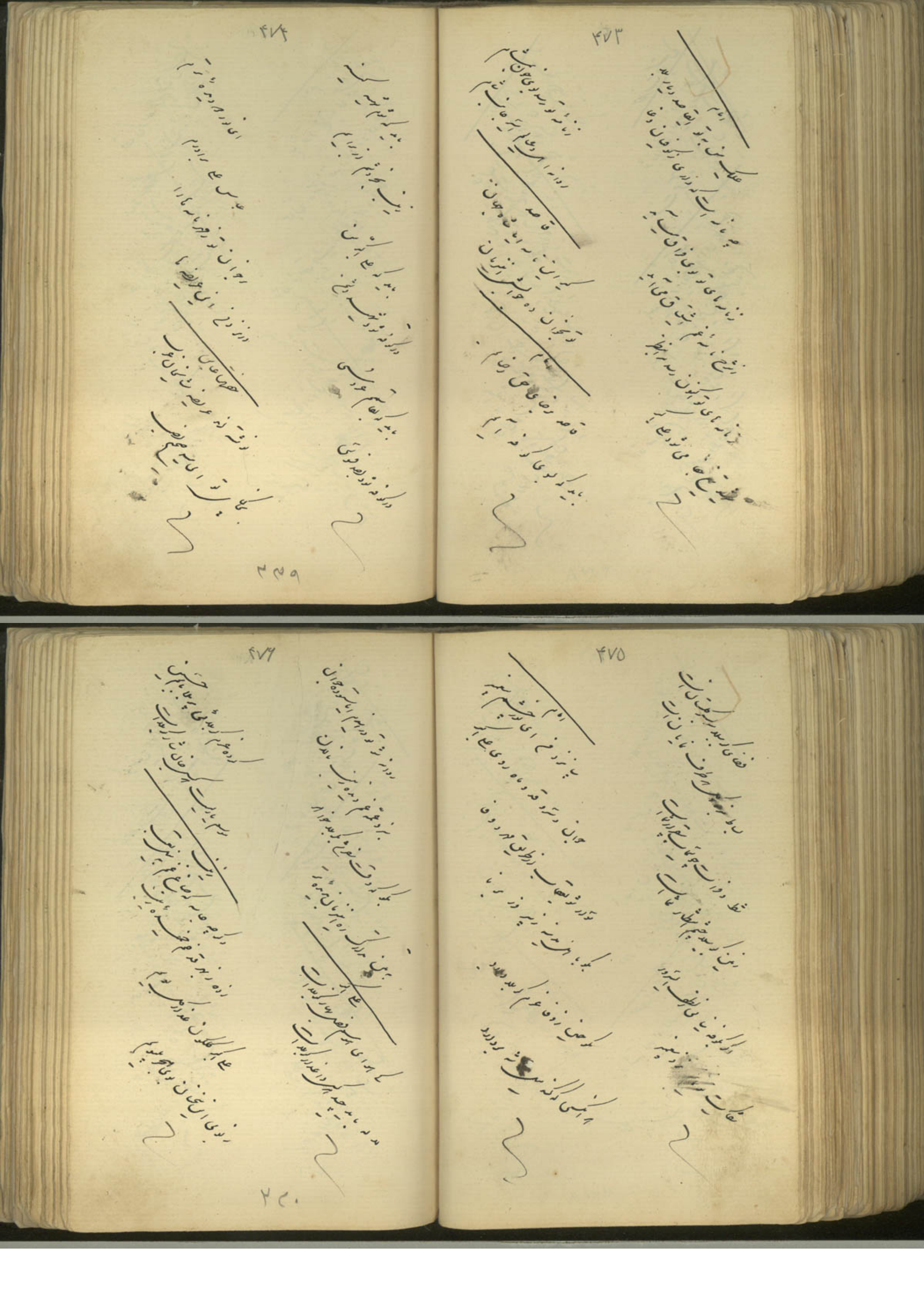


[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



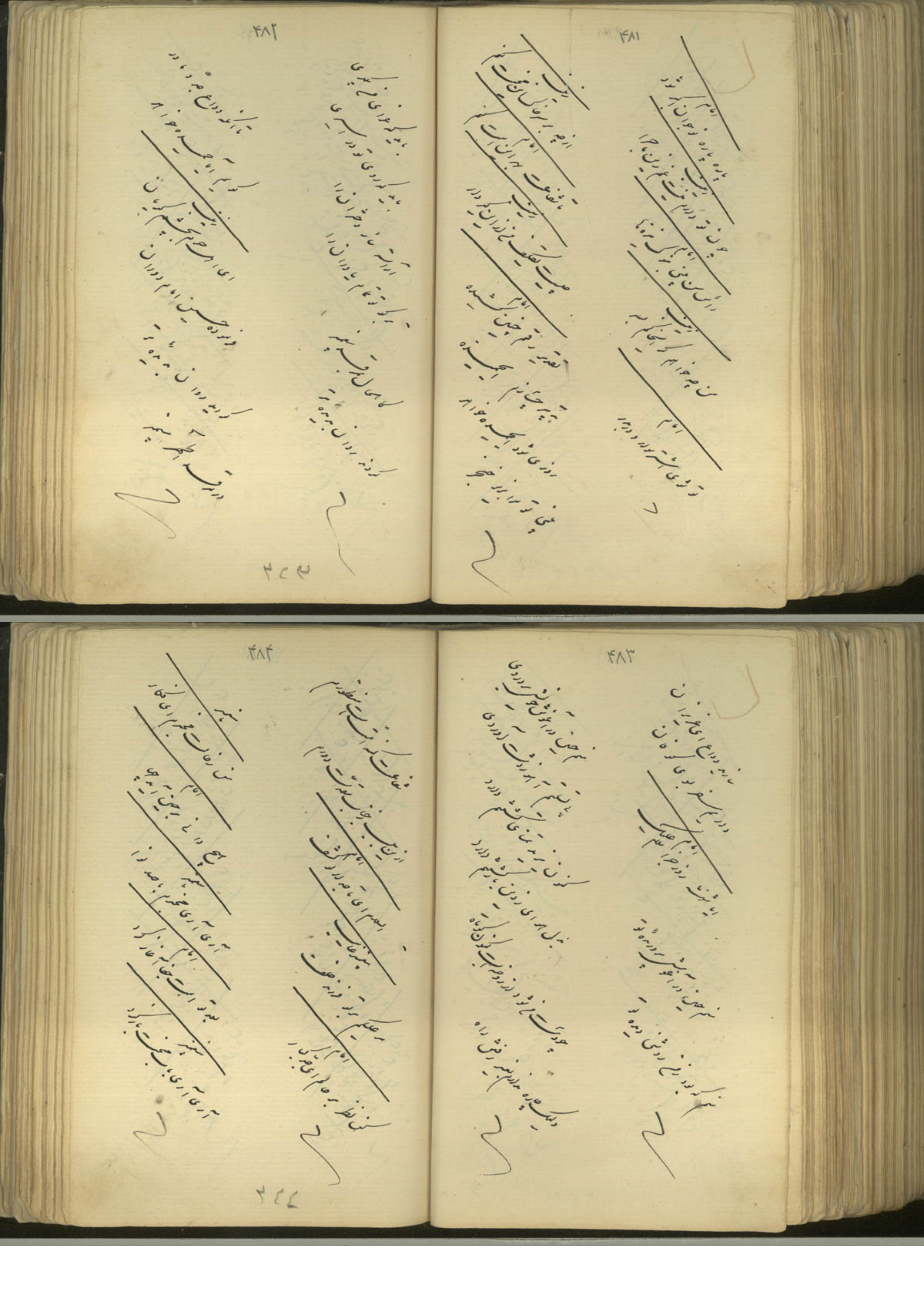
۴۷۴
۴۷۳
۴۷۶
۴۷۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]


۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زن

عزیز یادم هست گفتم علیک سلام علیک

[illegible]

ای پسر [illegible]

ای برادر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دردا ز فرقت تا باشد نغز
ای قاسم و غنچه ای امام کبار

زینب

ای قاسم ای امام حسن
اینجا چه بسیم روضه امام حسن
چو تو را دیده نی ای قرن ز داغ فخ
لحن تو مادر قاسم فغان ز داره خروش
بود با آن نغمه فال بمرون خروش

ای فرزند جان بود دیده چون تا چه خواهم
ای فی هم نغمه شد نی بود تو ایک بهم
چو بهره قاسم چنین دیده
بودی جز حسن می کنی فغان خواهم

مادر قاسم

ما کو در بکال خود ای جهد بیم
ای نازنین دیده بود مرد بخشش بود ابر

بهر تو چنین جفی در عالم
با این حرب به پوشش ازدن خواهم
ملکی مرده قاسم ها
ای ای درت که دردم دیده جهان
لطف چه بر ای تو بکس چه درت
همه دل زغم این دردا ها ذات

زینب

ای برادر جان ای تو ای نظر
فغان و ناله قاسم کو اجر کرده
ای برادر دم ناله جزا کاهش
ای بیچین که چون فی کنند در دم آتش
بودی جز حسن فرقت ده با دل دارد
همرهی برادر و مادر ها

امام

ای قاسم ای سرو نگار دق
چه دراغ قربت تا ای بسیم دیده کمان
بودی جز حسن بکشیده آه و فغان
بود زمان نغمه و فغان کشیده
ای زاده و درازی خود رخشان بکشیده

مادر قاسم

فدای جان تو ای بود دیده رخ
اشک دل قاسم و دل ای بود

ای ای اخ تو به ذات حیران
با کس حرب پوشیده ای امام حسن
لطف چه نغمه که قاسم دارم
ای ای درت که درد دیده تک می دارم

امام

اینجا چه بسیم روضه امام حسن
بچه مرده هم فتنه برادر حسن

قاسم

پا و دست تو بوسم عمه من باشد
ای عمو جان تو قاسم فدای جان تو باد
ای برادر تشنه سرور در ایام
رخصت تو را ای چه خواهی ای امام

امام

ای ای جان ای محزون و نالان
کفن آورد تو از غم جوانان

کفن پوشان تو رحم ای برادر
مکن دیگر فغان ای زار مضطر

زینب

ای نخل برای بها است سبحان
کفن پوشش تو عروس ای برادر جان
کفن پوشش عجب ای دیده برادر
کو جان عمه محزون فدای قد تو باد

کفن بپوشش تو قامتم فدای بالایت
کفن بپوشش به قربان قد بالایت
[illegible] ای [illegible] بچه گانم
[illegible] کفن این [illegible]
[illegible] بسپردم
کفن [illegible] [illegible]

[illegible] فدای شوم [illegible]
به قربان [illegible]
کفن بپوشش چمن [illegible] فدای بالایت
کفن بپوشش به قربان چشم شهلایت
[illegible]
[illegible] کفن پوشت [illegible]

[illegible] آخر زمین بریده زن
کفن آخر زمین پوشیده زن
[illegible]
دارم [illegible] ای [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] نوجوانان
[illegible] ایشان
ای زین جوانان صد حیف صد حیف
[illegible] دریغ [illegible]
[illegible] این نوجوانان
[illegible]

ای نوجوانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خوبان
[illegible]
[illegible]

جانان [illegible] کفن پوشش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جان [illegible]

[illegible]
روی [illegible]
[illegible] قامت [illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] شهید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جده
همین عروس که ای جده جهان است
ز هر بابت نخل سلطان است
حسن در آرزوی او
نما جانب [illegible] که دل دادن است
فاطمه صغرا
روز عروسی جده رفتم درونم داغ است
بنشینم چون [illegible] داغ

پدر در غربت بیا [illegible] نازنینم
السلام ای حضرت سلطان عالم
ای وارث دیار بعد سلام علیک
[illegible] بعد سلام علیک
زار عاشق [illegible]
ای دوران [illegible] دوره [illegible]
چرا [illegible] غم [illegible] دل خسته بیاید

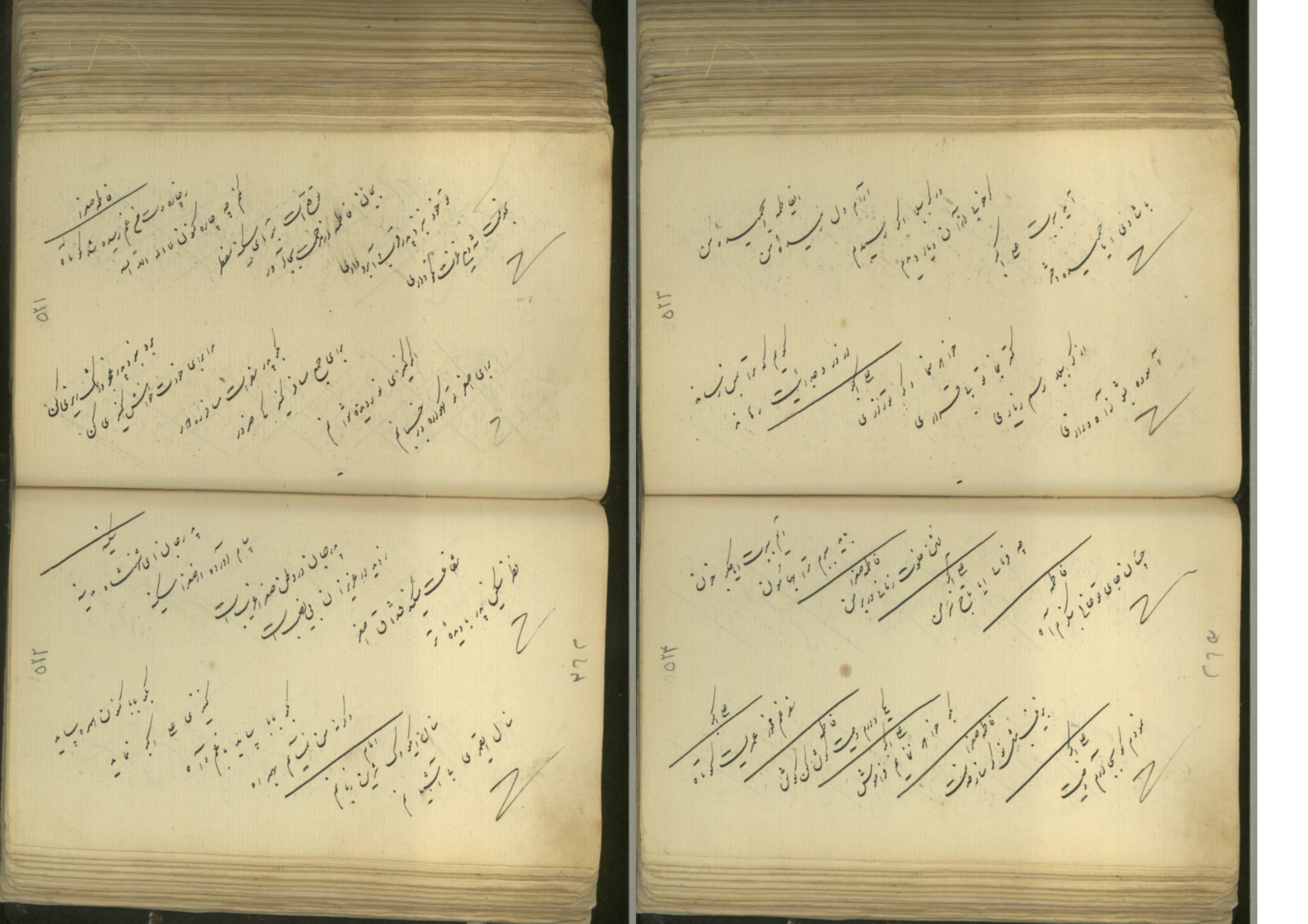
ای حبیب [illegible] پوشیده ای جد کفن
ای روی [illegible] کفن [illegible] نازنین [illegible]
ای علی عمو جان [illegible] علم [illegible] مبارک باد
پیر عموت [illegible] مبارک باد
کفن ای [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] آرزوی [illegible]

سلام ای [illegible]
امام
علیک [illegible] وطن [illegible]
فاطمه صغرا
ترا ای [illegible] بابا حال چون است
امام
[illegible] درون است
فاطمه صغرا
چو [illegible] عشق [illegible] دوری تو
امام
[illegible] دوری تو

فاطمه صغرا
پدر جان از وطن [illegible] کو
امام
[illegible] روز [illegible] کار [illegible]
فاطمه صغرا
پدر [illegible] چشم [illegible]
امام
[illegible] بیقدر [illegible]
فاطمه صغرا
[illegible] من
امام
[illegible] غیر [illegible] دل من
فاطمه صغرا
[illegible]
امام
[illegible] محبت [illegible]
فاطمه صغرا
چرا [illegible] همراه
امام
[illegible]
فاطمه صغرا
[illegible] دیده

امام
[illegible] خون چکیده
فاطمه صغرا
[illegible] بود [illegible] او
امام
[illegible] پدر او
فاطمه صغرا
[illegible] بابا جانم
امام
[illegible]
فاطمه صغرا
[illegible]

امام
[illegible] ای جده [illegible]
جده
[illegible] خواهی مرد
[illegible] خواهی برد
[illegible]
[illegible]


۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴

[illegible] عزیز [illegible] ای [illegible]

[illegible] این [illegible] عزیز [illegible]

[illegible] چون [illegible] است [illegible]

[illegible] بود است [illegible]

[illegible] دلبری [illegible]

[illegible] چمن [illegible] کنید جهان

[illegible] این [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] طلب [illegible] غبار

[illegible] بوستان [illegible]

[illegible] آواره [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کنون بجال [illegible]

[illegible] چنین [illegible]

[illegible] ستاره ای ایزد

[illegible] همواره ای ایزد

[illegible] چاره ای ایزد

[illegible] نظاره ای ایزد

[illegible] چاره ای ایزد

[illegible] چاره ای ایزد

[illegible] بصورت [illegible]

[illegible] نظاره ای ایزد

[illegible] آواره ای ایزد

[illegible] جمال روی [illegible]

[illegible] جمال [illegible] دوباره ای ایزد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٥٣٧

امام
بر بنه هودج از بهر حضرت کلثوم

عباس
بچشم آنچه تو گوئی ایا شه مظلوم

امام
بر بنه هودج از بهر مادر بیمار

عباس
بسر آنچه امر نمائی ایا ملک سالار

امام
ببر تو فاطمه‌ام در مدینه کی شده زار

عباس
بامر آنچه گفت ای پادشاه عرش جلال

کنیز بنده توئی من بران بود عباس

چو بوده‌ام بمودم ز ابرو دو چشم

ببر تو فاطمه ای نور چشم بیمار

امام
یا چشیا باحشم تو داری یا مصور

٥٣٨

پا تو توجه بی عمک در دلجم

پا فدای تو یا را بنه برادرم

زینب
آه ای زینب شده ای ایندم بودار

یک بود دیگرت خوش خاطر پار

ابوحمزه بنا نه ز تو جوان نودار

بره بار زار ما با بوی آن نوجوان

جمیل ابن سعد دیر عریان زدی

بار ای زار برادر در میان طعنت زد

یا حسین شد از کف زینب قرار

تو روانه ای برادر غم مدار

فاطمه صغرا
ای همه جهان بهر خدا جان نثارم

ای عباس بسته پر جان نثار کنم

٢٧٠

٥٣٩

بابا توئیم قربان تو

دست من و دامان تو

گردم بلا گردان تو

جان نثاری کنم

عباس عمو ای ز زلف

عمو شنوا ای زلف

بیتم بردار جان نثار کنم

عمه توئیم قربان تو

گردم بلا گردان تو

دست من و دامان تو

جان نثار کنم

امام
ای فاطمه در دشت دلم غمگین

ای نور چشم من عزیز اوقاتم ناشیتان

٥٤٠

زینب
زینب عمه و دراز دو ساعتم شیعیان

در غم تو دوریم ای اشک ستم شیعیان

عباس
فرزند اهل شاه محکوم ز تو ایشان

چو دل آن بی علم و اتصال ناشیتان

ای اهل عالم کسی دلیل نیست

بر شه دین و دین بر خان رفیعان

هوش باش دیگر خجل ز چشم

هم تو ده ما فدای حسین شده گردید

٢٧١

شهادت امام حسین علیه السلام

امام حسین	زینب	ابن سعد	شمر
سنان	طفلها	امام عباد	کلثوم
سکینه	شهربانو	عرب	درویش
ابیا	جعفر	سلطان قیس	وزیر
پیغمبر	عبدالله	فاطمه	جلاد

امام حسین

[illegible]

زینب

[illegible]

[illegible]

ابن سعد

[illegible]

شمر

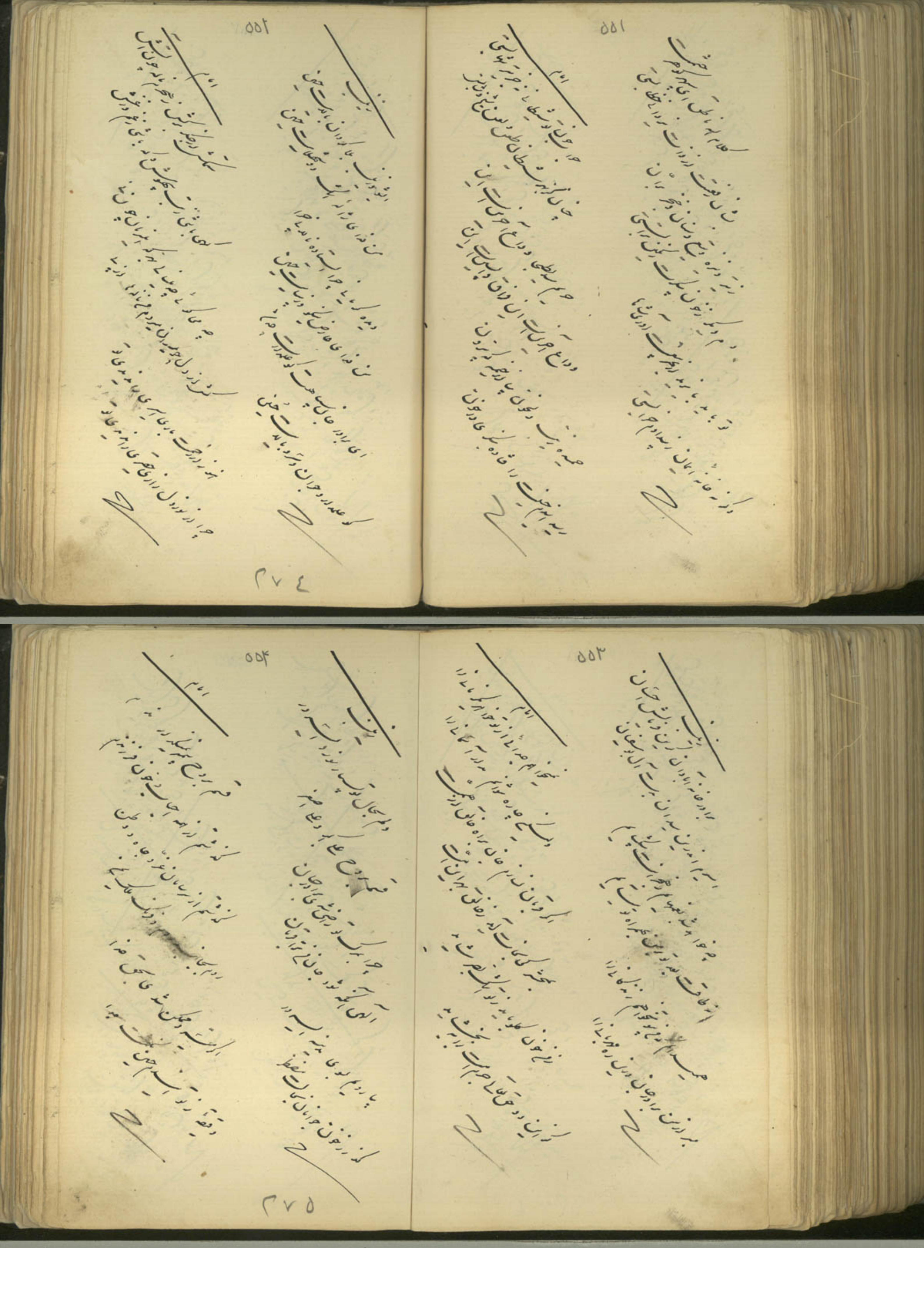
[illegible]

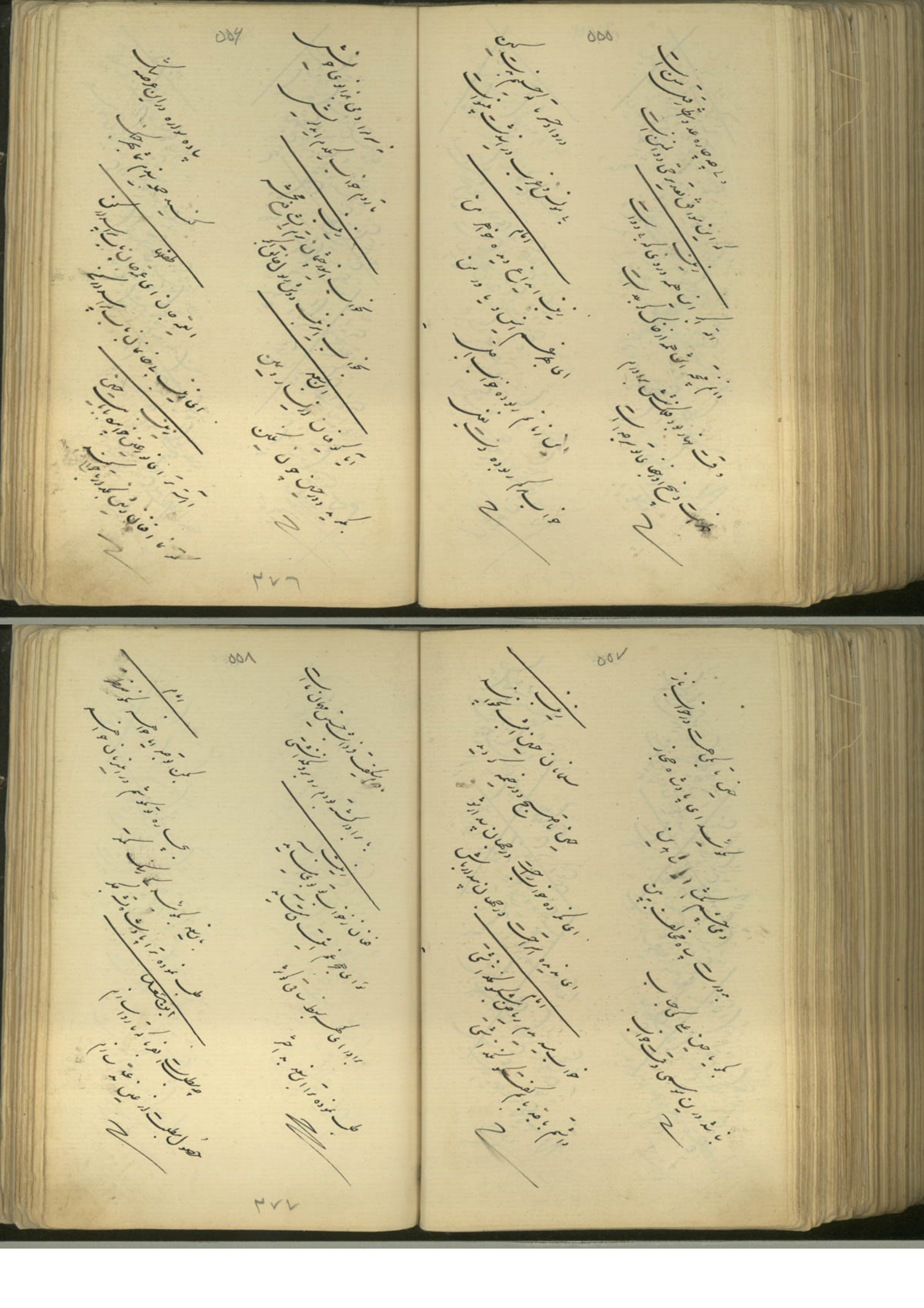
ابن سعد

[illegible]

سنان

[illegible]


۵۵۲
۵۵۱
۲۷۴
۵۵۴
۵۵۳
۲۷۵



[illegible]

[illegible]

[illegible]

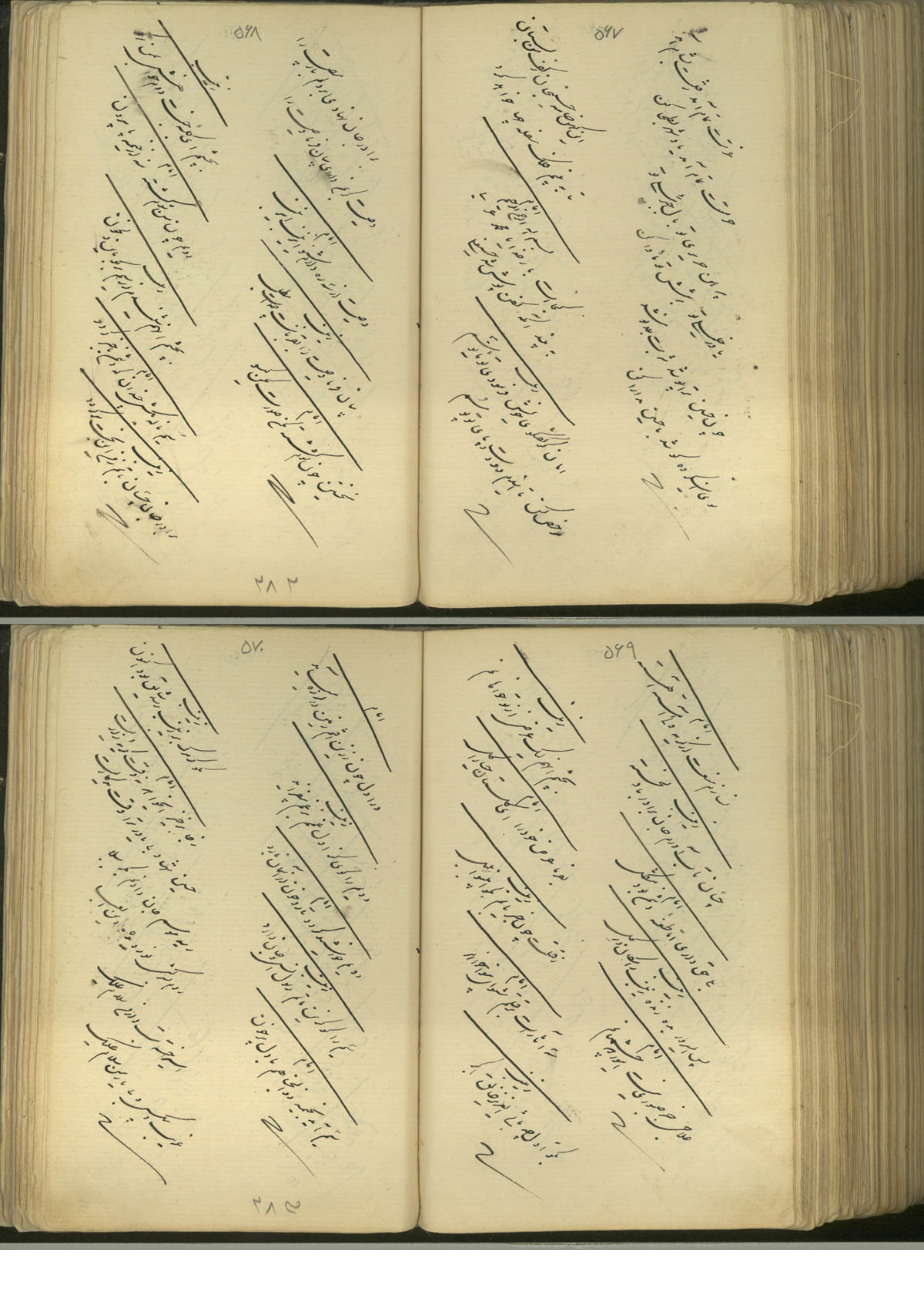
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

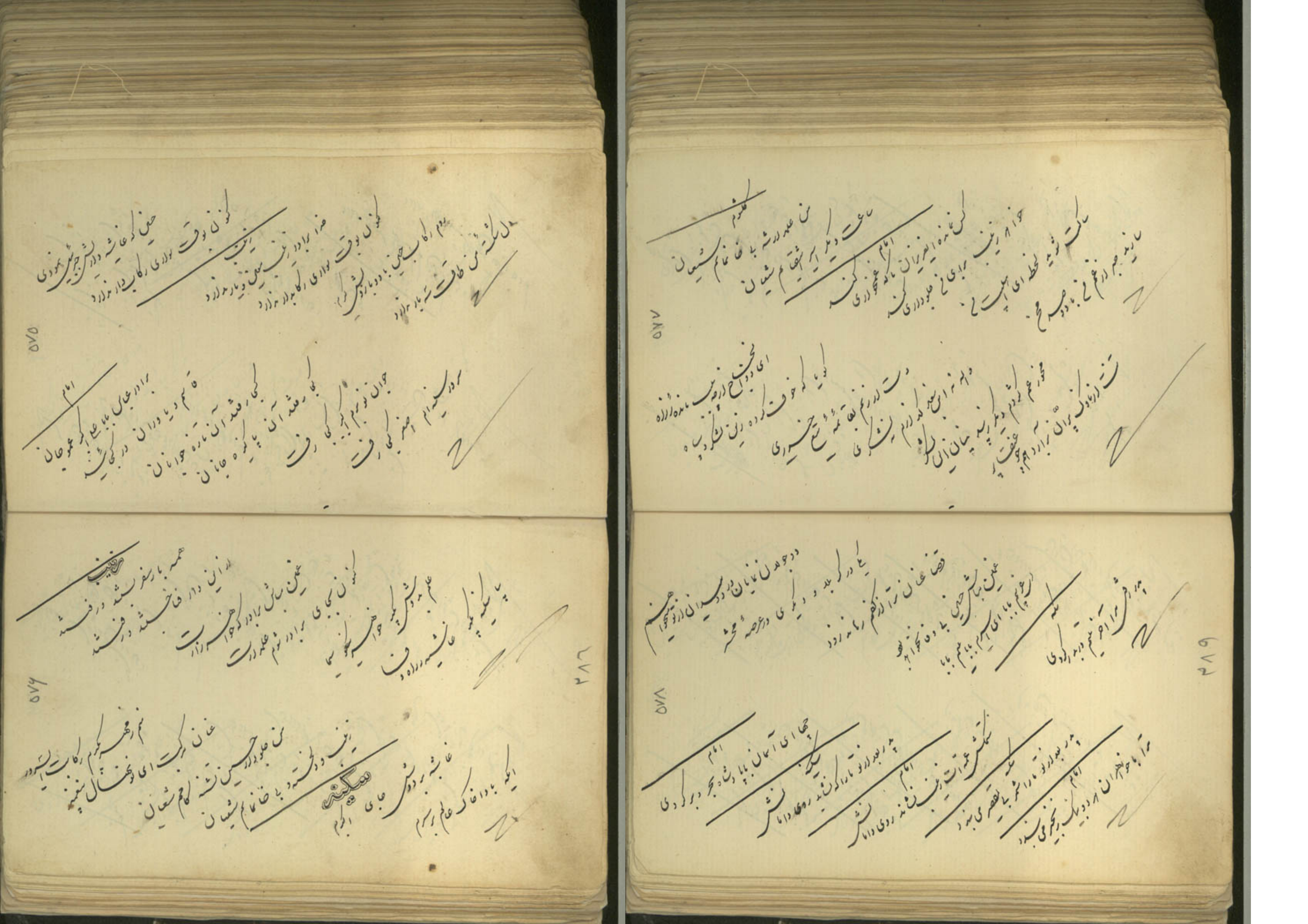


[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



زینب

حیف از عاشق دلدار چو شیر مجروحی
اکنون بوقت وداعی رکابدار ندارد
خواهر برادر غریب و بی‌یار ندارد
اکنون بوقت وداعی رکابدار ندارد
یوم رکاب حسین با دو بازوی [illegible]
دل شکسته‌ای طاقت [illegible] ندارد

امام

برادر عباس بیا علی اکبر عموجان
قاسم دریا دوران در [illegible]
بیا رفته آن تازه جوانان
بیا رفته آن پاره جانان
جوان نو رسیده‌ام [illegible] بی‌رفت
برادر [illegible] جعفر بی‌رفت

زینب

همه با رنج سفر بسته در قفسه
در این دور فاطمه بسته در قفسه
زخمهای رسالت برادر که جواهر ارزانت
بیا ای نبی برادر نوم علمدارت
عمر دو شکسته هم جراحت [illegible]
ای [illegible] عاشقه در ره دوست

زینب

ای عباس [illegible] ای نوجوان [illegible]
غم زهرا [illegible] رکاب [illegible]
ن جلوه در حسین تشنه لب کام شعبان
زینب و دل‌خسته بیا خانم تمام شیعیان

سکینه

عاشقه بر دوش جای [illegible]
الکه بیا داغ کرده عالم [illegible]

کلثوم

من عمه دارم به بیا خانم تمام شیعیان
ساعت دیگر ای شقاقم شیعیان

امام

کس غنچه نوجوانان تازه عمو داری
زینب برای غم چون داری
ساعت شیرین لحظه‌ای [illegible]
ای زینب جم در غم [illegible]

ای دوباره غم [illegible] مانده [illegible]
ای پدر خوش کرده زینب [illegible]
دست در زنم [illegible] جسمی
وای ای زینب [illegible]
مجروح غم بودم [illegible] پیمان [illegible]
زینب [illegible] پریشان برادر [illegible]

در جوان نیابان در دو دیدن از [illegible]
بیا در کربلا و دلی در عرصه محشر
قصه عاشقان نوجوان [illegible]
زمین باشد چون [illegible] بابا
ای [illegible] بابا ای [illegible] بابا

سکینه

[illegible] دیده [illegible]

امام

جای آسمان بابا دشت نجف [illegible]

سکینه

پدر بعد از تو [illegible] رویم داماد

امام

ستمگر غم [illegible] زینب [illegible] روی داماد

سکینه

پدر بعد از تو [illegible] بیا [illegible] می‌بندد

امام

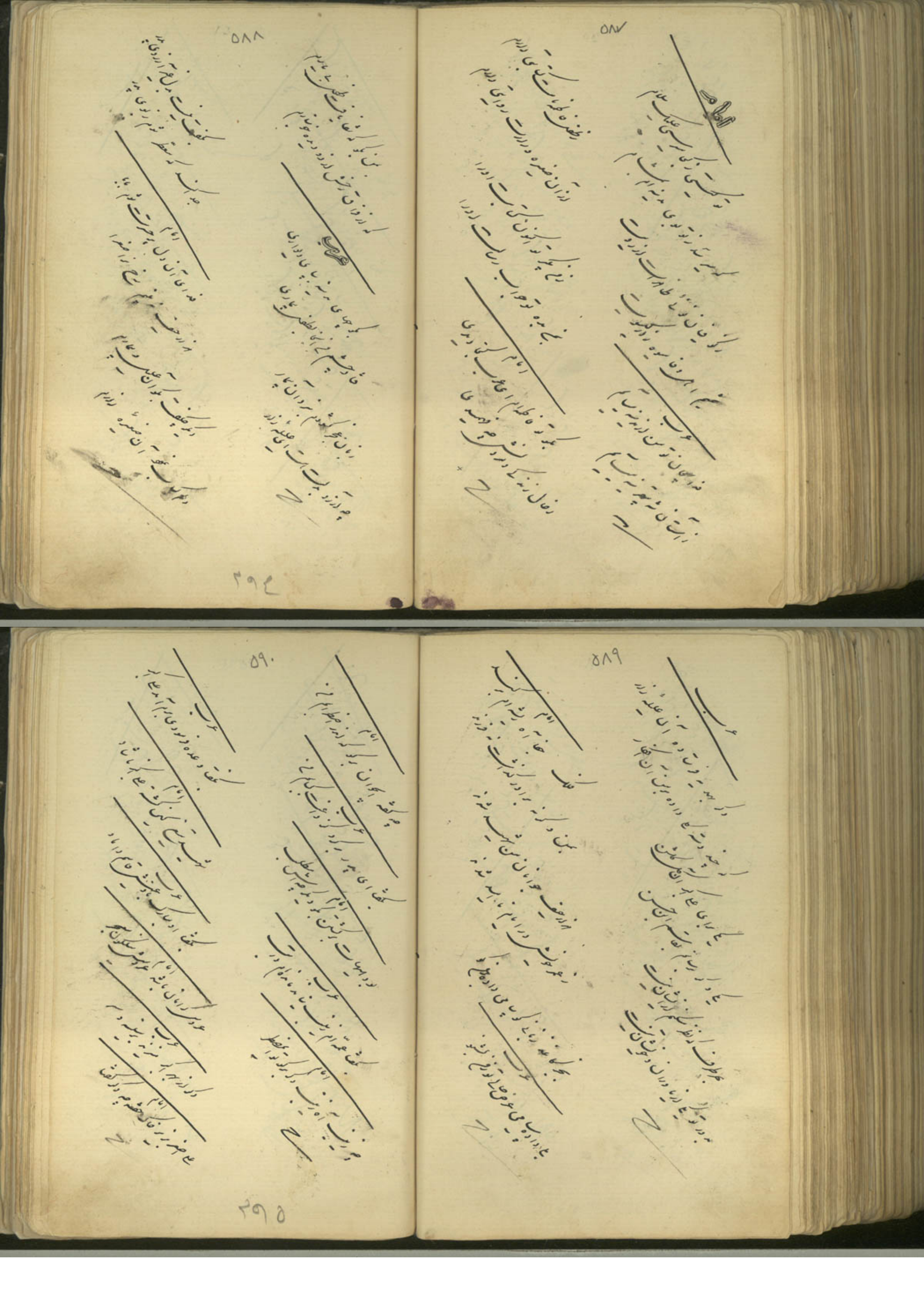
ما باهم جوان [illegible] می‌بندد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



عرب

بگو این رخش را از من زار
که داده بهر صغر آن دل افکار
نه دانست از صغر شهید است
از نیزه دار عزیزان بعجب است
نه کاری نمایم آخر کار
دریغ از زاده و دریغ پسر

امام

پدر بر تیغ از این حزین و محزون
همین رخ است و زینت ده فاطمه در خون
پدر یک رخ در کربلا کنون نشستان
که درزای تو داده است خواهر ناله‌ان
یا جوان عرب مانده در تیغ نشستان
بالطف علیم نفاطمه بریان

عرب

بردم لذرد مدینه بهر یزدان دوستان
دل دختر حسین آن فاطمه عزیز مان

طفلان

بابا بابا داریم تشنه ایم و تشنه
بمرد کاریم تشنه ایم و تشنه

امام

من هم اطفال تشنه ام و تشنه
در این بیابان تشنه ام و تشنه

طفلان

ای پدر بگو بی عمت
جمله این طفلان تشنه ایم و تشنه

امام

خود دون خنجر چون کشد برتن
پدر دلم تشنه ام و تشنه
العجب زاری که با خنجر بخت
به تار بقدم تو نقد جان کجف

ای شهر کلاب که کشتم این زمان
بوم زمین در کربلا این شاه در بخت

طفلان

بابا العطش بابا العطش

درویش

ای یار کرم مرا امام که آه و ماندن چیست
با نوح لم نشسته است در طوفان چیست
یک طرف سبی دور نظر آب
کوهی در نظر فی العطش بچشم پر آب
خوش است کار کوکول خود پر آب
ادم که یاری این قوم دل کباب
جوان تشنه تب ابد سلام علیک
تا ده دهد کنون علیم علیک

امام

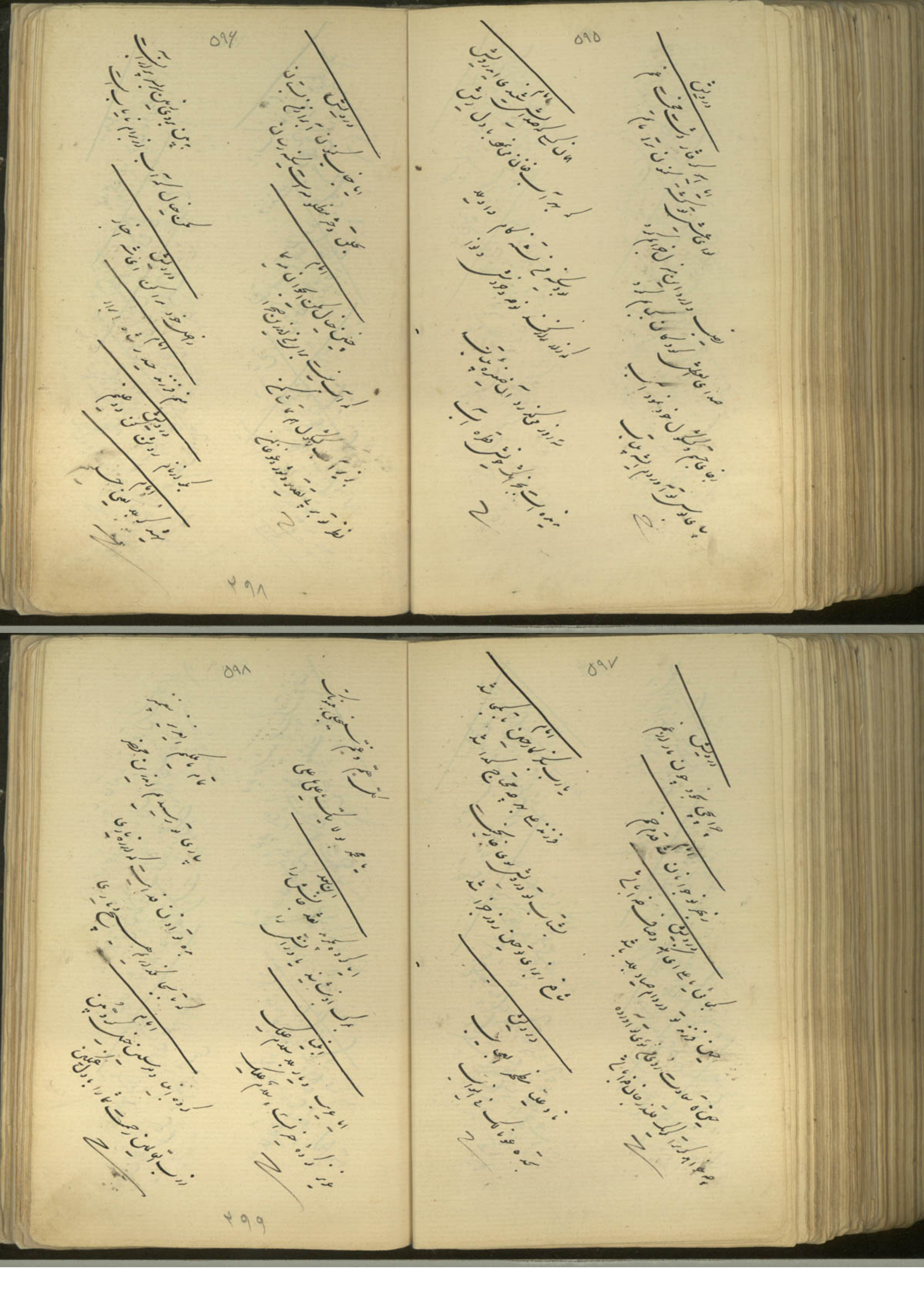
علیک ای تو ای نوجوان خدا یارش
پیامی زلی ترسی تو ایمد ریش

درویش

یا نحیف عمر دارد و مانده و آه
دل پر خون نمایم کنون ترا آه
دل است جوش در شهر کابل ای پرور
در این زمان حاتم بود ارزم حیدر
کنون رخ زدار عازم بجهم
بر ایت آن پادشاه دو کشم

امام

پیامی تو امین کجاست جان عاشر و ل
العجب که پر آب از ده کول
چو اندر دم با نارین در دیش ن
که در ذخیره بود نان آب ... ن



٥٩٥
٥٩٦
٢٩٨
٥٩٧
٥٩٨
٢٩٩

599

پاری آمد ... اما به معقول است سجارا

مرا خواهد ... بی نشانم چون [illegible] را

بحر و تابان شدن نیست مدام با ایمان حجب

زین صادر شود بهر رفع [illegible] است

رباعی

سلام امیر دریای علوم لدنی

یوسف بحضر دل مردمک بو یحیی

دریغ خورشید [illegible] کشته زخم [illegible]

دریغ [illegible] از [illegible] بهشت محنی

او تو دوری [illegible] جدل دریغ

زین عز عنعنه [illegible] خضر کفی

بازیگر [illegible] بهانه [illegible] بدل

[illegible] طایفه [illegible]

600

الهام

کیستی [illegible] برمن عمده سلام

[illegible] ذات [illegible] وحدت [illegible]

[illegible] و در اینجا [illegible]

نموده است [illegible] برمن عمده سلام

رباعی

هم [illegible] بنده است [illegible] جان

[illegible] رغم [illegible] جان

بابت [illegible] جو [illegible] السلام بروشت

[illegible] ال [illegible] بر العلم نهاد

[illegible] السلطنت قدم برگزید

[illegible] عمارت [illegible] رسید

[illegible] برزند [illegible] بنماید

[illegible] داد [illegible] ازین [illegible]

601

الهام

از عشق خزین [illegible] در [illegible]

[illegible] ازین [illegible] دیده [illegible]

[illegible] بر همه [illegible] روز

[illegible] چشم [illegible] تو [illegible]

[illegible] جوان [illegible] بهشت کمین

[illegible] شد [illegible] سامان

رباعی

[illegible] عجب دل رحمن [illegible] داری

[illegible] لطف [illegible] احوال دشمنان داری

[illegible] عزیزان [illegible] کشته

[illegible] زخم مروت [illegible] داری

[illegible] کلبه [illegible] بر [illegible]

[illegible] عطش [illegible] بجان داری

602

الهام

در [illegible] دین [illegible]

[illegible] جاودان [illegible]

[illegible] پیران [illegible]

[illegible] عیدی [illegible] کرا

[illegible] در [illegible] پری

[illegible] در [illegible]

رغم [illegible] بر منزل خود

[illegible] تا [illegible]

رباعی

ای جان [illegible] هنگام [illegible] است

[illegible] سلطان [illegible] است

[illegible] دمی [illegible] در چشم

[illegible] رحمت [illegible] دل [illegible] چشم

501

امام
عوض از آمدن [illegible] برای چه [illegible] است

ابن سعد
بهر آن است [illegible] صحرا [illegible] در [illegible]

امام
ره داری تو [illegible] را ابن مجنون

ابن سعد
در افتی [illegible] درون [illegible] جنون

امام
[illegible] مروت [illegible] ما دون

ابن سعد
[illegible] میشود [illegible] دادن

امام
[illegible] چه [illegible] چاره [illegible]

ابن سعد
[illegible] خلوت [illegible]

امام
[illegible] تو [illegible] از [illegible] ره [illegible]

ابن سعد
الم کنم [illegible] زنان خون [illegible]

امام
[illegible] جنگ [illegible] طاعت [illegible]

ابن سعد
از [illegible] آید روان [illegible]

امام
گفتم [illegible] عراق در [illegible] رود [illegible]

ابن سعد
عمر [illegible] دنیا [illegible]

امام
گفتم [illegible] ده [illegible] تا [illegible]

ابن سعد
[illegible] چون [illegible] ایشان [illegible]

امام
گفتم [illegible] ره [illegible] ره

ابن سعد
حالت این حالت [illegible] آگاه

امام
[illegible] در [illegible] یا [illegible]

ابن سعد
[illegible] خورد [illegible]

امام
ای ابن سعد [illegible] امروز [illegible] جنگ

ابن سعد
ستمکاران [illegible] پی طبل جنگ

امام
[illegible] آقای [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

دیگر [illegible] عیب [illegible] بیزار [illegible]

[illegible] روی [illegible]

تو [illegible] برد [illegible]

ولی [illegible] روی [illegible] مرده [illegible]

نوا [illegible] دردی [illegible]

[illegible] بی [illegible] درد [illegible]

[illegible] قسم [illegible]

درویش
بهای [illegible] آب [illegible]

[illegible] جای [illegible]

ولی [illegible] ای [illegible]

قیس
[illegible] پرده [illegible]

ای درد [illegible] خط [illegible]

از [illegible] جهان [illegible]

درویش
دل [illegible] صد [illegible] مجنون [illegible]

[illegible] رخ او [illegible]

[illegible] عجب [illegible] خط [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

[illegible] جدل

[illegible] راه [illegible]

۶۰۷

سلطان قیس

ای وای این چه دشت صحرا بود
این چه آه بر چه جوشش تماشا بود
[illegible] دست من برامان
چاره [illegible] شوم بقربان
این چه [illegible] بیچاره شدم
دلگیر [illegible] روز [illegible] شدم

وزیر

من چه [illegible] ای جان
[illegible] نمودن [illegible]
چاره نبود درین زمانه [illegible]
بجز [illegible] بزند [illegible]

قیس

بار الها [illegible] بقربان دم
[illegible] دم

۶۰۸

چون [illegible] چاره [illegible]
چاره ام [illegible] بر کوچیست

وزیر

شیخ [illegible] این دین را
امام اولین و آخرین را
[illegible] سلطان دین است
امام اولین و آخرین است

قیس

یا [illegible] جان من [illegible]
در [illegible] ای مولا
چاره [illegible] برمن کن

وزیر

[illegible] دوم کن
تو [illegible] نشون دشمن
[illegible] امام زمان امام حسین

۶۰۹

الهی [illegible] امام زمان
با یقین [illegible] شود [illegible]

قیس

[illegible] چراغ [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] من [illegible]
[illegible] چین [illegible]
[illegible] حسین [illegible] حسین

امام

[illegible] پک پک
حسن را [illegible] پک پک
[illegible] حسن من
[illegible] حسن [illegible]
[illegible] چشم [illegible]

۶۱۰

قیس

حسین [illegible] مصطفی
بیا ای قیس [illegible]

امام

[illegible]

قیس

[illegible] دیده [illegible]
کجا بودی تو [illegible]

امام

[illegible]

قیس

[illegible]

امام

[illegible]

قیس

[illegible]

امام

[illegible] صحرا

ای دلداده جان بچشم گهربار یا حبیب [illegible]
درراه حق با بخت خوگرده یا حبیب
ایکونه کی تو جلک نمائی بچشم تر
بس ایست عزیز چو فا الگذیر
گردن خوش تو جان کی در صف دی [illegible]
[illegible] دوز خونی عمار

عزیز هست با نصیب ای [illegible]
وحید است [illegible] با نصیب است [illegible]

دو بغنج ای ذو بغنج ای ذوالغنج
تیره در غم تو زردی مهر و ماه ای ذوالغنج
[illegible] بدی ای [illegible] ای ذوالغنج
[illegible] سیه داری براه ای ذوالغنج

شد روان دروغ زبس [illegible] زخم [illegible] نگاه ای ذوالغنج
[illegible] تو جای [illegible] زبر زمین
[illegible] نازنین خود [illegible] ای ذوالغنج
[illegible] ای ذوالغنج ای ذوالغنج داری جا [illegible]
[illegible] ای ذوالغنج

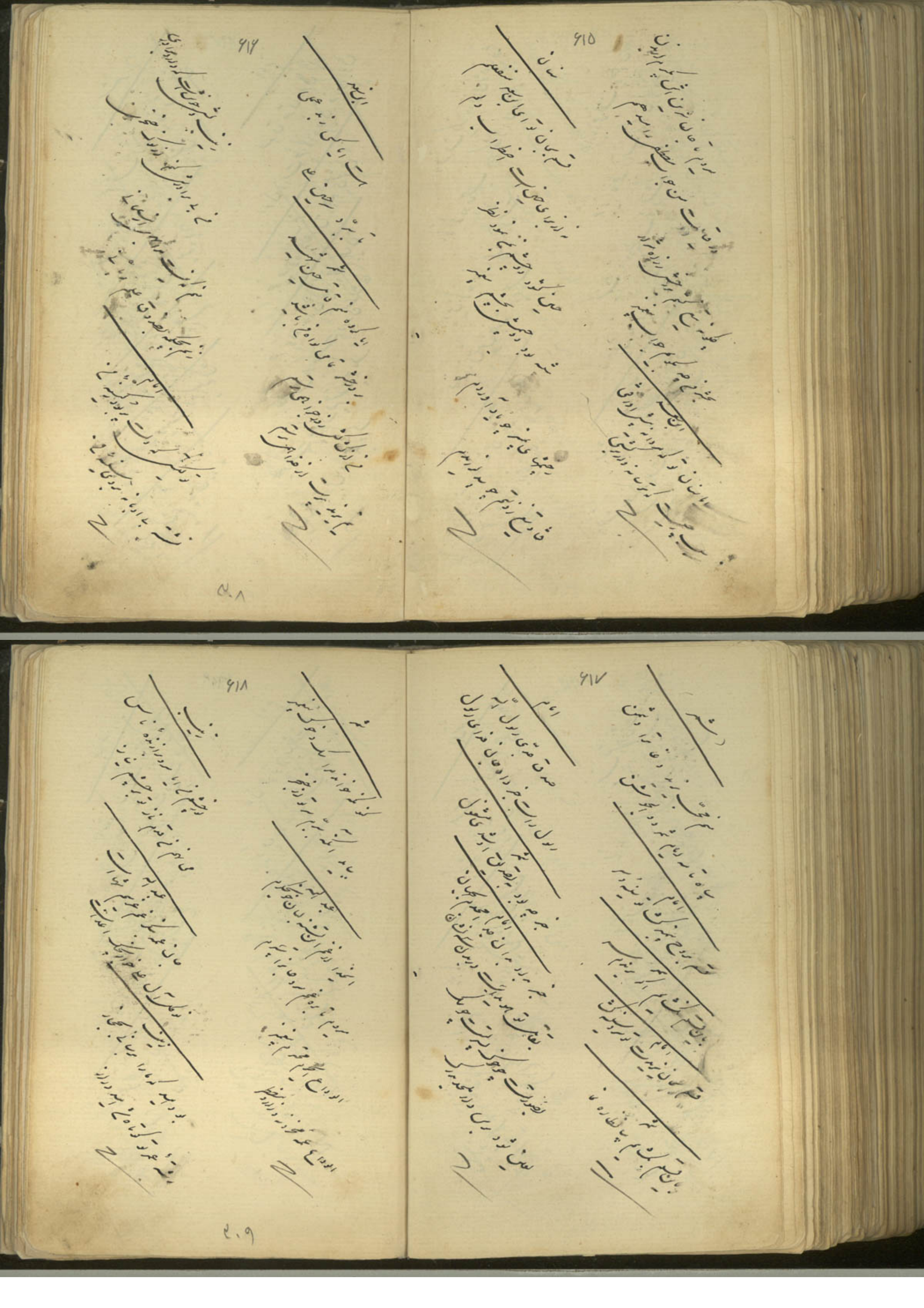
دل [illegible] جو تو بر [illegible] ای ذوالغنج
[illegible] در سینه آه ای ذوالغنج
[illegible] دارم [illegible] کوش دار
[illegible] دارد براه ای ذوالغنج
ای زبان [illegible] بود چنین
[illegible] نگاه [illegible] ای ذوالغنج

جشم [illegible] ای ذوالغنج
[illegible] دوزخ [illegible] سپاه ای ذوالغنج
بعد قتلم [illegible] ای ذوالغنج

ذوالفقار [illegible] ای ذوالفقار
[illegible] کار ای ذوالفقار
[illegible] ای ذوالغنج
[illegible] ای ذوالفقار

در صفت [illegible] ای ذوالفقار
[illegible] کردست
[illegible] در بر است
[illegible] زمین افتاد
[illegible] بر زمین افتاد

[illegible] چو [illegible] گردد
عزیز فاطمه [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] خنجر
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] زنان



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

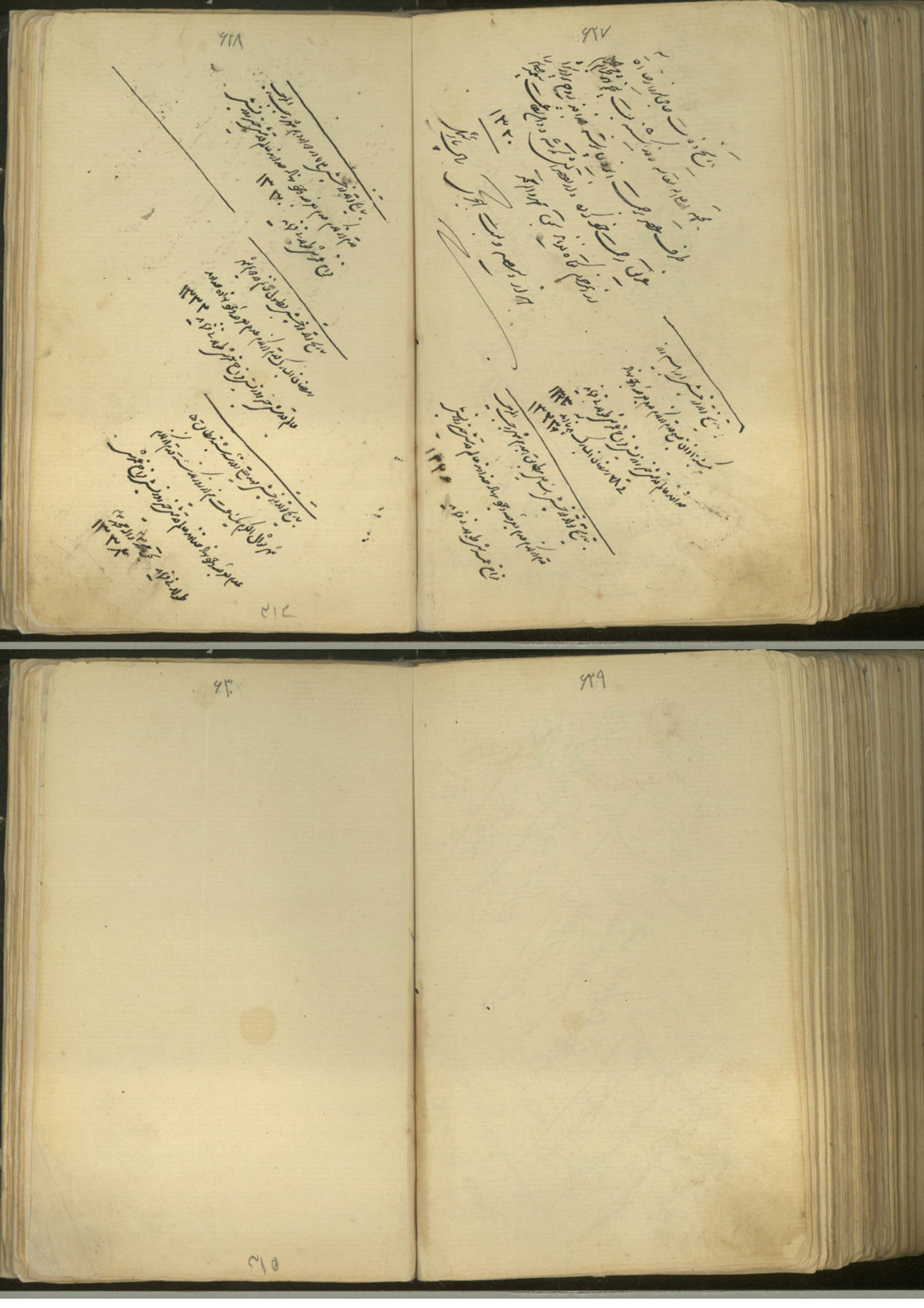
[illegible]

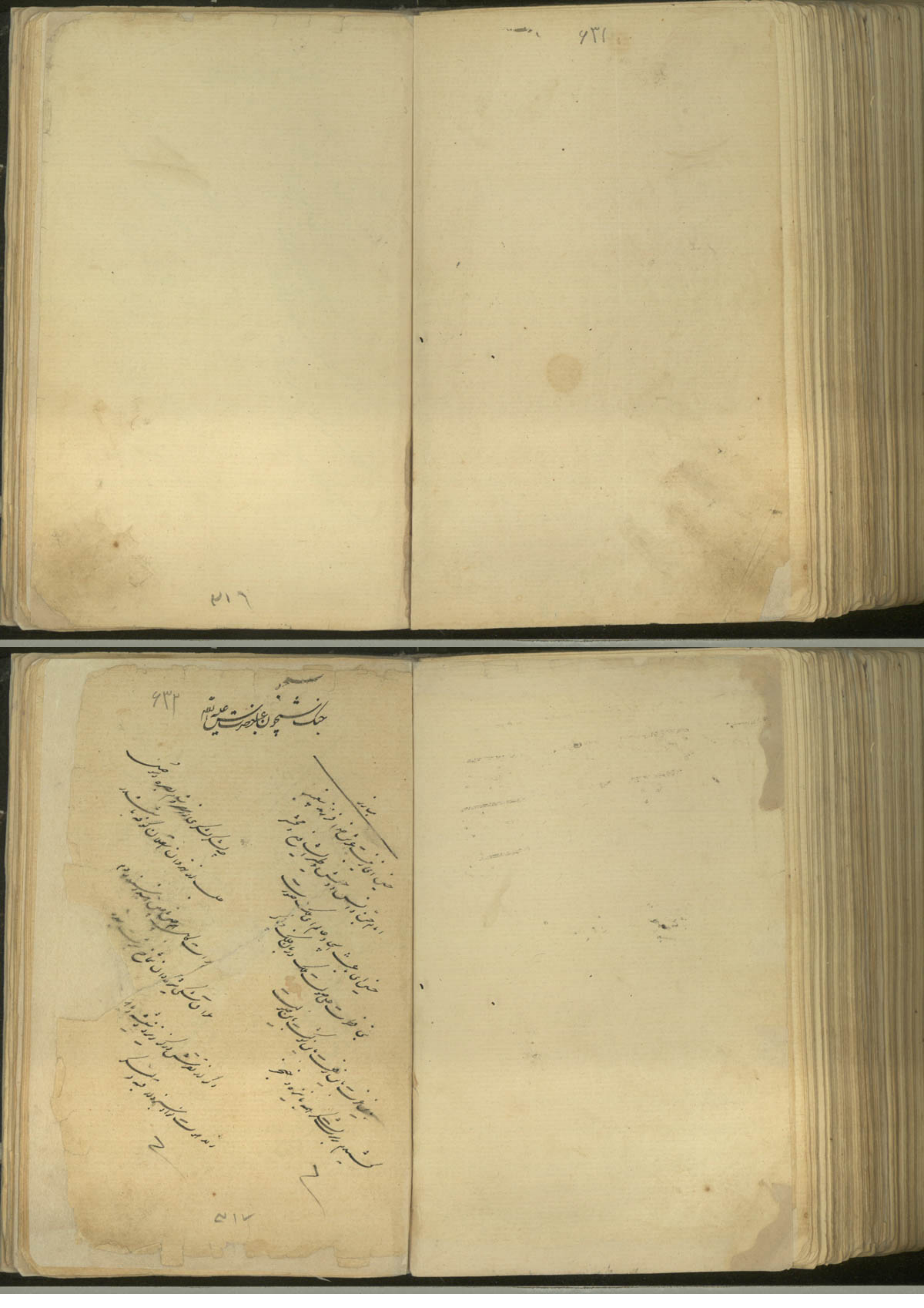
حسب الخواهش آقای حاجی خان [illegible] با تمام این مجلس [illegible]

[illegible] شوال [illegible]

[illegible] ۵ [illegible]

سنه ۱۳۱۲


٦٢٨
٦٢٧
٦١٤
٦٣٠
٦٢٩
٦١٥



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تمت

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

(وله)

[illegible]

وله

[illegible]

(عاشق)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

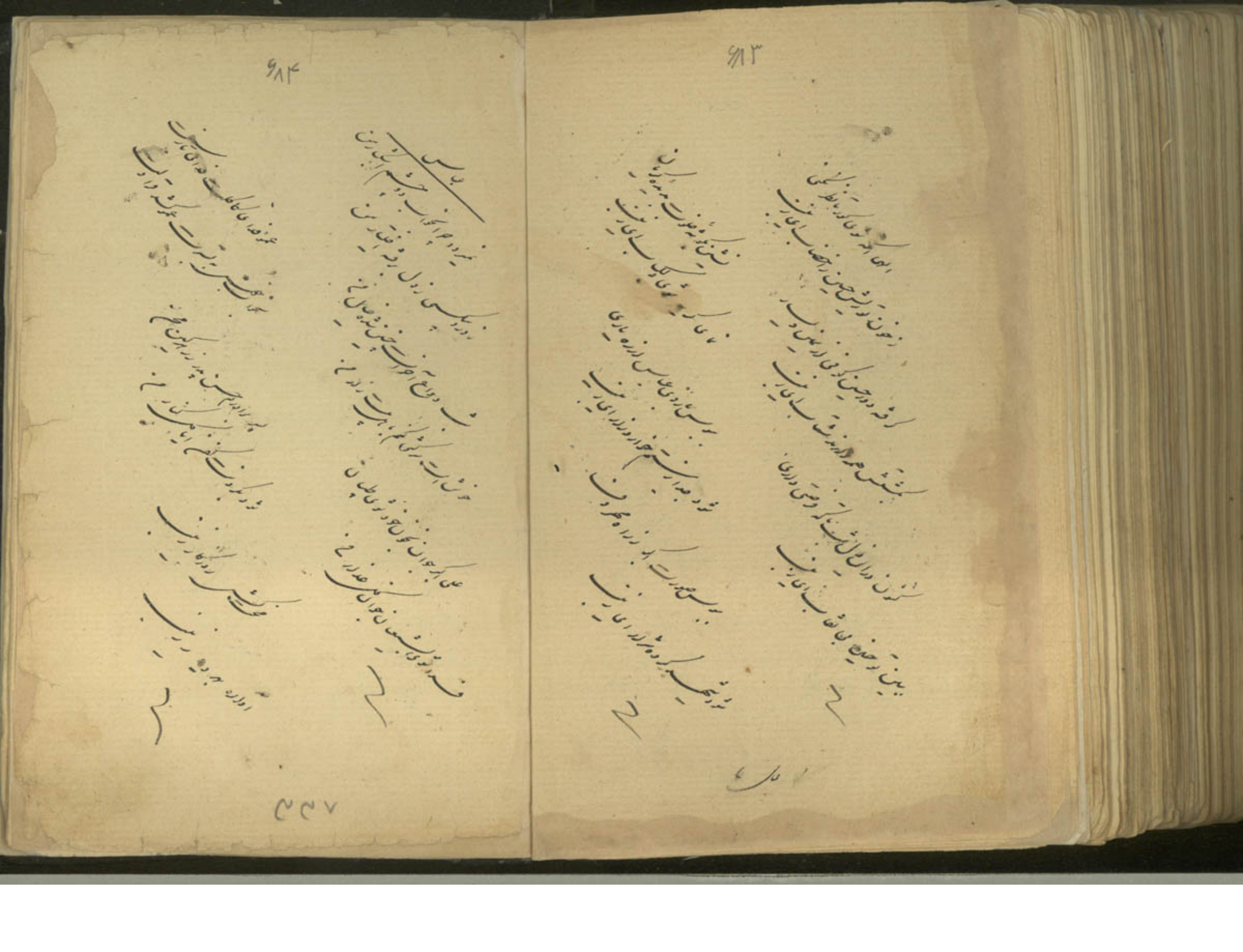
[illegible]

رباعی

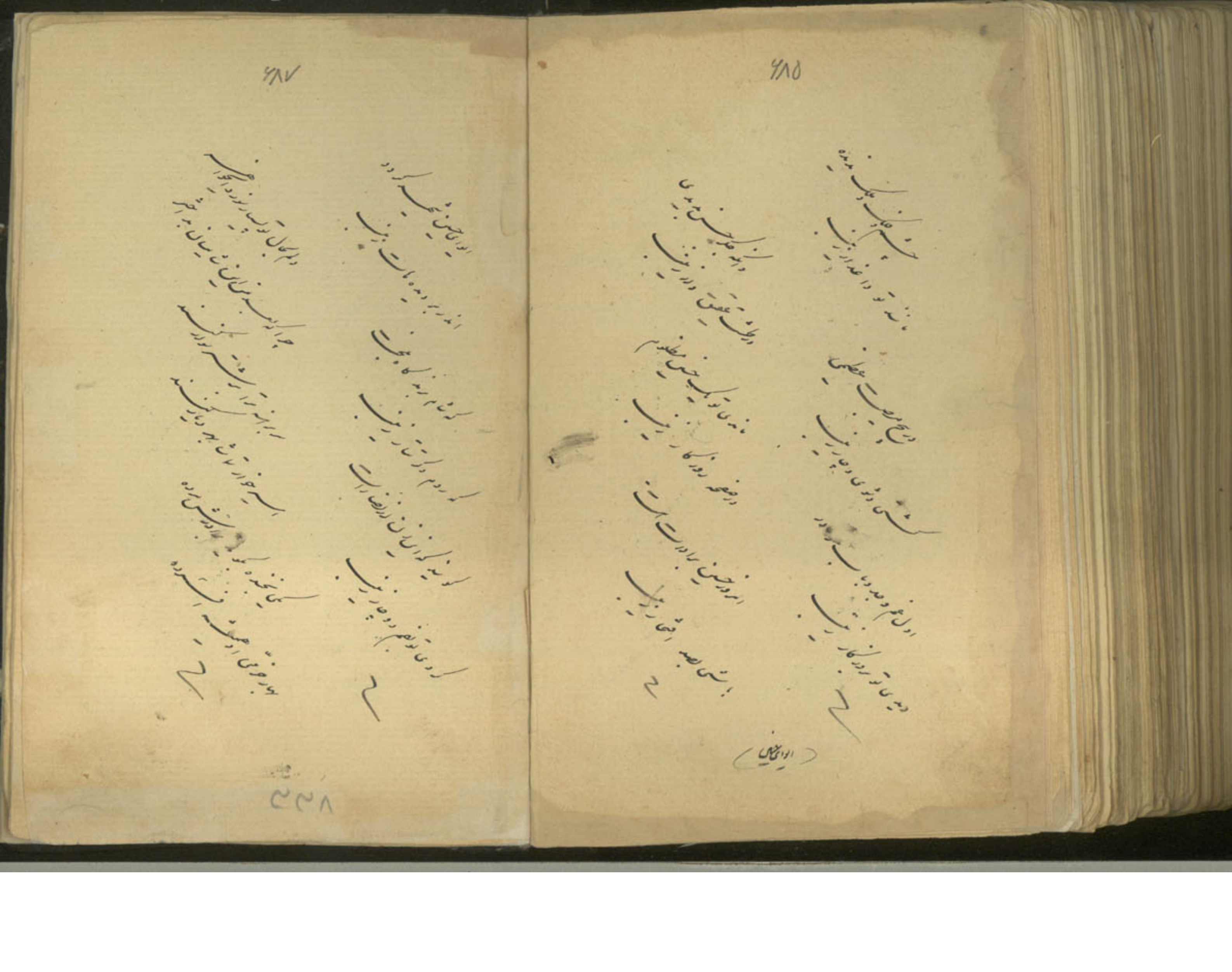
[illegible]

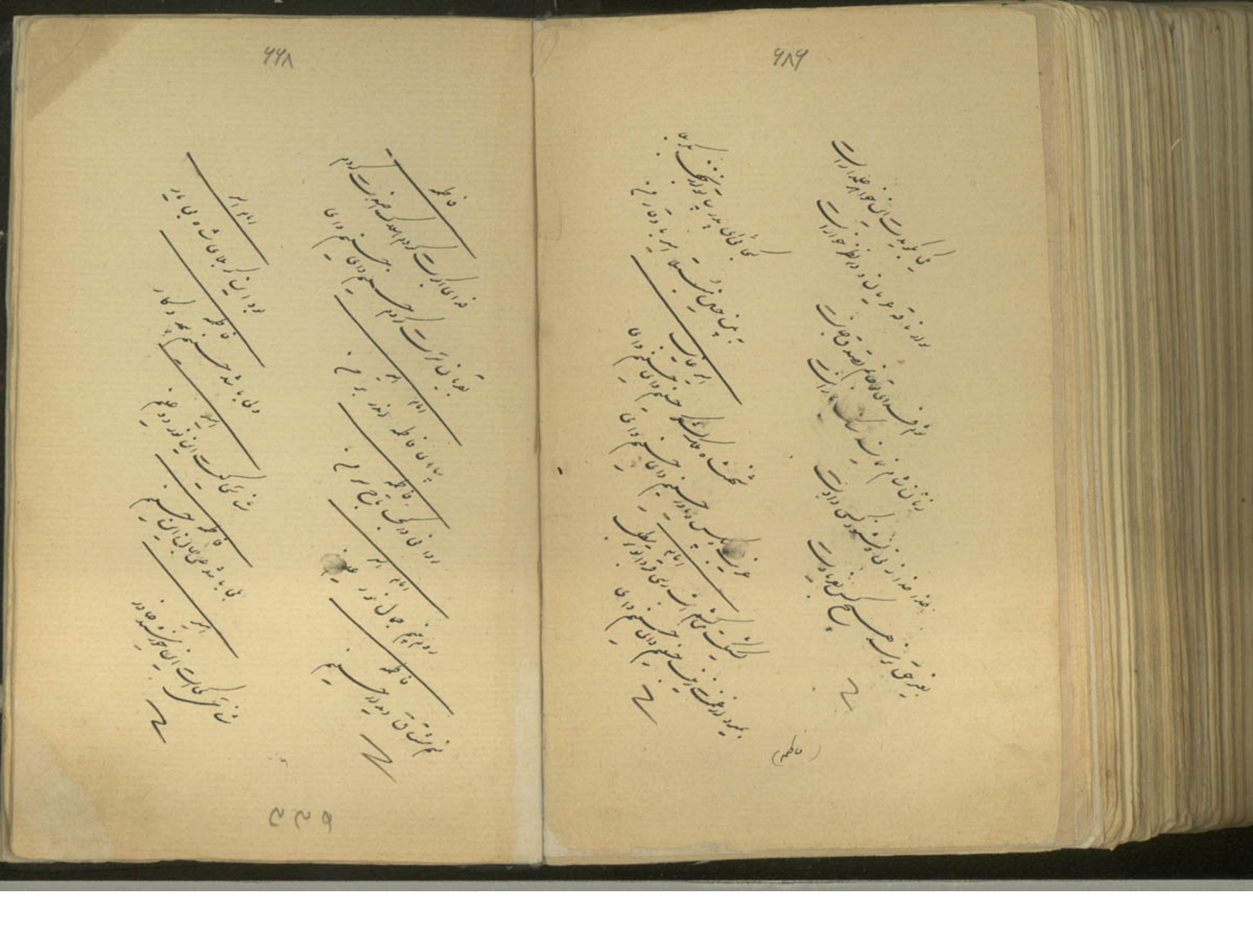
رباعی

[illegible]



۶۸۴
۶۸۳


٦٨٧
٦٨٥



فاطمه

بی بابا [illegible] عزیز [illegible]

اکبر

[illegible] این [illegible] باشد

فاطمه

[illegible] داماد باشد

اکبر

[illegible]

فاطمه

[illegible]

علی اکبر

[illegible]

اکبر

ضرورا [illegible] عالم را [illegible]

علی اکبر

[illegible]

اکبر

[illegible]

علی اکبر

[illegible]

اکبر

[illegible] ای [illegible]

علی اکبر

[illegible]

[illegible]

علی اکبر

[illegible] داری

اکبر

[illegible] دارم [illegible]

علی اکبر

[illegible]

[illegible]

علی اکبر

[illegible]

اکبر

[illegible]

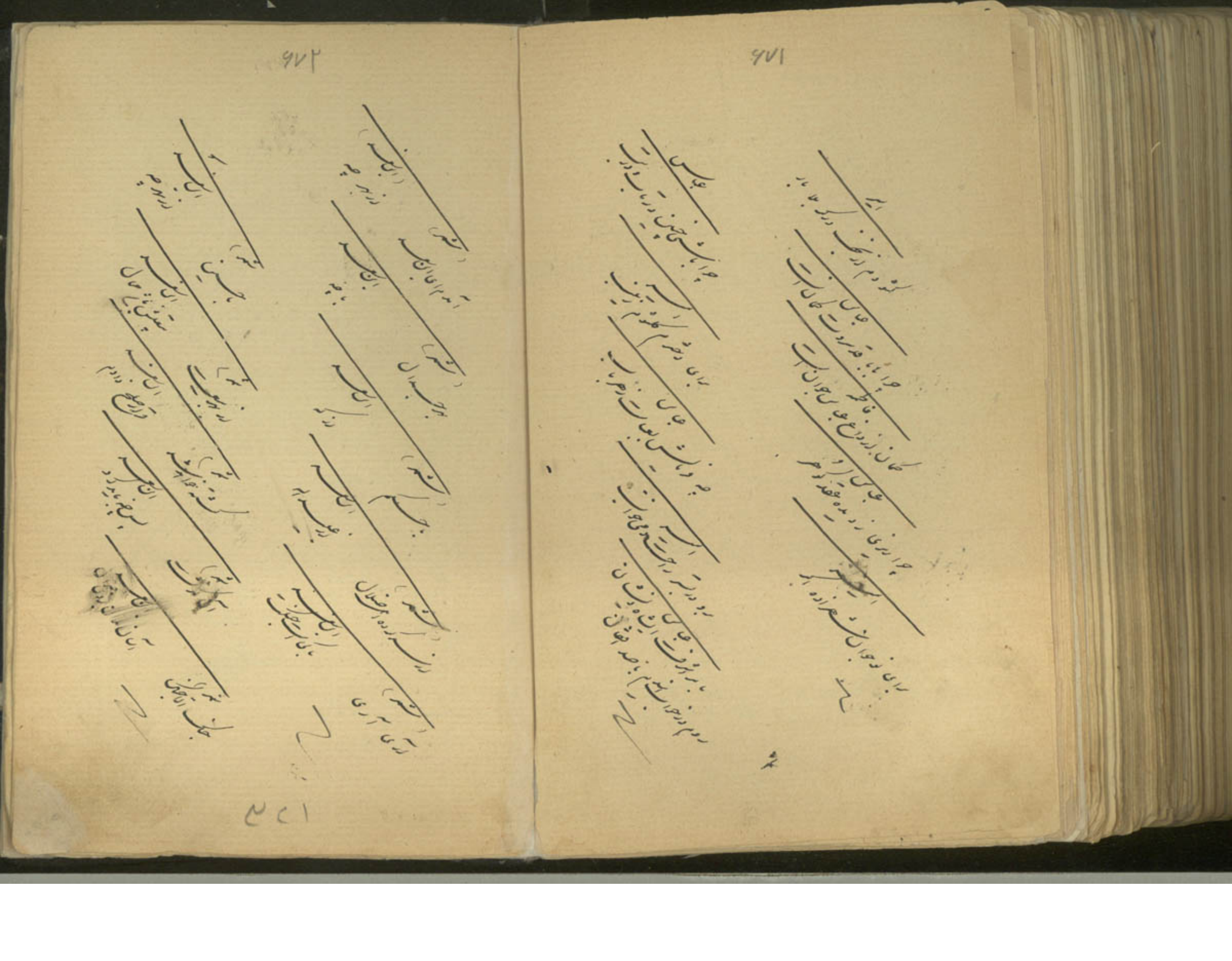
علی اکبر

[illegible]

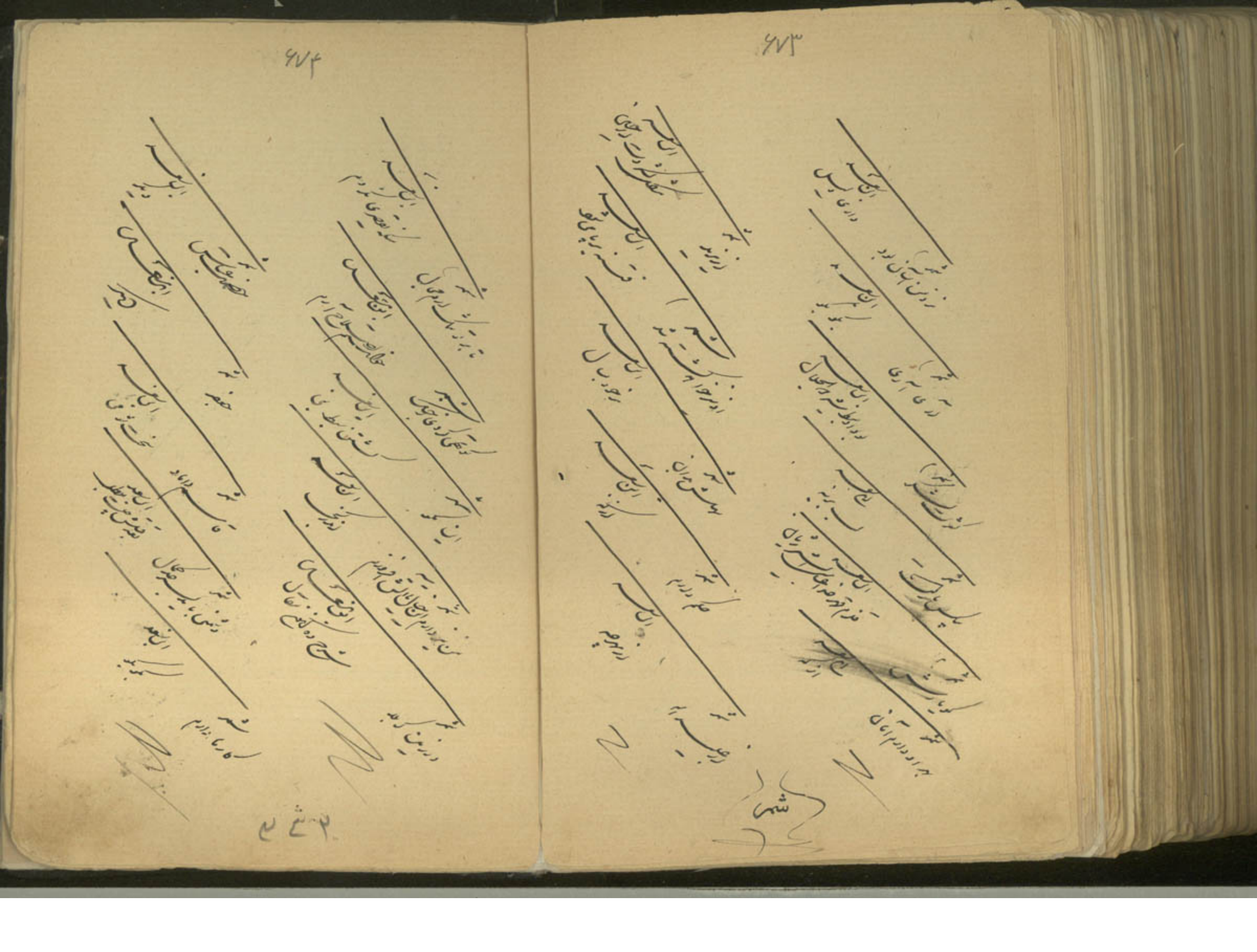
اکبر

[illegible]

[illegible] بابا سلام



٦٧٢
٦٧١


۶۷۴
۶۷۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۶۷۹

ابلغ

ای غم خوارم تپیدن دو پاره شده
صبحی و هم صبح لب با شکر پاره

کاری نمودی ای دل مردود پیچ
لیکن هر دو تیر از دل مصطفی

می رسم از کوه با پیچ شمر اردان
منت ای ... با طاقت زنان

طرفه صدا ای چشم تر عاشق
پر رسد زور بگوش صوت خوش الحان

باز نه باد بر لطف خودش نغمه
رقت زخون کاه ای ... بگوران

ای زبان خشم کمان دادی حجت
بی جور زظلم هیچ نکند دوران

(دو دوره)

۶۸۰

دو چشم پیش ای ... معطر
دو چوب طلای است در میان پایان

یوسف مصری را فتاده درا پیچ
یا در پیچ اطو چیده ... سلمان

نه ز درای ... قدم
زره بجای ... ز جوش سرای ان

قامتی عالی دست دست قرات
دست صد دار کو دست بسته بر درات

چشم کشیده دل ... عشق بگو
رم خورده آهوی عشق جوکردان

نه ز بخت یاری تو تابد
درد بود بحق چیز نیست بسیار

۶۲۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

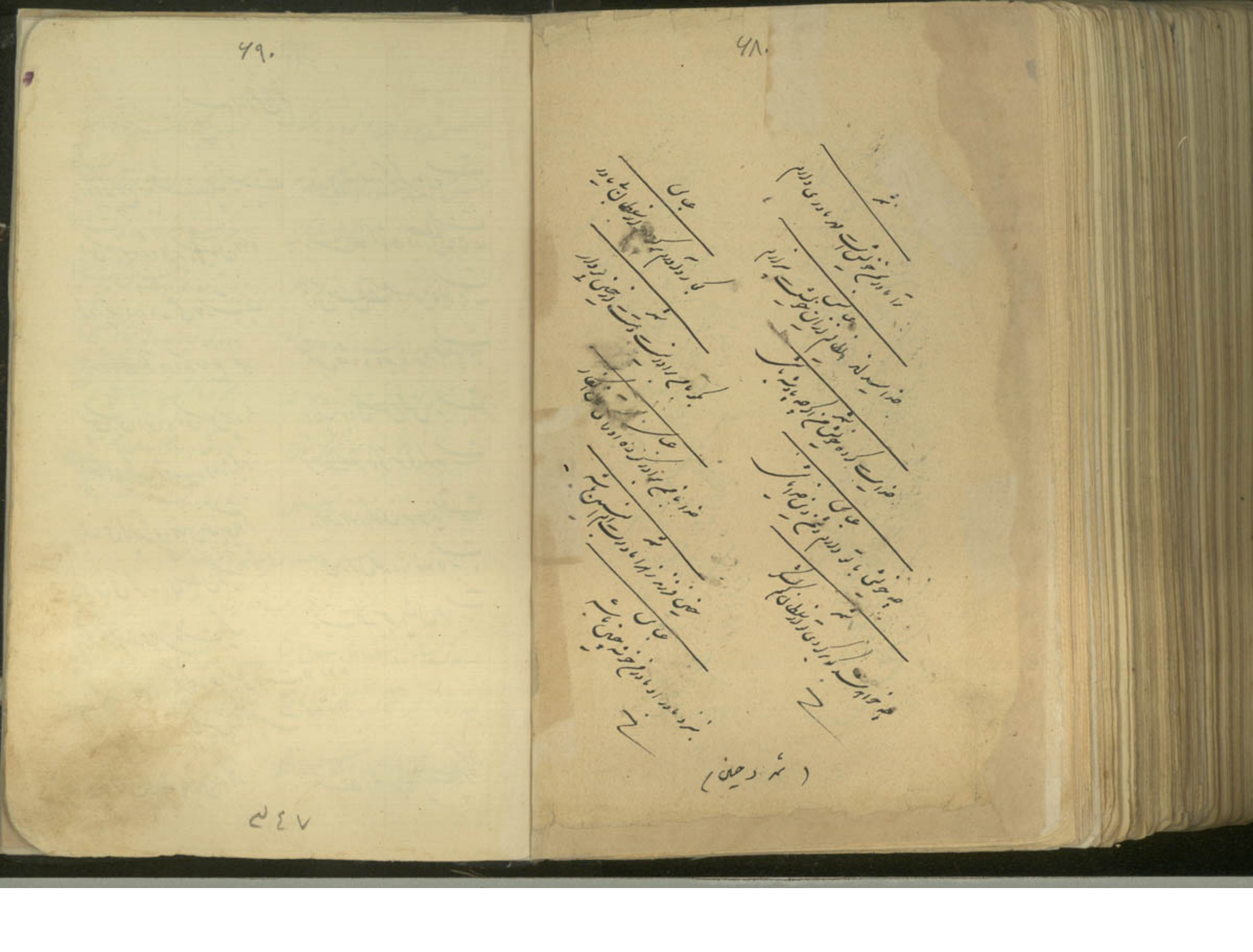
[illegible]

فارسی

[illegible]

فارسی

[illegible]



۶۹۰
۶۸۰
۵۴۷

بسم الله الرحمن الرحیم

روزی که چرخ بزم غم انبیا ببست | قندیل غم به بارگه کبریا ببست
پای ستم بذروه عرش آشیان نهاد | دست جفا گشود و در مصطفی ببست
گرد آنچه در زمانه همی خواست با نبی | زان پس قطار بسته اولیا ببست
آمد زمان آنکه درآید بباغ خلد | عین خدا و دیده بدار الفنا ببست
بس آتشی ز توده الماس بر ره ما | از کینه بر دل حسن مجتبی ببست
سلطان ملک یثرب و فرمانده حجاز | رخت سفر ز مکه سوی کربلا ببست
عهدی که بسته بود نهان با خدای خویش | در عرصه ظهور کنون بر ملا ببست
چون نی کمر بیاری سلطان کم سپاه | آل رسول جمله ز راه وفا ببست
از هم گشود بند محامل بدشت کین | زینب فکند معجر و شال عزا ببست

خرگاه غم بصفحه دشت بلا زدند
زان پس رقم بتقبت شه کربلا زدند

ای آسمان خم شده چوبان روزگار | کشته ز کینه [illegible] خوار

بس تاج در کمین تو گردیده بیکلاه | بس بیکلاه کشته ز قهر تو تاجدار
بس کسان بمسند عزت قرار جو | بس خسروان فتاده ز بیداد تو بدار
هر غالبی که بود جهاندار و صف شکن | مغلوب شد ز جور تو در دشت کارزار
هر قادری که بود بقدرت خدیو دهر | چون دور تو بدست خسان گشت بیقرار
هر کس که بود با نیت اندر جهان ولی | وادی بباد حادثه بنیادش آشکار
سبط نبی بخاک مذلت گزیده جای | تخم زنا نشسته بر اورنگ زرنگار
بس سروران ز کین تو غلطان بخاک خون | پیکر فتاده بر تنشان زخم بیشمار
گلهای بوستان نبی را ز تشنگی | گردی بدشت ماریه خندان ز خون خار

بس آسمان خمیده شد از شهران تهی
گشت آنکه از خسوف خود آن بدر خرگهی

در خاک آستان شهنشاه انس و جان | زان غم نهان قامت عباس شد کمان
بعد از نماز چهره بخاک آنچنان نسود | کآمد بلرزه عرش خدا و ملائکان
تا ز انقلاب دهر جهان در سپهر غم | رخسار آفتاب شد از خیل اختران

باریدخون ز دیده چنان که ابر نوبهار — سازد نثار گوهر غلطان به بوستان
بر پای گل که خنده زنان در ریاض حسن — آید بجلوه در بر ریحان و ضیمران
گریان بجای خنده گل اندر سرای دهر — بگشا دلب چو غنچه بدان سرو گلستان
کز گریه تو آتشی سوزنده در خیام — زد شعله در فتاد بکانون تشنگان
یکدم مباد چون تو روانم بملک تن — یکدم مباد زندگیم بی تو در جهان
فرسودگی سپهر حیا از تو پرورا — بردار سر زخاک بزن آتشم بجان

فرقی که بود جلوه گر اندر دیار شام
یک نیزه شد بلند نظر سوده امام ۱

دست از ادب بسینه رخ از شرم لاله گون — حیران ستاده در بر عنای کاف و نون
گاهی فشانده خوشه پروین بر آفتاب — گاهی بمه نشانده گهرهای سیمگون
ناگاه زبان بعزب لاارض وجان — بگشود کای زمین زمان از تو در سکون
بر سر را چو افسر شاهنشه از بخت — سایه زسرو قامت شه بود تا کنون
آید زمان آنکه کنند م غرق کین — چون بادبان کشتیه ذورق بحر خون
خندان ز برگ خویشم وگریان برای ... — خوش تا هین نمانده درین ورطه رهنمون

لیلا بشکوه

لیلا بشکوه ناله کنان از جفای دهر — زینب ستاره پاش بر رخساره از عیون
بس گریه در گلوی شهنشاه زد گره — بیرون نگشت آه جهانسوز شش از درون
یعنی که در زبان وصال این فراق چه — مشکل حکایتی شوان گفتنش که چون

تا اذن جنگ اشاره زشاه بدینه شد
روی سپهر تیره ز آه سکینه شد

چون شد جدا زیکدگر آن ماه و آفتاب — گفتی ستاره ریخت مه از دیده سحاب
آمد زمین بلرزه و این نیلگون سپهر — واماند از تحرک و عالم در اضطراب
زانغم که بر گشود چو زرین همای چرخ — خندان نشست بهر سفر از بر عقاب
بنهد رخ زردی شهنشاه مشرقین — آمد بسوی معرکه چون ضیغم جراب
زد بانگ با سران سپه کز جفای شهر — محروم شد ز روی فرات آل بوتراب
جز من نمانده در صف هیجای کربلا — یاری کند بخسرو دین شاه مستطاب
فریاد از آن زمان که برآمد ز روی زین — تا زان زهر گرانه بدانفرقه کلاب
کاش آنچنان بشعله آتش بسوختی — که عباس شد بریده سر اندر کنار آب
آه و فغان پرده گیان بر شد از زمین — افکند شور غلغله در نیلگون قباب

شد منخسف ز کینه رخ ماه کربلا
چون خور کسوف یافت ز غم شاه کربلا

برشد ابر تر شهادت بروی زین — بنهاد رخ بجنگ مخالف ز روی کین
روح الامین دریدن جامه شکیب — افکنده شور و ولوله در چرخ چارمین
بس ناله شد بلند ز خرگاه اهل بیت — زان ناله شد ملایک هفت آسمان غمین
کاوش ازان ز چشم سپهر اختران چرخ — جای سرشک عقد فرو ریخت بر زمین
زینب بشکوه گاه شه خیبرگشای من — تا کی نهفته پنجه یزدان در آستین
از کینه سپهر و زبد عهدی فلک — غلطان بخاک معرکه شهای نازنین
در هر قدم نهفته بخون ماه پیکری — بر هر طرف شکفته چو گل مهر بی قرین
اکنون رسید نوبت سر دادن حسین — ما را اسیر سلسلهٔ اشقیا به چین
شد تیره تر ز شام صباح امید ما — زین تیرگی که کرد غروب از سپهر دین

خورشید دین نهفت رخ اندر سیاه شام
افتاد شور غلغله در نیلگون خیام

چون خور نگون ز زرین رکاب شد — آفاق از آن بفتنه پر از انقلاب شد
خورشید آسمان و زمین چهر در حجاب — رخسار اختران فلک منتقاب شد
زان پس کشود دست بغارت سپاه شام — تاراج کینه خرگه زرین طناب شد
پس اختران برج عفاف اندر آن خیام — هر یک برهنه سر چو یکی آفتاب شد
از فکر سعد و برخ نهاد زلف — تابنده آفتاب نهان در سحاب شد
تا که ز گوش اختران گوشوار عرش — بیرون دو گوشوار بصد پیچ و تاب شد
بر سر ستاره ریخت خور اندر سپهر غم — رنگ هلال زرد و دل زهره آب شد
وحش و طیور و جن و ملک آدم و پری — گریان بحال زار شه مستطاب شد
آخر تو زین حدیث جهانسوز در گذر — دلهای دوستان همچو کباب شد

تا که سمند خسرو دین بی سوار گشت
جبرئیل از این قضیه برخ اشکبار گشت

چه روی داد که روی سپهر پیر رنگ — گرفت چون رخ شاه و دیار دلم زنگ
چه روی داد کجا شد سپاه قیصر روم — که زنگ شه بکنار [illegible]

چه روی داد که شد همای زرین بال / که زاغ تیره جهان را گرفت در چنگ
که عروس حشن زرخ نهفته در چادر / که بانوی حشن از خوابگاه کرد آهنگ
خورنگفت که بارانی سپهر شده باز / ز پشت پرده برآورد پنجه نیرنگ
ز حقه بازیت ای چرخ کین سگال دگر / رسید شیشهٔ دلهای خستگان بر سنگ
چراغ محفل امکان که این تو خواموش / فروغ مهر امامان ز ظلم تو بی رنگ
همای اوج سپهر امامت افتاده در دام / غراب چرخ شقاوت گشاده بر وی چنگ
حسین تشنه جگر او فتاده در هامون / نشسته بر دل پاکش سنان و تیغ و خدنگ

تیغ ستم بفرق سپهدار دین زدند
زان غم شرر بخرمن دین مبین زدند

تا دیده فلک دیده گردون گریسته / خاطر در آن که در غم تو خون گریسته
انجم بحال زار تو اردیدهٔ فلک / بر یاد تشنگی ملک خون گریسته
تو خشک لب فتاده بدامان قتلگاه / چشم فرات در دیدهٔ جیحون گریسته
احمد نهاده سر بگریبان غم ز غصه / حیدر کشیده زحمت بهامون گریسته
صحن جهان ز زحمت اندوه غم بود / زهرای اطهر از همه افزون گریسته

(خرج ملک)

جن و ملک نمودند ز بیداد خاکیان / ارواح انبیا شده محزون گریسته
بر کشتن تو دیدهٔ ملائک مسیح وار / قندیل غم ز گنبد وارون گریسته
زینب ز رحم بس که خطا کرست دل / ز رنجه خون کابل تو با چون گریسته
زینب دوان ز هجر تو در وادی جنون / لیلی روان بکوه چو مجنون گریسته

بعد از تو فوک بر ای زمانه باد
عنقای چرخ را زمین آشیانه باد

چون خور نهان جمال تو اندر سحاب شد / زین غم عذار شاهدان ابهاب شد
زان ضربتی که خورد بفرق مبارکت / زخم نوین شبه سر بو تراب شد
بر خنجر برهنه و بر تیغ خون چکان / جسم ز شفقت آتشه عالم فراب شد
پیکان گشوده بال و پر از خانه کمان / آن زاغ تیره بین که چو پران عقاب شد
خوارج سینهٔ تو تیر آشیانه / در صفحه زمانه هرانی دو زناب شد
شمر کز دا زرخ زهرا به بر نشست / چرخ از شکست تیر و هیچ و تاب شد
کاش از زمان که خسرو دین زاده بتول / با حجر بکسته نه کمان بر تراب شد

سطح زمین [illegible] ز ذره تا آسمان / یکسر ز فرق عالم و آدم خراب شد
از خاک و خون سوخته لاله گون کفن / بر روی جان شعشعه آفتاب شد
شد از زمان که عرش برین سرنگون شود
شد از زمان که خسرو دین فرق خون شود
روزی که بر مراد خود ان روزگار گشت / عالم بچشم عترت اطهار تار گشت
یکقطره قضا ز بود عنان از کف قدر / گردون ز سیر ماند و فلک بیمدار گشت
از هم گسیخت رشته اجزای کاینات / جان در فضای جسم جهان مستعار گشت
از خود طپید عرش خداوند لامکان / سیماب وار سطح زمین بیقرار گشت
تیری که پر که بود آب داده / دور از کمال آتش دل داغدار گشت
خنجر برست شمر پس حنجر حسین / خندان برخت خون که زمین لاله زار گشت
سمت سنان که بود بدوش شان [illegible] ن / از فرق شاه تشنه لبان تاجدار گشت
بو شد ز آه پرده کیان دود آتشین / بر فرق خاکیان زدلان شعله بار گشت
زان پس قرار در حرم شاه مشرقان / چشم جهان بر شعله ای اشکبار گشت
در ماتم تو اسکینه هر لب بر نوا کشود
تا آب و آن ز غیرت ساقی الم ربود

ورانو

در غیبو البند [illegible] از طالبان جاه / بانگ نوای نی پی اسب [illegible] دکلده
رفت ز زینب شمر ستمگر عروس را / فریاد آه و ناله ز خرگه باوج ماه
چون مهر شد نهفته رخ ازرخ شاه دین / در پشت ابر خیمه سردار کم سپاه
زان بانگ شیون عزه تن دختر رسول / از دل کشید ناله ز رو آتش بخیمه گاه
آمد برون ز پرده بهامون شه در خرست / خبر کوی پادشاه نجف پا سر در راه
آمد بعرصه عرش خداوند لامکان / از سوز آه فخر امام [illegible] سجده گاه
ای دیده خون بحالت یعقوب دل ببار / کا و شاد رنگ یوسف کنعان الله بر جاه
ناگاه رو بخیمه سالار کربلا / از روی کین نهاد چو سیل روان سپاه
بردند کو فیان همه رانسوال … / چیزی نماند بهر یتیمان بغیر آه
چون آهوان بقید زنجیر غم شدند
اثر سودا محنت و درد الم شدند
بر قتلگاه فتاده که ز قطار شان / از دل برفت طاقت صبر و قرار شان
زیبا تهی سود ز زنجیر غم اسیر / همچون جرس بناله دل داغدار شان

آن زن رسول بسته بغلول شامیان | گو یا بخواب رفته شه تاجدار شان

هر جسم بی کشش که جان بر رسیده دید | پامال ظلم گشته همی نوبهار شان

هر تو گلی که بود ز رخ رنگ آفتاب | پنهان بخاک تیره شد از جور خوار شان

بس خنجر از برج امامت در آفتاب | رخشان فتاده گرد غم اندر عذار شان

زینب پس از شنیدن از آن بانگ و آه آه | جن و ملک نوحه شد از آه زار شان

زد چاک بر دریده تن جامه شکیب | روح الامین که بود بهر غصه یار شان

شمر شقی طعنه گفت که زین پس بدرد غم | روز الم شود چو شب غمگسار شان

بس جسم نازنین جگر گوشهٔ رسول
آمد بجلوه در نظر زادهٔ بتول

چند پاره پیکری ز شه اندر میان خون | چون زورق شکسته بدریای خون نگون

صد سینه‌ای بدیده که از نیش هزار تیر | بان همه جراحتی از تیغ آب گون

حلقوم تشنه بر دل آن آهوی حرم | چون مصحف هزار که آلایدش نگون

ناوک گزیده جای بهر زخم لاله رنگ | پیکان نهفته پای بدان جسم گون گون

الیده یک چو سپهری که گرد سوار او | وآن بانگ چو برقه که برون آید از جنون

(گفت ای پدر)

گفت ای پدر فاطمه دستش بریده باد | آن را که کرده جسم ترا زینسانه غرق خون

ظلمی که شد بجان تو از امت رسول | کافر بخصم خویش نه نموده تاکنون

اکنون بسوی کوفه روانم کشند خیز | غیر از سنان نمانده جدایی ز آن همه

بنشسته لب بجای لب مصطفی نهاد | با ما بدر بارها شد ابیای ما بر دو ن

کی خواهر ستمکش ای یار غمگسار
باز آ که ریخت گل جانت ز جور خار

از تخت ریسمان ز سر تاجدار من | تا خوار شود برهنه سر اندر کنار من

ای مریم زمان بمسیح قرین نگر | دشتی پر از یهود بسر نیزه دار من

در طور از کلیم ز ربدان شنیده لن | گو بنگرد بر آن سر و بر دار دار من

باد سموم حادثه در بوستان وزید | پژمان بخاک ریخت گل نوبهار من

بر پا ز تشنگان شده در دشت نینوا | بس چشمه چشمه خون ز دل داغدار من

پس دختر علیه زهرا البتول | گفت ای یتیم بی‌کس دل بی‌قرار من

رخت از بساط رکان حرم گر جفای شمر | صبح امیدشان شده چون شام تار من

زلف سیاه گشته پریشان شتاب — ور شام غم ربوده سبق روزگار من

بی محمل و کجاوه بر اندام لیوی شام — راه دراز پیش و سنان در قفای من

پس عندلیب گلشن زهرا بقتلگاه

با ناله شد بکوفه روان از حضور شاه

چون شد بسلسله آل علی تمام — مغلول و دست بسته روان بر دیار شام

خاکش بفرق جلوه گر آمد فضای دهر — خورشید دین نهفته رخ اندر پس غمام

زین غم گسیخت رشته نقد جهانیان — تا کاروان حرم شه در ازدحام

گشت بسته دل شکسته غمین بانوان دین — زنجیر غم بگردن سر حلقه امام

خیلی که پاسبان حرمشان ز آسمان بُد — از ظلم کوفیان همه منظور خاص و عام

انسر که زیب دوش نبی بود جوش — سر آست دار داده بکاخ ستم مقام

ناگاه شد بکوفه نهفته محتشم — با حنجر بریده و عماری براخشم

تابان زپیش سپس همه سرهای هاشمی — همچون سه ستاره که در نیلگون غام

خواهر شش ... زیاد مخالف براح دین — روشن نگر چراغ دل فرقه ظلام

ظلم و ستم بال رسول زد نشان شد

تا راس شه بقسمه ... الاماره شد

(تخم زنا)

تخم زنا چو تکیه زد اندر سریر ناز — رو کرد بر ستمزده دین بانوی حرم

کای دختر رشیده زهرا خوش آمدی — یکسو نه غرور و تکبر عتاب و ناز

چندانکه مهر بر تو گذشت از ستمگرم — چون اختران شماره ده ای آسمان راز

نازت کشید شمر و سنان خولی از وفا — نها در خاک درست جبهه نیاز

گفت ای اسیر کوفه دهانت شکسته باد — چونکه حکم کرده بدان فرقه گراز

ظلمیکه بر عیال پیمبر نموده اند — کافر بکافری نتوانند نمود باز

آن خسرو یکه بود در جهان از وجود او — از فیض کرد کار جهان فرد چاره ساز

اکنون زرش بطشت زر اندر کی ز تو — عریان فتاده پیکرش از غسل بی نیاز

چشم فلک ندیده که در پنجه غراب — گردد زبون و خوار و پر افکنده شاهباز

زینب که داشت این بها و اندر مقام

بستند صف بپیش حجه ز زمره اللئام

تابان چو آفتاب سر خسرو امم — خیل اختران که بدان در سپهر غم

هریک بجلوه در بر سلطان کربلا — چون زرچین گشاده و قامت نموده خم

این یک بنظاره برقد بیمار کربلا — وان یک اشاره بر رخ بانوی محترم

اگه شاد چشم زنازاده بر سری　　کاو داد از قفا برنده بد از خنجر ستم

گفتا لطیفه گوی سروها لگر بلا است　　صید گرفتار دون شد چون آهوی حرم

افروز راز این لبان کهربار از عجب　　سیراب کرده شمر ز سرچشمهٔ عدم

زان پس اشاره کرد بدان ساکنان بزم　　کارند در میانه شرابی بکام جم

ساقی نهاد بکف هر یک پیاله　　که رفته رخ نمود به حلقهٔ حرم

کای اختر سپهر حیا دختر بتول　　خوارست چنان بجو خداوند ذالکرم

چون زینب ستمزده زان زادهٔ زنا
بشنید این خطاب بصد محنت و عنا

بگشود لب شکایت از این روزگار کرد　　زان پس خطاب بر سر آن نابکار کرد ۱

کای زینت کتابی دیده گوش ای　　زین خواری تو تخم زنا افتخار کرد

نزد آن غرور کرده دلیک بت از رسول　　شرم از بنی نکرده درینگونه خوار کرد

از شر گشته فلک دار و بار غم　　بنیاد عصمت زجفا خاکسار کرد

آن کینه که بود نهان در دل یزید　　اکنون بدست شمر شریر آشکار کرد

تخم زنا که کاشت بگردش در آسمان　　برگشت زرشته عجب شهر یار کرد

شد در نجف چه زاد از زنه عناد　　از کوفیان اشاره نیک نابکار کرد

(بغیر که دیار)

یعنی که دیار دمشق دنیس و خوار　　باید روان بشام که یاران فکار کرد

گردونش برون ز بزم زنا زاده کوفی　　ظلمی که داشت بر همه خوار و کبار کرد

نالان ز بزم زادهٔ مرجانه شد روان
خون شمر دون یزید نحوند یار دهمون

پس شد برهنه کشیده ندریان　　از بهر بانوان ستر اپرده خبان

گرمان بقید بسته بازو به بند ظلم　　گیسو نقاب چهره تن از جا به بیکسان

یکسو اسیر طفلان بی پدر　　چون برگ گل بزره که در موسم خزان

یکسو بطعن نیزه زنجالی زر حجاب　　یکسو طپانچه زن ز رخ از پشرو دشبان

زان پس سوار شدند اهلبیت راز　　از خور شامیان همه شام غم روان

بی محمل و کجاوه و هودج و جهاز　　بی پرده و عماری و بی تخت بی روان

سرها کاسروران فراز سنان همه　　تابنده هرکدام چو در چرخ اختران

شد گشته گر چراغ نبی در صباح شام　　خورشیدشان بکوه سر شاه انس و جان

طی شد هزار مرحله بر کاروان غم　　تا شد سواد شام پدید شکان عیان

خود برفسرده‌اند پی سر حلقه انام — تا پای چو آفتاب که در نیلگون حسام

مهجی که گشت ذابحی شاه عترت رسول
در شام تیره ترشده زرزاده بتول

یکسو زنان شام بصد خنده و نشاط — یکسو عیال پادشه انس و جان ملول
یکسو فتاده کشته بخون آه نوعروس — یکسو سکینه در الم غم صابر و مخجول
خندان نگار شمر ستم پیشه روزگار — گریان نگاه اهل حرم دیده عقول
بر بام نوک نیزه خورشید آفتاب — هر یک ستاره بر سر نیزه کاین ز اقبول
آه از دمیکه آل پیمبر ذلیل و خوار — بر اشتران سوار ز ربّی فرقه جهول
آن یک بشنوه طعنه زنان کاین دیار شام — وین یک بگریه خنده کنان کاین دار جهول
افکند در ثوابت و سیاره انقلاب — زین شاه ستارگان حرم در که نزول
در شام شوم صبح قیامت شد آشکار — بر آل بوتراب ز هزار بوالفضول

خورشید و ماه ثابت و سیاره تا بشام
هر یک بحلقه نور عیان در فنای شام

چون اهل بیت ذابحی بزم یزید شد — از فوز بر یزید ستم جشن عید شد

([illegible])

هر دار از این قصه بسی اهل دگر دو — چار از این بسه جان ما چند شد
بنیاد خانمان نبوت بباد رفت — آثار دودمان شقاوت پدید شد
دشت بیابان نصیب اجداد زیاد — اندوه غم بعترت طاها جدید شد
زد تکیه بر سریر عدالت خدیو شام — سلطان بارگاه امامت شهید شد
تاریک بر دو دیده ز صباح شام — بر آفتاب چهره زری سپید شد
گردون بقصد کشته بکار کربلا — لرزان ز باد حادثه چون برگ بید شد
صاحب کلام خوش یزید از دار چرخ — قلب حسین تشنه لگاش کلید شد
راس حسین تشنه محبت سرای شام — زینب ده کی ز یزید پلید شد

بس تیره بود بزم یزید از هجوم عام
روشن شد از فروغ سر رشید انام

تا که یزید تکیه بر اورنگ ناز کرد — زان آتش خطاب بر ره شاه حجاز کرد
گاه آخر سپهر ادب تا سرآمدی — باید هزار شکر مولی بیاز کرد

بودت خیال کرشمی از قضای دهر — برداشت [illegible] رها کنی [illegible] زار کرد

تا که نظر بوسه که مصطفی [illegible] — زین نکته پس اشاره بهر [illegible] زار کرد

گفت ای حسین تشنه [illegible] آورند — شاید هزار گوهر غلطان نثار کرد

[illegible] دیده [illegible] شرم [illegible] — دست ستم گشود در کینه باز کرد

دستش [illegible] که با [illegible] — [illegible] که حلقه [illegible] نثار کرد

زان آتش لطیفه گفت کای [illegible] رسول — [illegible] دل [illegible] ناز کرد

[illegible] نازو [illegible] عاشق — شهرت [illegible]

زان طعنه شکسته دل [illegible] زاده رسول

رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول

بازآ برون ز روضه رضوان [illegible] — بنگر بدین [illegible]

داغ حسین تشنه [illegible] — روی سپهر تیره شود [illegible]

خاری برون [illegible] — خون [illegible] روان [illegible]

[illegible] — چون [illegible] گردش سپهر [illegible]

بنگر بحال خسته بیمار کربلا — وانگه [illegible] دشمن دین [illegible]

[illegible] آتش [illegible] — [illegible] پرده [illegible]

شهزاده [illegible] مصطفی

[illegible] بقا روانه شد از کشور فنا

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] ۳۵۷

تمام این [illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

نی نی شبان تیره ظلمت سرای شامم … من بی‌چراغ روی تو چون مهر [illegible] دارم

چون طایر نگشته آواره ز آشیان … طفلان بی‌پدر همه در طی [illegible]

ظلم و ستم کینه خولی جفای شمر … و اندوه هزاران شکوه ز [illegible]

تا که سکینه دید رشاه تشنه لب

غلطان بخون ز طعنت زر [illegible] لب

گفت ای حسین تشنه لب اکنون خوش آمدی … ای مظهر حقیقت بیچون خوش آمدی

ای داده تن بخواری و بس خار زار غمم … باران شده بر دل مجنون خوش آمدی

کو ابر چه روز هفته برخ انورت نکون … چون حور ز کف شده واژون خوش آمدی

بس حسرت چون ز خشم تو ز تیغ [illegible] … بگشاده ره بدامن هامون خوش آمدی ۱

کاهیده تن بهجر تو در وادی جنون … وصلت نموده داد و غم افزون خوش آمدی

ای تشنه فرات زنده مانده [illegible] چشم … چشم هزار طعنه بجیحون خوش آمدی

هر لحظه خون فرو ریزد آسمان … بر حال زار عترت دلخون خوش آمدی

[illegible] زد از رخ سکینه [illegible] دیده غم … سیل روان بر سینه چو جیحون خوش آمدی

آتش ز هجر تو پای عجیبه گلدار [illegible] … [illegible] زده بر عالم امکان [illegible]

[illegible] ران نکوت از [illegible] … چون [illegible] همه در آتش سوزان [illegible]

هیچ چو [illegible] ملک تا فته اندر [illegible] … بر تو زدی تو در گوشه ویران [illegible]

شمع خرم تو سوزان و چو پروانه [illegible] … حلقه بر گرد تو ای شمع پریشان [illegible]

کمتر از سوزم بوزان [illegible] … که [illegible] داریک سلیمان [illegible]

[illegible] حامل [illegible] چو مظهر امام … تا [illegible] آمده ای شه شهیدان [illegible]

[illegible] از ادب [illegible] سر شاه [illegible]

[illegible] از دل [illegible] روان خون ز چشم تر

[illegible] تاج بخشش چو شاهان برادرم … [illegible] در زمانه نبود [illegible] سرم

[illegible] [illegible] دار کوفه تا [illegible] … جسمت نهان ز چشم و [illegible] منظرم

[illegible] تم نکرده و خوار ام [illegible] … پیکان غم [illegible] دل [illegible] کاوم

[illegible] شان [illegible] … [illegible] تو در [illegible] برابرم

[illegible] که بود مهر [illegible] … چون [illegible] نیزه [illegible]

[illegible] ز چشم [illegible] … اکنون [illegible] ز غبار [illegible]

پیکی آواره کان ملک حجاز [illegible] رکاب [illegible]

ز رنج ره سردار خطهٔ امکان — چو مهر تافته اند ز راه در دل شب

ولی لطافت زر اندر نهفته چون خورشید — فروغ طلعت خوشش آن ماه [illegible]

پس از مشاهده بر نور دیده زهرا — [illegible] خطاب آن [illegible]

نگفت غصه آخر نداده تعلیم — ادب عشق تو [illegible]

ز ظلم [illegible] گشته چون شب دیجور — پس [illegible] آفتاب [illegible]

چو مار سوی [illegible] — [illegible]

از آنکه دیده بجواب سکینه نالان — بغیر نام حسین [illegible]

[illegible] پرسش ز فرق شه و اسیر جان بود

گفتا سکینه [illegible]

[illegible] ز [illegible] دیده گریان [illegible] — آرد [illegible] شیوه [illegible]

بوی پیراهن ای یوسف زهرای بتول — آید از مصر بلا جانب کنعان [illegible]

در وقت [illegible] — [illegible]

در [illegible] — [illegible] کرده حسین [illegible]

[illegible] وحش و طیور [illegible] بود

[illegible] دیده سکینه که [illegible] بود

[illegible] چون نی ناله [illegible] — زان ناله [illegible] فلک [illegible]

[illegible] — گاهی [illegible] خوشه مرجان [illegible]

گریان [illegible] — [illegible] مخالف [illegible]

[illegible] — گفت سکینه وعده [illegible]

چون زبان برگشاد [illegible] — پس عمو سؤال کرد و جواب [illegible]

[illegible] — فرسوده کای [illegible]

[illegible] — از بهر [illegible]

[illegible] — زان گونه [illegible] داده [illegible]

باری [illegible] — اکنون غروب [illegible] شد از دیده [illegible]

آگاه شو ز خواب سکینه [illegible]

۳۵۹

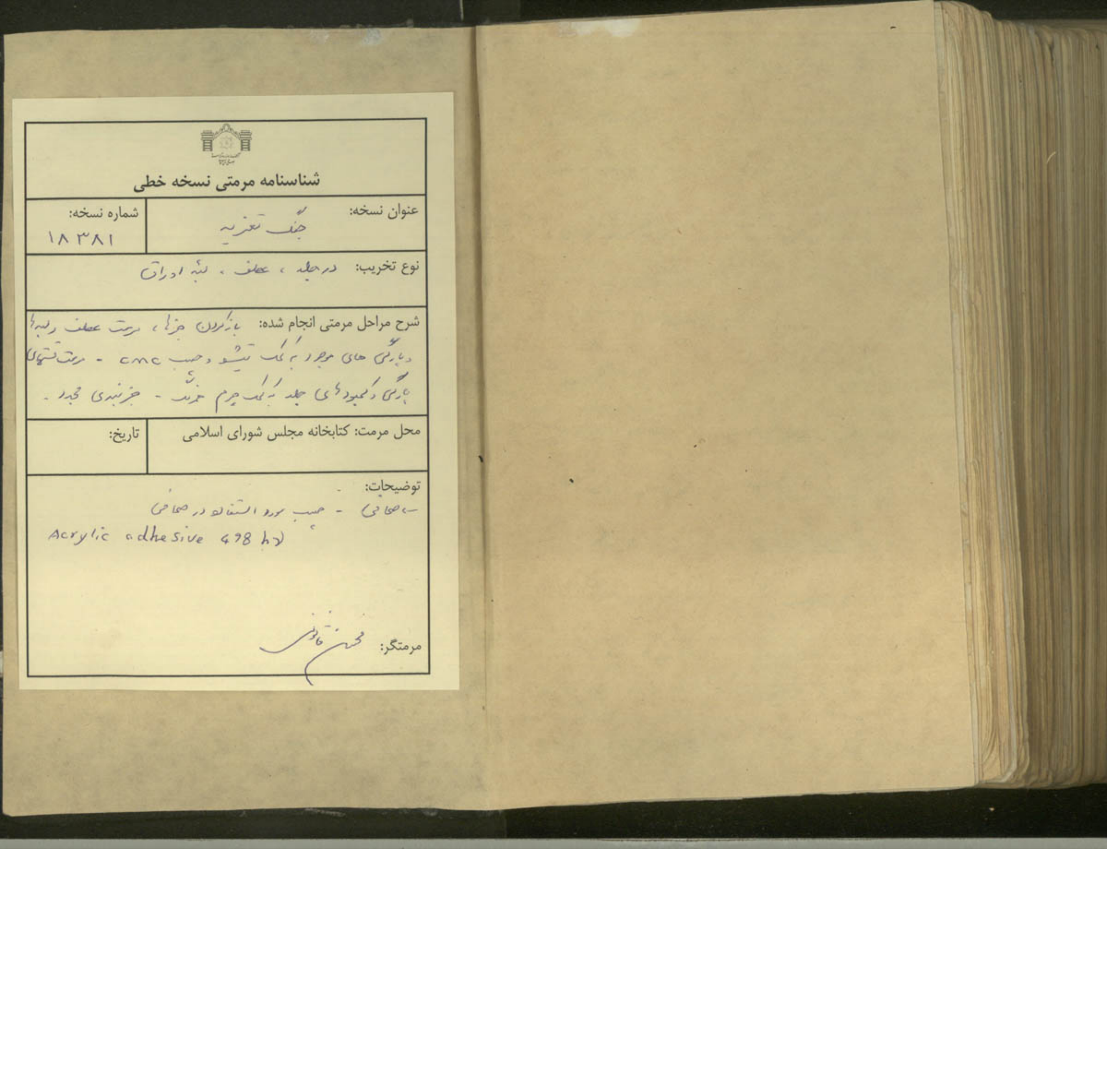
گفت از [illegible] رسیده ام

[illegible]

زد تا بکت یازد خها پشه کانی لعین — طعنه بزن زروی تفاخر بخوارزم
دکان شیر خداوند دارم — ور زر نبد بسته بکیس شمارتم
دختر یگانه سالار محشرم — روز جزا چه بد گرد شهریارم
منصور وار عشق حسین بودم عاقبت — بر پای دار کشته آن پای دارم

تا کاه شد شاره روادار ملک شام
تا در خرابه عترت طه گشته مقام

ای چرخ کینه جو مکن بهر کینه — کر تو براه راه شامی صفینه
ز درج فتنه خیز تو لطفها خرابه — وز باد کینه مهر تو ویران مدینه
از کوکب ان که خداوند عالمند — در قهر تو نهفته هزاران دفینه ١
جای خزف که لؤلؤ غلطان که داشتی — برگردن خسان بجا زاغبر نه
بری که از جهان جهات رامدی — با خویش برده راز نهان تو سینه
خرم دلی نبوده وگر بوده بی جهان — از ماتم شکسته بکس تو چون آبگینه
چون دختر تول پرستار اهل بیت — هرگز ندیده و دیده گردون قرینه
بین ... شام ... حشم — کرشته ز ربح حضر نینه



شناسنامه مرمتی نسخه خطی

عنوان نسخه: جُنگ تعزیه	شماره نسخه: ۱۸۳۸۱

نوع تخریب: در جلد، عطف، لبه اوراق

شرح مراحل مرمتی انجام شده: باز کردن جزوها، مرمت عطف و لبه‌ها و پارگی های موجود با کاغذ تیشو و چسب cmc - مرمت قسمتهای پارگی و کمبودهای جلد با کاغذ چرم همرنگ - جزوبندی مجدد.

محل مرمت: کتابخانه مجلس شورای اسلامی	تاریخ:

توضیحات:
[illegible] صحافی - چسب مورد استفاده در صحافی
Acrylic adhesive 498 hv

مرمتگر: محسن [illegible]

